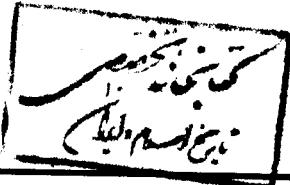




سفرهای مارکوپولو

ترجمه: رامین گلباشک





سفرهای مارکوپولو

ترجمهء رامین گلبانگ

انتشارات گوشش: تهران - خیابان جمهوری - گوچه مهندس الممالک
اسم کتاب: سفرهای مارکوپولو
نویسنده: مارکوپولو
مترجم: رامین گلبانگ
حروف چینی: 莫·سسه مشیری. تلفن ۸۲۵۸۷۵
چاپ اول: زمستان ۱۳۶۳
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
چاپ: جواهری
حق چاپ محفوظ است.

The Book
of
Ser Marco Polo
The Venetian

کتابخانه و شعبه مالاری

مرکز خرید و فروش کتابهای ایرانی و خارجی قدیمی و مجدد
در رشت، هزار بانه‌ای مدنظر: طلب، س، آنلاین، مراسه
آلمانی، تکمیلی و زبانی

«تفصیله هر سوی کتابخانه و شعبه مالاری شما»

خرید از کتابخانه و شعبه مالاری

آدرس: تهران، خیابان ناصریه، پلاک ۶۳، در بزرگراه قصر ان

پلاک ۶۴، «دانشگاه تهران»، نایة سوم، تلفن ۰۲۱-۴۵-۳۶۵۶۴

صندوق پستی: ۰۲۱-۴۵-۳۷۱

«برای شهرستان ارسال تو سطح است»

۰۹۱۱۲۲۸۳۹۹۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۹	سخن مترجم
۱۳	آغاز
۲۱	یادداشت‌های آغاز
۲۵	پیشگفتار
۴۱	یادداشت‌های پیشگفتار
۴۹	کتاب نخست
۱۰۷	یادداشت‌های کتاب نخست
۱۵۷	کتاب دوم
۲۵۵	یادداشت‌های کتاب دوم
۲۸۷	کتاب سوم
۳۲۳	یادداشت‌های کتاب سوم
۳۴۹	کتاب چهارم
۳۶۹	یادداشت‌های کتاب چهارم

سخن مترجم

برای بی‌ریزی فردایی زیبا، نیازمند شناخت پیشینیهٔ خود هستیم. سفرنامهٔ مارکوبولو، جزو اندک کتابهایی است که در این کار می‌تواند یاریمان دهد، و این نه سخن من است که از این دانش بی‌بهره‌ام، اندیشهٔ بسیاری از خردمندان براین پایه استوار است. چه زیباست مشاهدهٔ تاثیر فرهنگ پارسی‌زبانان، بر کشورهایی آن اندازه دور است. چه بسیار به‌مکانها و شهرها برمی‌خوریم، که اگرچه در کشورهایی بیگانه‌اند، اما مردمانش برای سخن گفتن از آنها، از واژه‌های پارسی سود می‌جویند. و در این میان اندیشهٔ جستجوگر و بیدار مارکوبولو، خود نقش مهمی ایفا می‌کند.

مارکوبولو، در ایران، نامی است از دیرباز آشنا. پس سخن را کوتاه می‌کنم، و بهنگاشتن تاریخچهٔ زندگی او، هر چند هم کوتاه نمی‌پردازم، و این کار را به‌خود او و کتابش و امی‌گذارم.

در ترجمهٔ این کتاب، تا آنجا که میسر بوده، کوشیده‌ام تا نگاهبان نظر روان و سادهٔ متن کتاب باشم. در پایان هر بخش از کتاب نیز، یادداشت‌هایی آورده‌ام، تا آنانی را که خواستار دانستن بیشتر در مورد تاریخ یک سرزمین، و یا یک قوم هستند، یاری دهد، که بی‌گمان این کافی نبوده، و تنها دستاویزی است برای جستار بیشتر. با این امید که فرآوردهٔ این تلاش، کتابی باشد سودمند، و با این یقین که کاری است نه درخور چنین کتابی.

رامین گلباگ

۱۳۶۳ آذرماه

آغاز

در این کتاب گونه‌های بسیاری از شکفتی‌ها را خواهید یافت، از قبیل تاریخ گوناگون ارمنستان بزرگ، ایران، سرزمین تاتارها، هندوستان، و همچنین کشورهای بسیاری که در این کتاب - همانگونه که یکی از اشراف زادگان و خردمندان شهر ونیز، مارکوپولو نگاشته - بهنوبت، نقل می‌شود. آنچه که در این کتاب به رشتۀ تحریر درآمده، همان است که بوسیله مارکوپولو نوشته شده، و اگرچه برخی از رویدادها را، خود به چشم ندیده، اما از قول اشخاص معتبر و راستگویی نقل گرده و ما آنچه را که دیده و یا شنیده شده، یکی پس از دیگری، برخواهیم شمرد، با این یقین که هیچ گزارش نادرستی، به حقایق این

کتاب لطمه نخواهد زد ، و هرچه گه در اینجا نگاشته شده ، با ایمان به صحت مضمونش نقل شده است .
 بدینگونه یکی از نام آورترین سفرنامه های دوران ، آغاز می شود . این کتاب در سال ۱۲۹۸ میلادی ، در حالی نوشته شد ، که نگارنده اش ، در حال اسارت بسرمی برد . "سفرهای مارکوپولو" ، با توفیقی بلا درنگ مواجه شد . این کتاب در پندار مردم قرن سیزدهم و چهاردهم ، همان اثر را گذاشت که اکتشافات فضایی ، در مردم قرن بیستم . در تاریخ سفرنگاری ، این کتاب در زمرة نوشه هایی چون ، "اصول دریانوردی قوم انگلستان" اثر ریچارد هاکلوبیت ^۱ (۱۵۸۹) ، و کتاب "سفرهای اکتشاف" اثر کاپیتان جیمز گوک ^۲ (۱۷۶۸-۸۴) ، دو سفرنامه کلاسیک دیگر ، قرار گرفت .

مارکوپولو نخستین شخصی بود که دانش دقیق و صحیح خاور دور را به اروپا منتقل کرد . هیجان کتاب از آن رو افزون می شود که دانسته شود ، خردگیران سراسر گزارشات او را با عنوان کتابی آکنده از نیرنگ رد کرده اند . اگر چه ، گاشان اسپانیایی و پرتغالی کتاب او را به عنوان تکیه گاهی برای اکتشافات گسترده تر ، مورد استفاده قرار می داده اند . کریستف گلمب ، با کتاب "سفرهای مارکوپولو" کاملاً آشنایی داشته ، و همانگونه که یکی از مفسران نوشته : "اگر چه ممکن بود گاشف دنیای جدید ، این کتاب را در دست نداشته باشد ، اما مطالب آن را در آن دیشه ، و قلبش

حفظ گردید. "کریستف گلمب از برخی از توصیفات مارکوپولو در مورد فلورا^۳ و فاونای^۴ خاور، سود جسته بود تا از اینگه حقیقتاً "بهند، و هندوچین راه یافته، مطمئن شود.

مارکوپولو (۱۲۵۴ - ۱۳۲۴ م) در خانواده‌ای بازرگان و اشراف‌زاده در ونیز به دنیا آمد، پدرش نیکولو، و عمویش ماتئو، در سفری اعزامی برای بازرگانی، در شرق بودند، که او زاده شد. مادرش اندگی پس از تولد او جان سپرد. هنگامیکه مارکو پانزده ساله شد، پدر و عمویش به ونیز بازگشتد. آنان داستانهای شگفت‌انگیزی از برخورشان با قوبیلای قاآن که نوهٔ چنگیزخان بود، را به همراه آوردند. خان، بازرگانان ایتالیایی را به‌گرمی پذیرفت، و از آنان خواست تا تقاضایش را به حضور پاپ رسانند، او درخواست گرد که صدھا تن از مسیحیان معتقد، هوشمند و آگاه به هنرهای بسیار، را به دربارش بفرستند، اشخاصی را، که توانایی بحث داشته باشند. اگر غربیان به‌این مهم دست می‌یافتند، آنگاه خان و تمام زیردستانش به مسیحیانی معتقد، و جانشان را کلیسا تبدیل می‌شدند. از آنجا که کلیسا در صدد انتخاب پاپ جدید بود، تقاضای خان به مدت سه سال به تعویق افتاد. سرانجام پاپ گریگوری دهم، دو راهب اندیشمند را همراه با مارکو، پدرش، و عمویش، روانه گرد. مارکوپولو بیست و شش سال از خانه‌اش دور بود.

هنگامی که مسافران به چین رسیدند، مارکو بزودی مورد توجه خان قرار گرفت. خان، این جوان را در هیئت سیاسی اش قرار داد، و به مدت هفده سال، مارکو به گونه‌ای گستردگی در شرق سفر کرد، (به ویژه در دربار کشورها). در خلال این مدت او آموخت که به زبانهای بسیاری صحبت کند، و یادداشت‌هایی برداشت که بعدها زمینه‌ای برای نگاشتن کتابش شد.

مارکو، هنگامی که در زندان بود، کتابش را برای یکی از هم زنجیرانش دیگته کرد که نامش "روستیکیانو"^۵ بود. کاتب، دلیرانه، در مورد نویسنده‌ی گوید: "... اجازه دهید بگویم، از زمانی که خداوند گل "آدم" را سرشت، تاکنون هیچ‌کس، از مسیحی گرفته تا مشرک و تاتار، و هندی، و یا از هر نژادی، وجود نداشته که مانند مارکوپولو سرزمین‌های گوناگون را دیده باشد، و تجربه‌های چنین شگرف داشته باشد. " باقیمانده گار بدشرح تجربیات و دانشی که در طول این بیست و شش سال کسب شده، اختصاص داده شده است.

شیوه نگارش مارکوپولو اینچنین بوده، که افسانه، تاریخ، و آداب و رسوم سرزمین‌ها را در هم می‌خته. او از شیوه‌ای سود جسته که بازتابش در یکی از آثار مارک تواین^۶ (بیگناهان خارج) نیز به چشم می‌خورد: "مهم نیست که در دنیای خارج چه می‌گذرد، بلکه، مهم چگونگی تشریح کیفیات برای خواننده است." برخی اوقات مارکوپولو رخدادها را با کوچکترین

جزئیات شرح می‌دهد، و گاهی آن را گوته می‌کند
چرا که: "در غیر اینصورت از آن، داستان بلندی
ساخته می‌شد" برجستگی کار او هنگامی نمایان
می‌شود که به تشریح جنگ خان، با نایان^۷ می‌پردازد،
(در سال ۱۲۸۶) حکومتی گه شامل: "... بدون
به حساب آوردن پیاده نظام ... کمتر از هفتصد و
شصت هزاره سوارمنظام نیست ..."

این کتاب، آگنده است از مشاهدات مردم و
مکانهای شگفت‌انگیز، آداب و رسومی وحشت‌انگیز،
شرح دقیق منابع طبیعی و جغرافیائی، تفسیرهایی
بر قوانین و سیاست‌مداری سرزمینها، شرح فلورا و
فاونا، شهرها و مکانهای با شکوه شرق. فهرست
"اولین‌ها"، که مارکوپولو به خوانندگان اروپائی
معرفی کرد، طولانی است. در میان چیزهای بسیاری
که مارکوپولو با خود، آورد، زغال‌سنگ و اسکناس
نیز به چشم می‌خورد. نقطه نظر مارکوپولو، به عنوان
یک مسیحی نجیب‌زاده، و همچنین، توجه خاصش
به خان، کاملاً مشخص است. برای مثال، به این
عبارت برگزیده توجه کنید:

"امپراتور دستور داده بود، تمام شاهراه‌هایی
که مورد استفاده پیغمبران، و مردم عادی قرار
می‌گیرد، بوسیلهٔ ردیفهای بزرگ درختان گه در
فاصلهٔ چند قدمی از یکدیگر قرار داشته باشند،
محصور شود. و چون این درختان از دور دست نیز
قابل مشاهده‌اند، دیگر کسی در شب یا روز راهش را

گم نخواهد گرد . حتی جاده‌هایی که در مسیرهای بدون رفت و آمد قرار گرفته‌اند نیز ، بوسیله درختان تزئین شده ، واين بزرگترین آرامش ممکن را به مسافران می‌دهد . خان به‌گاشتن گیاهان علاوه داشت ، زیرا که اخترشناسان و پیشگویان ، به‌ما و گفته بودند که اگر درخت بگارد ، عمر درازی خواهد داشت .

سفرهای مارکوپولو آمیخته‌ای است دلفریب از افسانه ، افسانگریهای شگفت ، حقایق جغرافیایی و شرح حالها و بصیرتی زیرگانه و تجارتی . نباید از یاد رود که مارکوپولو با زرگانی ثروتمند بود و پیوسته برآند و خته‌اش افزوده می‌شد .

نیز ، باید به‌یاد داشته باشیم که او به‌چگونگی بازگو کردن روایات بلند گفتار و گهنه ، که سینه به‌سینه نقل شده بود ، بسیار توجه می‌گردد است . سفرنامه مارکوپولو ، کتابی است آموزنده و سرگرم‌کننده ، که آمیخته این دو ، ویژگی اساسی این کتاب را پی‌می‌ریزد .

حتی در عصر پیشرفته ما نیز ، نیاز به جستاری زیاد در داخل کتاب نداریم ، تا دریابیم که چرا به مارکوپولو "کریستف کلمب آسیا" گفته‌اند .

یادداشت‌های آغاز

- 1-Richard Hakluyt:Principal Navigation
of the English Nation
- 2-Captain James Cook:Voyages of
Discovery
- 3-Flora
- 4-Fauna
- 5-Rusticiano da Pisa
- 6 - نویسندهٔ آمریکائی (۱۸۲۵ - ۱۹۱۰) نام مستعار
سموئل لتگهورن کلمنز، داستان وزغ جهندهٔ ناحیه کالاوراس
سبب شهرتش شد. دیگر آثارش: تام سایر، ماجراهای
هاکلبری فین، شاهزاده و گدا . . .
- 7-Nayan

پیش گفتار

شما ای شاهزادگان بزرگ، امپراتورها، پادشاهان، سلحشوران،
بزرگزادگان، و همهٔ شما که خواستار شناخت ویژگیهای انسان در
نقاط گوناگون دنیا هستید، این کتاب را در دست گرفته و بخوانید،
چرا که در آن گونه‌های بسیاری از شگفتی‌هارا خواهید یافت، از
قبيل تاریخ گوناگون ارمنستان بزرگ، ایران، تاتارستان، هندوستان،
و همچنین کشورهای بسیاری که در این کتاب – همانگونه که یکی از
اشراف زادگان و خردمندان شهر ونیز، مارکوپولو نگاشته – نوبت
نقل می‌شود. آنچه که در این کتاب به رشتہ تحریر درآمده، همان
است که بموسیلهٔ مارکوپولو نوشته شده، و اگر چه برخی از رویدادها
را، خود، به چشم ندیده، اما از قول اشخاص معتبر و راستگویی نقل
کرده، و ما آنچه را که دیده و یا شنیده شده، یکی پس از دیگری،
برخواهیم شمرد. با این یقین که هیچ گزارش نادرستی، به حقایق

این کتاب لطمه نخواهد زد ، و هرچه که در اینجا نگاشته شده ، با ایمان به صحت مضمونش نقل شده است .

اجازه دهید بگویم ، از زمانی که خداوند گل "آدم" را سرشت ، تاکنون ، هیچگس از مسیحی گرفته تا مشرق و تاتار ، و هندی ، و یا از هر نژادی ، وجود نداشته که مانند مارکوپولو سرزمینهای گوناگون را دیده باشد ، و تجربه‌ای چنین شگرف داشته باشد .

چگونه دو برادر ، قسطنطینیه^۱ را به‌قصد سیاحت جهان ، ترک گفتند در سال ۱۲۶۰ ، که "بالدوین"^۲ حاکم قسطنطینیه بود ، نیکولو ، پدر مارکو و ماتئوپولو^۳ ، در این شهر بسر می‌بردند . این دو ، که برای انجام کارهای بازرگانی ، از ونیز^۴ به‌این شهر آمده بودند ، انسانهایی بودند خردمند ، نجیب‌زاده ، و دوراندیش . آنان س از مشورت با یکدیگر تصمیم گرفتند که به‌سوی دیگر دریای بزرگ (دریای سیاه)^۵ بروند . پس ، گوهرهای گرانبهایی خریدند ، و بسوی سولدايا^۶ روانه شدند .

چگونه این دو برادر به‌سرزمینهای فراسوی سولدايا رفتند . دو برادر ، پس از توقف کوتاهی در سولدايا ، تصمیم گرفتند آن شهر را ترک کرده ، و به‌پیش بروند . پس ، سفر خود را ادامه نتا به‌سرزمینهای بارکاخان ، یکی از فرماندهان تاتارها رسیدند . محل اقامت بارکاخان در بلغار^۷ و سرای^۸ بود . (جا دارد یادآور شویم که بارکاخان یکی از روشنفکرترین امپراتورها ، در میان تاتارها بود .) این امپراتور ، دو برادر ونیزی را با احترام و خوشنودی بسیار پذیرا شد . آن دو نیز ، تمامی گوهرهایی را که با خود از

قسطنطینیه آورده بودند، به او هدیه کردند. بارکاخان با خوشنودی هدایا را پذیرفت، و دستور داد تا دو برابر بهای آن گوهرها را به برادران پولو بپردازند.

پس از اینکه نیکولو و ماتئو، دوازده ماه در سرزمینهای بارکا بسر بردند، جنگ بزرگی بین بارکاخان و هلاکوخان در گرفت. در این نبرد که تلفات بسیاری بر جای گذاشت، هلاکوبه‌پیروزی رسید، و چون برای پولوها راه بازگشت به قسطنطینیه وجود نداشت، تصمیم گرفتند به سفر خود درجهت خاور ادامه دهند، و سپس از راه دیگری به قسطنطینیه بازگردند. پس بلغار را ترک گفته و به شهر اوکا^۹ که مرز انتهایی سرزمین حکومتی خان باخته بود، رسیدند. سپس، این شهر را نیز ترک کرده و پس از گذر از رودخانه^{۱۰} بزرگ تیگریس به بیابانی رسیدند، که هفده روز در آن مسافت کردند. در این بیابان با هیچ شهر یا دهکده‌ای برخورد نکردند، و تنها چند تن از تاتارهای بیابانگرد، چادرها و دامهایشان را مشاهده کردند.

چگونه دو برادر پس از گذشتن از بیابان به شهر بخارا رسیدند آنها پس از گذشتن از آن بیابان خشک، به شهر بزرگ و باشکوه بخارا رسیدند. نواحی اطراف این شهر، که بر آنها پادشاهی بنام براک حکومت می‌کند نیز، بخارا نام دارند. آنجا بهترین شهر ایران است. در این مکان بود که دو برادر نه راه ادامه^{۱۱} سفر داشتند، و نه راه بازگشت. پس ناگزیر شدند به مدت سه سال در این شهر اقامت کنند. هنگامیکه آنها در شهر بخارا بودند، یکی از سفرای هلاکو، که به نزد خان بزرگ قوبیلای (رهبر همه^{۱۲} تاتارها) می‌رفت، با دیدن آن دو سخت شگفتزده شد، چرا که تا آن زمان، مردانی از نژاد لاتین^{۱۳} را در آن مناطق ندیده بود. پس به آنها گفت:

"آفایان! اگر به پیشنهاد من گوش دهید، از افتخارات زیادی بهره مند می شوید. " برادران پولو نیز اظهار کردند که با استیاق تمام منتظر شنیدن پیشنهادش هستند. فرستاده، هلاکو ادامه داد: " آفایان! خان بزرگ، تاکنون مردمی از نژاد شما را ندیده است و بسیار مشتاق است که آنان را ببیند. بنابراین اگر مایل باشید، شما را با امنیت کامل نزد او می برم. "

چگونه دو برادر پیشنهاد فرستاده، خان را پذیرفتند، و به دربار خان بزرگ رفتند.

برادران پولو، با خوشودی بسیار، پیشنهاد او را پذیرفتند، و به سوی بارگاه خان بزرگ رهسپار شدند. آنها برای رسیدن به سرزمین خان بزرگ، یکسال در جهت شمال و شمال خاور سفر کردند، و در این بین شگفتی‌های سیاری را دیدند که بعدها از آن صحبت خواهد شد، زیرا مارکو تمامی آنها را دیده و در کتابی دقیق، آن را برایان نقل خواهد کرد.

چگونه دو برادر به دربار خان بزرگ رسیدند

بدین ترتیب، دو برادر به حضور خان بزرگ رسیدند، و او هم با احترام بسیار از آنان استقبال کرد، و از آنان خواست تا در مورد امپراتورهای دیگر سرزمین‌ها برایش سخن بگویند، و اینکه چگونه به جنگ می‌پردازند و حکومت می‌کنند. سپس از آنها در مورد شاهان، شاهزادگان و دیگر بزرگان، پرسش‌هایی کرد.

چگونه خان بزرگ در مورد دین مسیحی از آنان سؤال کرد
پس از آن، خان بزرگ در مورد پاپ، کلیساي رم، و آداب و

سن مردم لاتین از آنها سؤال کرد نیکولو و ماتئو نیز بهسبب آشنایی کاملشان با زبان تاتاری، تمامی پرسشها را بدقت و روشنی جواب دادند.

چگونه خان بزرگ دو برادر را به عنوان سفیر، نزد پاپ بهرم فرستاد. پس از اینکه قوبیلای قآن به سخنان برادران پولو در مورد سرزمینشان، حکومتشان و مردمشان گوش فرا داد، بسیار به آنها علاقه مند شد. پس، از برادران پولو درخواست کرد که به عنوان سفیران او، به دربار پاپ اعظم بروند. آن دونیز بارضایت بسیار این ماموریت را پذیرفتند. سپس، خان بزرگ یکی از سردارانش به نام کوگاتال^{۱۲} را نزد خویش خواند، و نظر او را در مورد این کار پرسید، و از او خواست تا آن دو برادر را تا شهر رم همراهی کند.

بدین ترتیب، خان بزرگ نامه‌هایی به زبان خودش، برای پاپ نوشت و آنها را به برادران پولو و کوگاتال داد، تا به دست پاپ برسانندش. در این نامه‌ها، خان از پاپ بزرگ درخواست کرد تا صد مرد خردمند و داشمند مسیحی را، که به هفت هنر^{۱۳} آراسته‌اند، نزد او بفرستد، تا مردمش را از بت‌پرستی بازدارند. درخواست دیگر خان این بود که مقداری از روغنی که در چراغ آرامگاه مقدس حضرت مسیح (ع) در بیت المقدس^{۱۴} بود را، برایش بیاورند.

چگونه خان بزرگ لوحهٔ طلایی را به برادران پولو داد.

پس از اینکه خان، متن درخواستش را به آگاهی برادران پولو و کوگاتال رساند، به آنها یک لوحهٔ طلایی داد، که در آن فرمان داده بود، که در تمام سرزمین‌هایی که تحت حکومت اوست، باید

محل اقامت، اسب، آذوقه و دیگر وسایل مورد نیاز را در اختیار سفیرانش قرار دهند. آن سه نیز، پس از تدارک وسایل سفر و خداحافظی از خان بزرگ، حرکت کردند.

پس از مدتی راهپیمایی، کوگاتال بیمار شد، و آن دو نیز ناگزیر شدند که او را ترک کرده، و به راه خود ادامه دهند. آنها هنگامی که می‌دیدند در هر مکانی با آنها به خوبی رفتار می‌شود، بسیار خوشحال شدند.

سرانجام آنها پس از سه سال مسافرت به شهر لایاس رسیدند. دلیل طولانی شدن سفرشان، آب و هوای بد، برف، توفان، سیلاب، و رودخانه‌های وسیع و پرآب بود.

چگونه دو برادر به شهر اکری^{۱۵} رسیدند

آنها در ماه آوریل ۱۲۶۹ به شهر اکری رسیدند، و دریافتند که پاپ درگذشته است. پس به ملاقات کشیش دانشمندی که نمایندهٔ کلیساي رم در مصر بود، رفتند. این نماینده، مردی والامقام از اهالی پیاچنزا بود، به نام تعوبالد!^{۱۶} هنگامیکه برادران پولو قصدشان را از این سفر باز گفتند، نمایندهٔ کلیساي رم، بسیار شگفت‌زده شد و این سفارت را افتخاری بزرگ برای مسیحیت به حساب آورد. پس، به آنها گفت: "آقایان! همانگونه که می‌بینید، پاپ درگذشته است، پس باید تا انتخاب پاپ جدید صبر کنید و آنگاه تقاضایتان را مطرح کنید."

نیکولو و ماتئو نیز سخنانش را پذیرفتند و گفتند که تا انتخاب پاپ جدید، به نیز می‌روند تا خانواده‌شان را ملاقات کنند. پس، از اکری به سوی نگروپونت^{۱۷} رفتند، و از آنجا عازم نیز شدند. در نیز، نیکولو دریافت که همسرش درگذشته است، و از خود

پسری پانزده ساله به نام مارکو به جای گذاشت. نیکولو و ماتئو دو سال در شهر خود، به انتظار پاپ جدید ماندند.

چگونه بار دیگر دو برادر به همراه مارکو، برای رفتن نزد خان، و نیز را ترک گفتند

همانگونه که گفتیم، دو برادر سه سال در انتظار انتخاب پاپ جدید بودند، و هنگامیکه دیدند تاخیرشان طولانی شده و پاپ هم انتخاب نشده است، تصمیم گرفتند که نزد خان بزرگ برگردند. بنابراین به همراه مارکوی جوان، ابتدا به شهر اکری، و نزد شووالد رفته‌اند، و پس از بحثهای طولانی از او اجازه گرفتند که مقداری روغن از آرامگاه مقدس بردارند. پس از گرفتن اجازه به بیت المقدس رفته‌اند و با خود مقداری روغن آورده‌اند. سپس نزد نماینده کلیساي رم رفته‌اند و گفتند که انتخاب پاپ خیلی طول کشیده، و بیش از این نمی‌توانند در انتظار بمانند. او نیز نامه‌هایی برای خان بزرگ نوشته که در آنها شهادت داده بود، نیکولو و ماتئو پولو را در انجام ماموریتشان، نهایت تلاش را کرده‌اند، اما هنوز پاپ انتخاب نشده، تا آنها ماموریت خود را به اتمام رسانند.

چگونه دو برادر از آکری، خارج شدند
 دو برادر، در حالیکه نامه‌های نماینده پاپ را در دست داشتند آکری را ترک کرده، به سوی لایاس روان شدند. در این شهر بود که دریافتند همان وابسته کلیسا که آنها را به حضور خویش پذیرفته بود، به عنوان پاپ انتخاب شده، و لقب گریگوری را برای خود برگزیده است. آنها از این خبر بسیار خوشحال شدند، و چون وابسته کلیساي رم (که اکنون پاپ شده بود)، قاصدی را به دنبال

دو برادر فرستاده بود، تا اگر هنوز شهر را ترک نگفته‌اند، به‌اکری بازگردند، آنها نیز با خوشحالی دعوتش را پذیرا شدند. پادشاه ارمنستان، برای مسافرت دو برادر، یک کشتی جنگی را آماده کرد و آنها را به‌منزد پاپ برد.

چگونه دو برادر خود را به‌پاپ معرفی کردند

هنگامیکه آنها با احترام فراوان به‌حضور پاپ رسیدند، با محبت بیش از اندازه پاپ روبرو شدند. سپس، پاپ نامه‌تازه‌ای برای خان بزرگ آماده کرد. یکی از درخواستهای او از خان بزرگ این بود که، به‌برادرزاده خود آباقا، خان تاتارهای خاور سفارش کند تا به‌مسیحیان در عبور از گذرگاههای دریایی کمک کند. پاپ جدید، هدایای گرانبهایی، به‌ویژه ظروف بلورین و دیگر اشیاء نادر را برای خان بزرگ فرستاد. همچنین دو راهب مبلغ و سخن گو را، که یقیناً "جزو داشتمدان آن نواحی بودند، به‌همراه آنان فرستاد. نام آن دو، نیکولو از اهالی ویچنزا^{۱۸}، و دیگری ویلیام از اهالی تریپولی^{۱۹}، بود. افرون بر این کتابهای دعا و نامه‌های مورد نیاز را نیز به‌آنها داد، تا در کشورهای دوردست هم، قادر به‌استفاده از قدرت مذهبی خود باشند، و کشیشها و اسقف‌های آن نواحی را معین کنند.

این چهار تن، پس از خدا حافظی از پاپ، به‌همراه مارکو به‌سوی لایاس رفتند. در آنجا بود که دریافتند بندوکودار^{۲۰}، سلطان بابل با سپاه بزرگی وارد ارمنستان شده و مشغول تخریب و ویرانی آن نواحی است. دو کشیش که موقعیت را خطرناک یافتند، به‌سفر ادامه‌دادند، و پس از اینکه تمام نامه‌های پاپ را به‌نیکولو و ماتئو دادند، باز گشتد.

چگونه دو برادر، به همراه مارکو، به سوی بارگاه خان بزرگ روان شدند
برادران پولو، به همراه مارکوی جوان، به سفرشان ادامه دادند
و تابستان و زمستان را پشت سر گذاشتند، تا به دربار خان بزرگ
که در شهر بزرگ و شروتمند کمنفو^{۲۱} قرار داشت، رسیدند. در
حال حاضر به شرح آنچه که در طول سفر با آن برخورد کردند،
نمی‌پردازم، چرا که در قسمتهای دیگر کتاب از آن صحبت شده است.
تنها همین اندازه بدانید که سفر آنها سه سال و نیم به درازا کشید،
و سبیش هم برف و باران، آب و هوای بد، و بادهای توفان زابود.
هنگامیکه خان از نزدیک شدن آنها آگاهی یافت، مردان خود را از
فاضلهای که برابر با چهل روز راه بود، به استقبال آنها فرستاد، تا
در خدمتشان باشند.

چگونه پولوها خود را به پیشگاه خان بزرگ معرفی کردند.
هنگامی که نیکولو، ماتئو و مارکو پولو به آن شهر بزرگ و کاخ با
شکوه رسیدند، خان بزرگ را به همراه بسیاری از درباریانش ملاقات
کردند. آنها در مقابل خان زانو زدند و با احترام بسیار، با او
برخورد کردند. پس از ادائی احترام، خان بزرگ به آنها اجازه
ایستادن داد، و از آنها درباره سفرشان پرسید. دو برادر نیز
به شرح سفرشان پرداختند و نامه‌ها و کاغذهای پاپ، همچنین روغن
چراغ آرامگاه حضرت عیسی (ع) در بیت المقدس را به او دادند.
خان بزرگ نیز با خوشحالی بسیار آنها را پذیرفت و ناگهان متوجه
حضور مارکو شد، و پرسید: "او کیست؟" نیکولو گفت: "خان! او
پسر من و خدمتگزار شماست. "خان گفت: "او هم خوش آمده است."
خان بزرگ، ورود آنها را با جشن‌های باشکوهی گرامی داشت.

پس، آنها دارای عظمت و مرتبه‌ای، برابر با دیگر درباریان شدند.

چگونه خان بزرگ، مارکو را به عنوان سفیر خود برگزید

مارکو، فرزند نیکولو، بزودی آداب و رسوم تاتارها را فرا گرفت، و پس از آنکه زمانی که در دربار خان بزرگ اقامت کرد، موفق شد به چهار زبان صحبت کند. مارکو، بزرگمنشی و دوراندیشی خویش را به اشتغال رساند، و خان بزرگ نیز به سبب همین ویژگی‌ها یش، او را برای انجام کار مهمی به قراجان فرستاد. فاصلهٔ قراجان از پایتخت، بهاندازهٔ سفری شش ماهه بود. مارکوپولو نیز وظیفهٔ خود را بهبهرین نحو ممکن به انجام رسانید. افزون بر این، هر چیز شگفت‌آور و تازه‌ای را که می‌دید یا می‌شنید، به خوبی به‌خاطر می‌سپرد، تا به‌هنگام بازگشت، برای خان بزرگ تعریف کند، چه، او شاهد بود که خان، سفرایی را که تنها به‌بیان گزارشات مربوط به کارشان اکتفا می‌کردند، نادان و کودن خطاب می‌کرد.

چگونه مارکو، پس از به انجام رساندن ماموریتش، نزد خان بزرگ برگشت

پس از اینکه مارکو از سفر برگشت، به حضور خان بزرگ رفت و به‌شرح و طایف، و همچنین دیده‌ها و شنیده‌ها یش از شگفتی سرزمینهای گوناگون پرداخت. گزارش او بهاندازه‌ای جالب بود که خان و دیگر درباریان، پس از شنیدن آن شگفت‌زده شدند، و گفتند که اگر این جوان عمری دراز داشته باشد، مردی خردمند و با ارزش خواهد شد. پس از انجام این ماموریت بود، که مارکوی جوان دارای لقب "آقا" شد. مارکو، به‌مدت هفده سال در دربار خان بزرگ زندگی کرد، و در این بین پیوسته به ماموریتهای مهم فرستاده شد. خان

بزرگ، بهسبب شایستگی‌های این جوان، پیش از انجام هر کاری با او مشورت می‌کرد و مهمترین ماموریتهایش را به او می‌داد. مارکو نیز، تمامی این کارها را با شایستگی تمام انجام میداد، و اخبار مهم و همچنین اشیاء گرانبها و نادر را برای خان بزرگ می‌آورد. دلبستگی خان به مارکو، تا اندازه‌ای بود که حسادت درباریان را برانگیخت. هیچکس مانند مارکو، اینچنین بهجزئیات سرزمهنهای دوردست و مردمانش توجه نکرده بود.

چگونه نیکولو، مائئو، و مارکو، از خان درخواست مخصوصی کردند هنگامی که نیکولو، مائئو و مارکو پولو آهنگ بازگشت به سرزمین‌شان را داشتند، از خان بزرگ خواستند که به آنها اجازهٔ مخصوصی بدهد، اما علاقه‌های خان به آنها، تا اندازه‌ای بود که در برابر هیچ چیزی در دنیا، به آنها اجازهٔ حرکت نمی‌داد.

در این هنگام ملکه بولگانا^{۲۲}، همسر ارغون (خان مشرق زمین) می‌میرد، و از خود وصیت‌نامه‌ای به جای می‌گذارد و در آن قید می‌کند که پس از او، ارغون نمی‌تواند با زنی که از خاندان خودش نباشد، ازدواج کند. ارغون نیز سه‌تمن از سرداران خود به نامه‌ای او تاتای^{۲۳}، آپوسکا^{۲۴}، و کجا^{۲۵} را به همراه مردان زیادی نزد خان بزرگ فرستاد، و از ایشان خواهش کرد که زنی از خاندان بولگانا را انتخاب کند، تا او به همسری برگزیندش. خان بزرگ با برگزاری جشن‌های فراوان، حضورشان را خوشامد گفت، و دوشیزه‌ای بسیار زیبا و هفده ساله را، که نامش کوکاچین^{۲۶}، و از خاندان بولگانا بود، به سرداران ارغون معرفی کرد. آنان نیز بسیار خوشحال شدند و به همراه کارکنان و وسایلی که خان بزرگ برایشان تهیه کرده بود، رهسپار سرزمین ارغون شدند. آنها مدت هشت ماه به

سفر ادامه دادند، اما بهدلیل جنگی که بین شاهان تاتار درگرفته بود، راهها بسته شد، و آنها ناگزیر به بازگشت نزد خان بزرگ شدند. در این هنگام مارکوپولو از سفر هندوستان برگشت و از دریاها ناشناس و مردمانش سخن گفت. هنگامیکه سرداران ارغون این خردمند لاتین را دیدند، تصمیم گرفتند که با او، و از دریا راه ایران را در پیش گیرند. پس، نزد خان بزرگ رفتند و از وی درخواست کردند که با سه خردمند اروپایی به سرزمین ارغون بازگردند. خان بزرگ هم، با ناراحتی بسیار به آنها اجازه داد تا به همراه سرداران و همسر ارغون به سفر بروند.

چگونه پولوها، بارگاه خان را ترک کرده، و به کشور خویش بازگشتند. هنگامیکه خان بزرگ آگاه شد که پولوها آهنگ بازگشت به کشور خویش را دارند، آنها را به حضور خویش فرا خواند، و دولوهره طلبایی به آنها داد. بنا به فرمانهایی که در آن لوحه حک شده بود آنان آزاد بودند که بهر قسمت از سرزمین او که بخواهند، سفر کنند و همواره باید آذوقه و همراهانشان تامین می‌شد. وی، آنان را به عنوان سفیر خود، نزد پاپ، پادشاه فرانسه، پادشاه اسپانیا و دیگر شاهان مسیحی فرستاد. سپس دستور داد تا سیزده کشتی آماده کردند، که هریک چهار دکل و دوازده بادبان داشتند. اکنون می‌توانم در مورد تمام جزئیات سفر آنها صحبت کنم، اما سخنی بسیار طولانی خواهد شد، پس به وقتی مناسبتر واگذارش می‌کنم. (در میان کشتی‌های یاد شده، دست کم، چهار یا پنج کشتی بود که قادر به حمل ۲۵۰ تا ۲۶۰ ملوان بود.)

هنگامی که کشتی‌ها آماده سفر شدند، سه سردار، ملکه، و پولوها به اضافه همراهان بسیاری، بارگاه خان را ترک گفتند. خان خرج

سفر دو ساله، آنان را نیز پرداخت کرد. پس از سه ماه دریاپیمایی درازمدت، به جزیره‌ای در جنوب به نام جاوه رسیدند. (در مورد جاوه، در قسمتهای دیگر کتاب فراوان سخن رفته است.) پس از ترک این جزیره، به مدت هجده ماه در دریای هند به دریا پیمایی پرداختند، و با اینحال هنوز به نیمه راه نیز نرسیده بودند. در بین راه هم، به شگفتی‌های بسیاری برخوردند که در قسمتهای جلوتر کتاب، از آن صحبت خواهد شد.

پس از رسیدن به مقصد، دریافتند که ارغون مرده، پس ملکه را به عازان (پسر ارغون) تحويل دادند.

باید خاطرنشان کنم که در این سفر، ششصد نفر سوار بر کشتی شدند (بدون احتساب ملوانان) که از اینها تنها هشت تن زنده ماندند، و بقیه در بین راه جان سپردند.

هنگامیکه آنها به مقصد رسیدند، گیخاتو سلطنت را در دست گرفته بود. پولوها، پس از اینکه وظایف خود را به عنوان سفیر خان بزرگ انجام دادند، بار دیگر برای سفر آماده شدند. اما پیش از آنکه این سرزمین را ترک کنند، گیخاتو به آنها چهار لوحه طلایی داد، که روی آنها نیز فرمانهایی حک شده بود. روی دو تا از آنها نقش شاهین، روی یکی دیگر نقش شیر، حک شده بود. چهار میں لوحه بدون نقش بود. مفهوم این نقوش آن بود، که در تمامی طول راه باید به این سه فرستاده کمک و یاری شود. این دستورات در بین راه به خوبی انجام شد، چرا که گیخاتو در تمام سرزمینهای خود، چیزهای مورد نیاز را داشت، برای مثال در بسیاری از مناطق، این سه نفر بوسیله دویست سوار، همراهی می‌شدند. باید گفته شود که خان بزرگ به ماتئو، نیکولو و مارکو پولو ایمان و اطمینان بسیار داشت، تا جایی که دختر شاه مانزی و شاهزاده کوکاچین را

به همراه آنان فرستاده بود . آن سه نیز ، از این دختران را مانند فرزندان خود محافظت می کردند . ملکه کوکاچین ، که در آن زمان زن غازان شده بود ، هنگامیکه سه فرستاده را در حال بازگشت به کشورشان یافت ، ازشدت اندوه و غم به گریه افتاد .

پس از ترک گیخاتو ، سه فرستاده به سفرشان ادامه دادند تا به ترابوزان^{۲۷} رسیدند ، و از آنجا به قسطنطینیه و سپس به نگروپونت رفته باشند ، و از آنجا نیز رهسپار و نیز شدند ، و اینها در سال ۱۲۹۵ میلادی ، روی داد .

اکنون که به انتهای این پیشگفتار رسیدیم ، نیکوتر آن است که به کتاب اصلی بپردازیم .

یادداشت‌های پیش‌گفتار

Constantinople - ۱ : قسطنطینیه، در مآخذ عربی قسطنطینیه، پایتخت سابق امپراتوری بیزانس و امپراتوری عثمانی، که از ۱۹۳۰ رسماً "استانبول" خوانده می‌شود. قسطنطینیه در ۳۳۰ م به توسط قسطنطین به عنوان پایتخت جدید امپراتوری روم، بر محل بیزانس قدیم، بنا شد، و از قسطنطینیه نام گرفت. این شهر که در قرون وسطی از نظر بزرگی و شکوه در اروپا نظیر نداشت، همیشه در افتخارات و بدینهای امپراتوری بیزانس سهیم بود، و عاقبت روزی رسید که سراسر امپراتوری بهاین شهر و حومه آن منحصر شده بود. قسطنطینیه به دفعات بیشمار به موسیله مردم مختلف محاصره شد، اما فقط سه بار اشغال شد، در ۱۲۰۴ به توسط سپاهیان چهارمین جنگ صلیبی، در ۱۲۶۱ به توسط میخائیل

۷۱۱۱ ، و در ۱۴۵۳ به توسط سلطان محمد فاتح . قسطنطینیه شهری مستحکم بود و با آتش یونانی از آن دفاع می شد . قسطنطینیه اشهر را با یک باروی داخلی مجهز کرد ، و تئودوسیوس ۱۱ دستور داد تا باروهای دیگری برای آن ساخته شود . (قرن ۵م) .

شهر بر هفت تپه در کنار بوسفور بنا شده بود ، و منظره آن مانند دزی تسبیر ناپذیر بود که بر تعداد بیشماری از کاخهای باشکوه و برجها و گنبدهای محلل احاطه داشت . قسطنطینیه در اوچ اعتلای خود در قرن ۱۰م حدود ۱/۰۰۰/۰۰۰ متر سکنه داشت ، که تقریباً از تمام نژادهای جهان بودند کلیسای هاگیا سوفیا (ایا صوفیه) ، قصر مقدس امپراتوران (که خود وسعت یک شهر را داشت) ، میدان عظیم مسابقات اسبدوانی ، و دروازه طلایی (مدخل اصلی شهر) از بزرگترین بناهای متعدد رفیع آن بودند .

قسطنطینیه پیش از آنکه در ۱۲۰۴ و در ۱۴۵۳ غارت شود ، ذخایر هنری و ادبی غیر قابل تصور داشت . وقتی که به دست ترکهای عثمانی افتاد ، تقریباً " خالی از سکنه شد ، اما ، پس از انتقال دربار سلاطین عثمانی (باب عالی) بدانجا ، طولی ، نکشید که دوباره رونق یافت . سلاطین عثمانی نیز با افراشتن مساجد ، کاخها ، فوارهها ، حمامها ، و ابنيه عمومی دیگر برآ راستگی آن افزودند . طولی نکشید که قسطنطینیه بار دیگر از مراکز سیاسی و بازرگانی بزرگ اروپا شد . . .

۲ - Baldwin : آخرین امپراتور لاتین قسطنطینیه (۱۲۶۱ - ۱۲۲۸ میلادی) در این سال بوسیلهٔ میخائیل پالائولوگوس (Michael Palaeologus) از قسطنطینیه خراج شد .

۳ -

3 - Nicolas, Marco, Maffeo Polo

4 - Venice

۵ - (Black Sea) Greater Sea : دریای سیاه یا بحراًسود ، ترکی قره‌دنیز ، باستانی پونتوس ائوکسینوس (Pontus Euxinus) ، در مآخذ اسلامی بحر بنطس ، دریای داخلی (حدود ۴۰۰ / ۴۱۳ کیلومتر مربع ، حداکثر عمق حدود ۴ / ۲۴۰ متر) ، بین اروپا و آسیا ، که بوسیلهٔ پوسفور ، دریای مرمره ، و داردانل با دریای سیاه بین بلغارستان ، رومانی ، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ترکیه محصور است . بنادر عمدهٔ آن عبارتند از اودسا ، باطوم ، وکنستانتسا ، رودهای بسیار بدان می‌ریزند از جمله دانوب ، دینستر ، بوگ ، دینپره ، و قزل ایرماق . رود دون به دریای آзов می‌ریزد .

دایره‌المعارف فارسی

۶ - Soldaia : نامهای دیگرش سوداق ، و سرداق است . بندر مهمی در شبه جزیرهٔ کریمه بوده است .

۷ -

Bulgara - ۷
بوده است. بلغار، نخست بار بوسیلهٔ مغولها در سال ۱۲۲۵ تسخیر شد و تا سدهٔ پانزدهم از رونق تجاری زیادی برخوردار بود. اینک، ویرانه‌های آن در چهار کیلومتری باخته رود ولگا، و نود کیلومتری شهر غازان است.

۸ -

Sara - ۸
سال ۱۲۵۷ تا ۱۲۶۵ بر قسمتهای جنوبی روسیه حکم می‌راند. مقر اصلیش در سرای بود، در نزدیکی یکی از شاخه‌ای رود ولگا.

پانویس متن کتاب

9 - Ucaca(Ukek)

Tigris - ۱۰
: احتمالاً همان ولگا بوده است.

11 - Latin

12 - Cogatal

۱۳ - مقصود این هفت دانش است : ۱ - علم معانی بیان . ۲ - منطق - ۳ - دستور زبان - ۴ - ریاضیات - ۵ - ستاره‌شناسی - ۶ - موسیقی - ۷ - هندسه.

پانویس متن کتاب

- 14- Jerusalem
- 15 - Acre
- 16 - Theobald of Piacenza
- 17 - Negropont
- 18 - Friar Nicolas of Vicenza
- 19 - Friar William of Tripoli
- 20 - Bendocquedar, the Soldan of Babylon

۲۱ - کمن فو، واژه‌ای است پارسی .
 نام راستینش کای پینگفو (Kaipingfu) است، که در سال ۱۲۵۶ در بخش شمالی "دیوار چین" ساخته شد .
 بعدها محل اقامت تابستانی قوبیلای قاآن شد . به آن شانگتو (Shangtu) نیز می‌گویند .

پانویس متن کتاب

- 22 - Bolgana
- 23 - Outatay
- 24 - Apusca
- 25 - Coja
- 26 - Cocachin
- 27 - Trebizond

* در این بخش از کتاب (پیشگفتار) ، به بسیار نامها بر می‌خوردید ، که در مورد آنها یادداشتی نوشته نشده ، سببیش این بوده که در بخش‌های دیگر از آنها به تفصیل صحبت شده است .

كتاب نخست

اینک کتاب آغاز می‌شود و نخست از ارمنستان کوچک^۱ سخن می‌رود.

ارمنستان بهدو بخش تقسیم می‌شود، بزرگ و کوچک. ارمنستان کوچک حکمران ویژه‌ای دارد که بر قلمرواش فرمانروایی می‌کند، اما خود، تابع تاتارهاست. این سرزمین شامل شهرها و دهکده‌های بسیاری است و همه چیز بهوفور در آن یافت می‌شود. افزون براین، این سرزمین برای شکار گونه‌های بسیاری از جانداران مناسب است. اما با اینهمه، مکانی پاک و سالم نیست، بلکه به‌گونه‌ای تاسف‌آور، خلاف آن چیزی است که پنداشته می‌شود. در گذشته، نجباواشراف—زادگان ارمنستان افراد دلیری بودند ولی اینک بسیار بیهوده‌گشته‌اند و به‌هیچ کار نمی‌آیند، مگر میگساری، در این یک کار، هنوز بسیار توانا هستند. با وجود این شهری بر فراز دریا ساخته‌اند که به‌آن لایاس^۲ می‌گویند، و در آن باز رگانی عظیمی رواج دارد. نیکوست بدانید که تمام ادویه‌حات و جامه‌های زربفت و ابریشمی و کالاهای

این سرزمین، بهلایاس آورده می‌شود. بازرگانان و نیزی و زنایی بدینجا می‌آیند تا کالاهایشان را به فروش رسانند و آنچه را که نیاز دارند خریداری نمایند. هر چند افراد عادی به مناطق دیگر (خار) سفر می‌کنند، اما بازرگانان و یا دیگران، از لایاس دیدن می‌کنند. اکون که از ارمنستان کوچک سخن بهمیان آمد، باید به سرزمین ترکمنستان بپردازیم.

در خصوص سرزمین ترکمنستان^۳

در سرزمین ترکمنستان، مردم به سه گروه تقسیم می‌شوند. نخست ترکمنها هستند که پیرو دین اسلام^۴ بوده، و مردمانی خشن و دارای زبانی شگفت‌هستند. آنها در کوهها و دره‌ها به دنبال چراگاه‌های مناسب می‌گردند چراکه پیشه‌شان دامداری است. اسبهای بسیار عالی و استرانی گرانبهای در این سرزمین پرورانده می‌شود. دو گروه دیگر را ارامنه و یونانیان تشکیل می‌دهند که با ترکمنها در آمیخته‌اند و در شهرها و دهکده‌ها بسر برده و خود را با بازرگانی و صنایع دستی مشغول داشته‌اند. آنان زیباترین و بهترین فرشهای دنیا را می‌بافند، و نیز ابریشم‌های خوبی بهرنگ‌های قرمزو متنوع، و همچنین کالاهای بسیار دیگری تولید می‌کنند.

اینجا همچنین مقر اسقف اعظم و تعداد دیگری از شهرها است که ما اینک از آن سخن نمی‌گوئیم، چون گفتاری است که به درازا می‌کشد. این مردم تابع تاتارهای کرانه مدیترانه هستند. ما اکون این سرزمین را رها می‌کنیم و به ارمنستان بزرگ می‌پردازیم.

شرح ارمنستان بزرگ^۵

ارمنستان، کشور بزرگی است. مرز آن با شهری به نام ارزنجان

آغاز می‌شود که در آن بهترین بوکاران^۷ دنیا را می‌بافند. این سرزمین شامل بهترین گرمابه‌ها، باچشم‌های طبیعی است که در همه جا یافت می‌شود. مردم این سرزمین ارامنه‌ای هستند که از تاتارها پیروی می‌کنند، این سرزمین شامل شهرها و دهکده‌های بسیاری است اما مهمترین آنها ارزنجان است.

این کشور به‌راستی محل رفت‌وآمد بسیاری از مردم، و در تابستان محل آمدوشد سیاهیان تاتار کنار مدیترانه است، زیرا در آن هنگام، برای رممهای آنان چراگاه‌های مناسبی فراهم آمده است. اما در زمستان سرما به‌سراسر این ناحیه می‌رسد و بهمین خاطر آنها در این فصل این سرزمین را ترک می‌کنند و به‌نواحی گرمنتر که‌اماکان یافتن چراگاه‌های خوب وجود دارد، می‌روند.

و باید بدانید که در این قسمت از ارمنستان، کشتی حضرت بوح روی کوه ویژه‌ای^۸ قرار گرفته است (روح کوهی، با برف‌هایی بیش از اندازه پایدار، به‌گونه‌ای که برفها هیچگاه آب نمی‌شوند و پیوسته بوسیله بارش‌های نو، برضخامت آن افزوده می‌شود. اگرچه در بلندی‌ای کمتر، برف آب شده و به‌پائین سرازیر می‌شود و چنان رستنی‌های پریاری را می‌سازد که هیچگاه رممهایی را که در تابستان از مسافت دور به‌آنجا می‌آیند، نومید نمی‌سازد. آب شدن برف همچنین مقدار فراوانی از گل را روی کوه باعث می‌شود).

این سرزمین در جنوب به‌کشوری با نام موصل محدود می‌شود که مردمانش مسیحیان نسطوری و یعقوبی هستند.

در شمال نیز با گرجستان هم مرز است که در مورد آنهم باید توضیح بدیم.

در محدوده‌ای که بسوی گرجستان می‌رسد چشمه‌ای است که از آن، نفت به‌مقدار فراوانی می‌جوشد، به‌اندازه‌ای که صد کشی باری، بهیک

باره می‌توانند از آن آکده شوند. نفت برای استفاده‌های خوراکی مناسب نیست، اما وسیلهٔ خوبی برای سوزاندن است. و همچنین برای روغن مالی کردن شترانی که به بیماری جرب مبتلا هستند، مفید است. مردم از مکانهای دوری، برای دست‌یابی به آن، به‌این سرزمین می‌آیند، چون در تمام سرزمینهای اطراف روغنی اینچنین وجود ندارد.

اکنون که از ارمنستان بزرگ سخن به‌میان رفت، به‌گرجستان می‌پردازیم.

درخصوص گرجستان^{۱۲} و پادشاهانش

در گرجستان پادشاهی است به‌نام ملک داود، یا داود شاه که او نیز تحت نظر تاتارها است. پیش از این، تمامی پادشاهان با نشان عقابی روی شانهٔ راستشان زاده می‌شدند. ساکنین اینجا، مردمانی نیکومنظر، تیراندازانی ماهر و سربازانی دلیر هستند. هنگامی که اسکندر قصد داشت به مناطق خاور رخنه‌کند، همین کشور بود که از پیشروی او جلوگیری کرد، زیرا که گردنه‌ای بسیار باریک و خطرناک دارد، و در یک سویش دریا قرار گرفته و سوی دیگرش کوههایی آنچنان بلند که سواران قادر به گذشتن از فرازش نیستند. اینگونه تنگه‌ها آنچنان باریک‌اند، که تنها تنی چند از سربازان می‌توانند از آن در مقابل تمامی دنیا دفاع کنند. به‌فرمان اسکندر آنجا برجی بسیار نیرومند ساختند تا از هجوم مردمانی که ر فراسویش قرار داشتند جلوگیری کند، و این، نام دروازه^{۱۳} آهنی را بخود گرفت. این همان مکانی است که در اسکندرنامه از آن سخن رفته، در آن هنگام که می‌گوید چگونه تاتارها را بین دو کوه محبوس کرده. اگرچه در حقیقت آنها تاتار نبودند، زیرا که در آن

روزگار هنوز چنین قومی پا به عرصه وجود ننهاده بود . بلکه آنها از مردمانی تشکیل یافته بودند که بر آنان بسیاری از نامها را می نهادند .^{۱۴}

(در این سرزمین تمامی جنگلها از درختان شمشاد تشکیل شده اند) نیز در این سرزمین شهرها و دهکده های بسیاری وجود دارد . ابریشم به مقدار فراوانی تولید می شود و همچنین پارچه های زربفت و گونه های خوبی از ابریشم بافته می شود . در این سرزمین بهترین باز (قوش) دنیا وجود دارد . براستی که اینجا هیچ کاستی وجود ندارد و مردمانش از راه بازرگانی و صنایع دستی زندگی می کند . اینجا منطقه ای است کوهستانی و پر از دژها و گردنه های تنگ ، تا جاییکه تاتارها توانایی چیره شدن بر آنها را نداشتند .

در این سرزمین دیر ویژه ای از راهیان وجود دارد که به نام سن لئوناردو مشهور است و من اکنون از شگفتی آن ، برایتان می گویم . در نزدیکی این کلیسا دریاچه ای است که در آن هیچ گونه ماهی یافت نمی شود تا هنگامی که زمان لنت فرا رسد . در نخستین روز لنت ، در آن دریاچه بهترین و عظیم ترین منبع ماهی را می یابند و این تا هنگامی که شب عید فرا رسد ، ادامه خواهد داشت و در این زمان دیگر هیچ گونه ماهی یافت نمی شود ، تا هنگامی که زمان لنت بعدی بررسد ، و این واقعا " شگفتی بزرگی است .^{۱۵}

دریایی که از آن سخن گفتم و به نزدیکی کوه می آید ، " گلان " نام دارد و تا ۷۰۵ مایل درازا دارد و از هر دریایی دیگری دوازده روز فاصله دارد و رودخانه ای بزرگ به آن می ریزد ، گرداگردش را نیز کوهها فرا گرفته اند .^{۱۶}

بغداد ۱۹

بغداد شهر بزرگی است، که به عنوان پایتخت خلیفه تمام عربها محسوب می‌شود، به همان شکل که از رم به عنوان مقر پاپ یاد می‌شود. رود بزرگی از این سرزمین می‌گذرد و به دریای هند می‌ریزد. اینجا محل آمد و شد بسیاری از بازرگانان است. آنها پس از گذشتن از بغداد به مدت هجده روز مسافت می‌کنند تا به کیش بر سند، و از آنجا به سوی دریای هند رهسپار شوند. در بین راه نیز به شهر بصره برسند، و از آنجا به سوی دریای هند رهسپار شوند. در بین راه نیز به شهر بصره برسند که گردآوردن را بهترین درختهای نخل فرا گرفته‌اند.

در بغداد گونه‌های بسیاری از پارچه‌های ابریشم و زربفت را می‌بافند. در سال ۱۲۵۵، پادشاه تاتارها، بمنام هلاکو، برادر خان بزرگ، با سپاهی بزرگ به بغداد حمله کرد. در بغداد بیش از ۱۰۰/۰۰۰ اسب سوار و پیاده نظام بود. هنگامی که هلاکو شهر را تسخیر کرد دریافت که خلیفه بغداد گنج بسیار پرارزشی را در نقطه‌ای از کاخ پنهان کرده است. هنگامیکه خلیفه را به حضور خویش فرا خواند، چنین گفت: "بهمن بگو که چرا چنین گنجی را در اینجا پنهان کردی؟ تو می‌دانستی که من دشمن توانایی هستم، پس چرا به جای گردآوری چنین گنجی آن را برای سپاهیان خرج نکردی، تا برای نبرد با من مجهز شوند؟"

اما خلیفه پاسخی نداشت، و هلاکو ادامه داد: "حال که تا این انداره به گنجینه‌های مهر می‌ورزی، تو را مجبور می‌کنم که آن را بخوری!" پس خلیفه را به برجی انتقال دادند، بدون آنکه به او غذا یا آب دهند، و به او گفتند: "حال، تا جائیکه می‌توانی، از این

گنج بخور !

خلیفه، بهمدت چهار روز در آنجا دوام آورد و سپس به شکل
وحشتناکی جان سپرد. از آن روز تاکنون، نه در بغداد، و نه در
هیچ کجای دیگر، خلیفه‌ای وجود ندارد.^{۲۳}

۲۴

در خصوص شهر باشکوه تبریز

تبریز شهر بزرگ و با شکوهی است که در سرزمینی پهناور و در
کنار شهرها و دهکده‌های بسیار دیگری قرار گرفته. اما از آن رو که
تبریز با شکوهترین آسیاست، در مورد آن سخن می‌گوییم.

ساکنین تبریز بوسیلهٔ بازرگانی و صنایع دستی زندگی می‌کنند
چراکه زیباترین و ارزشمندترین پارچه‌ها را با ابریشم و زر، می‌باافند.
این شهر در آنچنان موقعیت خوبی واقع شده که تمامی کالاهای تجاری
را از هند، بغداد و بیسیاری نقاط دیگر به آنجا می‌آورند، و اینها
نظر بسیاری از بازرگانان لاتین، بهویژه گرجی‌ها را جلب می‌کند تا
کالاهای خوبی خریداری کنند. اینجا همچنین بازار خوبی برای
خرید سنگهای گرانبهای است. در حقیقت اینجا مکانی است که بازرگانان
از آن سود بسیار می‌برند.

مردمان اینجا، خود، اشخاصی هستند فقیر، و آمیخته‌ای از
نژادهای گوناگون. ساکنین این سرزمین عبارتند از ارامنه، نسطوری‌ها
یعقوبی‌ها، گرجیها، ایرانیها، و سرانجام بومیان این منطقه که پیرو
دین اسلام هستند. اطراف این شهر پوشیده از باغهای
دلانگیزی است که در آنها گونه‌های بسیاری از میوه‌های بزرگ و
عالی دیده می‌شود.

اکنون تبریز را رها کرده و به شرح کشور ایران می‌پردازیم. (از
تبریز تا ایران در حدوددوازده روز راه است).

درخصوص صومعه، سنت بارسامو که در مرز تبریز واقع شده
در مرز تبریز صومعه‌ای بنا شده، که نام "سنت بارسامو" را
بر آن نهاده‌اند. سنت بارسامو یکی از پارساملش‌ترین انسانها
بود. در این صومعه یک راهب کل و تعدادی راهب دیگر زندگی
می‌کنند، که خرقه‌هایی بر تن نارند. این راهبان از بیکاری اجتناب
می‌ورزند و پیوسته کمریندهای پشمین می‌باشد.

درخصوص کشور بزرگ ایران، وشرح مختصرو درمورد سه پادشاه
ایران کشور بزرگی است که در گذشته بسیار نیرومند و با شکوه
بوده است، اما اکنون تاتارها آن را ویران کرده‌اند.

در ایران شهر صبا قرار دارد، محلی که از آنجا سه محسوس برای
عبادت عیسی مسیح (ع) برآه افتادند، و در همین شهر آنها در
سه بنای عظیم، پهلو به پهلوی هم دفن شدند، و بر فراز اینها
ساختمان چهارگوشی قرار دارد که به خوبی حفظ شده است. جسدها
هنوز دست نخورده باقی مانده‌اند و حتی موها و ریشه‌ایشان سالم
مانده است. نام نخستین آنها جاسپار است.^{۲۸} دومی ملچیور و آخرین
بالتازار.^{۲۹} مارکوپولو سئوالهای بسیاری از مردم شهر پرسید، اما
هیچکس اطلاعی از وقایع نداشت. مگر آنکه اینها سه پادشاه بودند
که در زمانی دور در گذشته بودند. با اینحال، در مکانی که سه
روز با آنجا فاصله دارد. مارکوپولو چیزی شنید که اکنون برایتان
باز می‌گوییم. او دهکده‌ای را یافت به نام کالا آتا پریستان که به معنای
دژ آتش پرستان است. و این نام کاملاً "شایسته" این مکان است،
زیرا که مردمان اینجا آتش پرست هستند. و خواهیم گفت چرا.

اینگونه حکایت می‌کند که در زمان کهن، سه پادشاه از آن کشور، آهنگ سفر کردند تا پیامبری را که بدنیا آمده بود، عبادت کنند^{۳۲}، و سه هدیه با خود برند، طلا، کندر، مر^{۳۳}، تا تعیین کند آن پیامبر خداست، یا یک پادشاه زمینی و یا یک پزشک. آنها می‌پنداشتند که اگر او طلا را مورد پسند قرار دهد، یک پادشاه زمینی است. و اگر کندر را برگزیند خداست، و اگر مر را بردارد، پزشک است.

بنابراین آنها به مکانی که آن نوزاد متولد شده بود روانه شدند، و ابتدا جوانترین پادشاه وارد آنجا شد و ظاهرا "کودک را همسن با خویش دید، پس شگفتزده بیرون آمد. سپس آنکه میان سال بود وارد شد و مانند پادشاه نخستین، او هم کودک را هم سن با خویش یافت، و شگفت زده خارج شد - سرانجام کهن‌سال‌ترین آنها وارد شد و او هم با همان صحنه‌هایی رو برو شد که برای دو پادشاه پیشین رخ داده بود، و بسیار افسرده از آنجا خارج شد. و هنگامی که هر سه‌بار دیگر گرد هم آمدند آنچه را که مشاهده کرده بودند، باز گفتند و بیشتر در شگفت شدند. پس نیکوتر آن دیدند که هرسه با هم وارد شوند، و هنگامی که اینچنین کردند، کودک را با سن راستینش یافتند، یعنی کودکی در حدود سیزده روز. سپس آنها به پرستیدنش پرداختند و هدایا را پیشکش کردند و کودک، تمامی آنها را پذیرا شد، و به آنها جعبه‌ای کوچک و بسته‌بندی شده داد، و در نتیجه، این کار پادشاهان به سرزمین‌های خویش روانه شدند.

هنگامیکه سه پادشاه به کشور خویش رسیدند، چه رخ داد؟

پس از چند روزی سواری، خواستند از هدیه کودک آگاهی یابند.

پس جعبه، کوچک را گشودند. و درون آن، سنگی را یافتند. با

مشاهده‌هی آن، در شگفت شدند که این چیست و از چه رو کودک این سنگ را به آنها داده. مفهوم هدیه این بود: هنگامیکه آنها هدایایشان را تقدیم کردند، و کودک هر سه را پذیرفت، بنابر صحبتی که بین یکدیگر داشتند، چنین پنداشتند که او خدای راستین، پادشاه راستین، و پزشکی راستین است. اما مفهوم راستین آن هدیه سنگی چنین بود که ایمانی که در آنها آغاز شده باید مانند یک سنگ پا بر جاو استوار باقی بماند. چون "او" آگاه بود که در اندیشه آنان چه می‌گذرد. با وجود این، آنها از مفهوم این هدیه آگاه نبودند، پس آن را درون چاهی انداختند. سپس، بی‌درنگ از بهشت آتشی نازل شد و به چاهی رخنه کرد که سنگ در آن انداخته شده بود.

و هنگامیکه سه پادشاه این شگفتی را دیدند، شگفت زده و در دمند شدند، چرا که فهمیدند، آن سنگ مفهومی ژرف و مقدس داشته است. پس بر آن شدند که آن را بیرون آورند، و این چنین کردند و آتش را بسیرون آورند، به کشور خویش برند، و در کلیساهای باشکوهی حفاظت شدند. و مردمان آنها پیوسته آتش را برآفروخته نگاه داشتند و مانند خدا پرستش اش کردند، و تمامی قربانیهای را که پیشکش کردند، بوسیله آن "آتش زندند". حال اگر این آتش خاموش شود، آنها به شهرهای هم مسلک می‌روند و از آنجا آتش را فراهم کرده، به دیرشان می‌آورند. و این دلیل آتش پرستی مردم این سرزمین است. آنها غالباً "برای آوردن آتش" ده روز در راه هستند.

این چنین بود داستانی که مردم این دژ برای مارکوپولو بازگفتند آنچه که آنها اظهار داشتند از دیدگاهی با تاریخشان یکسان بود.
 ۳۵ و آن اینکه نام سرزمین یکی از آن پادشاهان صبا بود، و دومی آوه و سومی هم همین دژ که هنوز مردمان سرزمینش و همچنین کشورهای اطراف، به پرستیدن آتش مشغول هستند.

پس از شرح این روایت، از سرزمینها گوناگون ایران خواهم گفت و ویژگی‌هایشان.

در مورد هشت ایالت ایران، و اینکه چگونه نامگذاری شدند اینک باید آگاه شوید که ایران سرزمین بسیار بزرگی است و از هشت ایالت تشکیل شده و من نام تمام آنها را برایتان خواهم گفت.

۳۶

نخستین سرزمین که مرز ایران از آن آغاز می‌شود قزوین است ^{۳۷} دویمی کمی بسوی جنوب پیش روی می‌کند و نامش کردستان است. سومی ^{۳۸} لر (لرستان) چهارمی سیستان ^{۳۹} پنجمی ایستانیت (اصفهان) ششمی سرازی ^{۴۰} (شیزار) هفتمی شبانکاره ^{۴۱} و هشتمین توتکاین ^{۴۲} که در دورترین نقطه، مرزی ایران قرار دارد. تمام این سرزمینها درجهت جنوبی قرار گرفته‌اند، جزیکی، یعنی توتکاین که در راستای باخترا واقع شده است. در این قسمت از ایران مقدار فراوانی از اسبابی خوب وجود دارد، و مردم آنها را به هندوستان می‌برند، تا به فروش رسانند. زیرا که اسبابی بسیار گرانبها هستند و هر کدام از آنها را به تهایی با بهایی، برابر با ۲۰۵ لیبر، اندکی کمتر یا بیشتر، (بسته به مرغوبیتشان) خریداری می‌کنند چرا که بسیار بزرگ و تندر و هستند و خیلی عالی بورگه می‌روند. فروشنده‌گان، اسباب‌هایشان را به کیش و هرمز می‌برند که از شهرهای ساحل دریای هند هستند، و در آنجا با بازرگانانی ملاقات می‌کنند که اسبابها را به هند می‌برند تا بفروش رسانند.

در این سرزمین ابزارمندان و بازرگانان بسیاری وجود دارند که از دسترنج و مهارت‌شان گذران عمر می‌کنند، و پارچه‌هایی از زر و ابریشم بهرنگه‌ای گوناگون می‌باشد. آنها فرآورده‌های بسیاری از

نخ دارند، و همچنین مقادیر زیادی گندم، جو، ارزن، و گونه‌های فراوانی از میوه‌ها.

۴۴ در خصوص شهر بزرگ یزد

بزد نیز یکی از شهرهای باشکوه و خوب ایران است که در آن مقادیر زیادی از کالاهای وجود دارد. مردمانش مقدار زیادی دستمال ابریشمی به نام یزدی می‌باشد. که بازارگانان آنها را به مکانهای بسیاری می‌برند تا بفروشند و مردمان اینجا پیروان دین اسلام هستند.

هنگامی که این شهر را به‌قصد سفر ترک می‌کنید، بر فراز جلگه‌های پهناوری قدم خواهید گذاشت سپس به بندری می‌رسید که شما را تنها به سه نقطه خواهد برد. در آنجا جنگل زیبایی وجود دارد که در آن می‌توان به انواع شکارها پرداخت، زیرا که کبک و بلدرچین و همچنین سرگرمی‌های بسیار دیگری را نیز داراست و بازارگانانی که از آنجا می‌گذرند از این تفریحات سود می‌برند. در آنجا همچنین گورخر و حیوانات زیبای دیگر نیز یافت می‌شود و در پایان این هفت رو راه‌پیمایی، به سرزمین باشکوه کرمان خواهید رسید.

۴۵ در خصوص ایالت کرمان

کرمان نیز یکی از شهرهای ایران است که پیشتر قانون حاکم بر آن، نظام سلطنتی بود. از زمانی که تاتارها اینجا را فتح کرده‌اند نحوهٔ حکومت اینجا، به‌این شکل نیست و تاتارها، هر جایی را که سلطانشان دستور دهد اداره می‌کنند. در این سرزمین سنگهای بسیاری به نام فیروزه وجود دارد، که در کوهها و صخره‌هایی که آنها را استخراج می‌کنند یافت می‌شود. در آنجا همچنین رگهای زیادی

از پولاد و اوندانیک وجود دارد . مردمان اینجا در ساختن ستام و یراق جنگ مهارت فراوان دارند . زین ، افسار ، مهمیز ، شمشیر ، کمان ، ترکش و دیگر آلات جنگی را ، بنایه روش آن محدوده ، بسیار خوب می سازند . بانوان این سرزمین و نیز دخترانشان ، در کار دوزندگی و برودری ابریشم چیرگی ویژه ای دارند و آنها را در رنگها و نقوش گوناگون ، از چهارپایان گرفته تا پرندگان و درختان و گلها ، می بافند . آنها برای اشراف زادگان ، پرده هایی آنچنان زیبایی سازند که با دیدنشان شگفت زده خواهیم شد . به همین شکل ، کوسن ، بالش ، لحاف و دیگر چیزها را می سازند .

در کوههای کرمان بهترین بازهای دنیا یافت می شوند . روی سینه ، زیر گردن و بین رانهایشان ، سرخ رنگ است ، و آنچنان تندرو هستند که هیچ پرنده ای را یارای گریز از چنگالشان نیست .

پس از ترک این سرزمین ، هفت روز به پیش خواهید راند و در این بین ، پیوسته شهرها ، دهکدهها ، و خانه هایی زیبا خواهید یافت ، و نیز گونه های بسیاری از شکارها را مشاهده می کنید مانند شکار پرندگان و حیوانات . هنگامی که هفت روز سفر را پشت سر نهادید به کوه بزرگی می رسید و پس از آن که به قله آن رسیدید ، به سراشیبی درازی بر می خورید که پائین آمدن از آن دو روز طول می کشد . و در این مدت تنها چند انسان را می بینید که به نگهداری از گله هایشان مشغولند . از شهر کرمان تا این سرازیری ، سرمای زمستان چنان سخت شما را در بر می گیرد که با بمن کردن پوشак فراوان نیز نمی توان بر آن فایق آمد .

۴۸ شهر هرمز

در انتهای جلگه‌ای که پیشتر از آن، سخن رفت، و رو به جنوب،
جاده‌ای به طول بیست میل وجود دارد، که به سبب وجود راه‌زنان،
رفت و آمد از آن بسیار خطرناک است. پس از گذر از این سراشیبی
وارد دشتی می‌شوید به نام هرمز، که بسیار دل انگیز است، و از آن
جویهای پرآبی می‌گذرد و پرندگانی مانند کک و طوطی در آن
به پرواز مشغولند. در نزدیکی ساحل جزیره‌ای است که در آن شهر
هرمز بنا شده و اینجا محل آمدوشد بازارگانان هندی است که با
خود ادویه، دارو و سنگهای گران‌بها، مراورید، پارچه‌های زربفت،
عاج فیل و کالاهای دیگر می‌آورند و در این شهر اجناس خود را
به بازارگانانی واگذار می‌کنند که این کالاهای را در تمام دنیا پخش
می‌کنند. هرمز، مرکز تجارت بزرگی است و گردآوری آن را آبادی‌ها
و دژهای فراوانی فرا گرفته، به همین سبب می‌توان آن را مهمترین
مرکز کشور کرمان خواند. حاکم آنجا شخصی است به نام رکن‌الدین
احمد که هرچند اختیارات تام دارد، با اینحال خود را تابع
سلطان کرمان می‌داند.

هرگاه بازارگان بیگانه‌ای در قلمرو حکومت او بمیرد، تمامی کالا
و دارایی او را ضبط کرده و به خزانه خود واریز می‌کند. هنگام
تابستان، مردم از شدت گرما، از شهر بیرون رفته و به باعها و
سواحل دریا پناه می‌برند. برخی نیز به کنار رودخانه‌هایی که خنک‌تر
است، می‌روند و بانی کلبه‌هایی می‌سازند که یک سمت آن روی
خاک ساحل و سمت دیگر روی چوشهایی که در آب فرو رفته، قرار
دارد. سپس کلبه را با برگهایی می‌پوشانند تا ساکنین اش را از گرما

در امان نگاه دارد. در تمامی مدتی که باد گرم از زمین به طرف دریا می‌وزد، یعنی از حدود ساعت نه صبح تا دوازده ظهر، مردم ناگزیرند در این کلبه‌ها پناه بگیرند، زیرا باد، چنان گرم است که نفس انسان را می‌برد و گاه نیز سبب هلاکت انسان می‌شود. کسانی که در جلگه‌ها گرفتار این بادها می‌شوند، به سختی قادرند جان سالم بدر برند، و با نزدیک شدن باد، مردم عادت دارند که تا چانه زیر آب فرو روند. مارکوپولو برای تائید اظهاراتش به این رخداد استاد می‌کند.

مدتی بود که فرمانروای هرمز از پرداخت باج و خراج به پادشاه کرمان دست کشیده بود. پادشاه نیز قصد آن کرد که او را تنبیه کند، بهمین سبب ارتضی مرکب از ششصد سوار و پانصد پیاده نظام را در پی او فرستاد تا دستگیرش کند. اما بهدلیل بلد نبودن راه نتوانستند پیش از شب به محل مورد نظرشان برسند، و ناگزیر شدند در مکانی که از هرمز چندان دور نبود اطراف کنند. بهنگام سپیده دم که دیگر بار به راه افتادند، در معرض باد گرم قرار گرفتند و همگی خفه شدند. خیر این رخداد وحشتناک را به پادشاه کرمان رساندند و هنگامی که مردم هرمز خواستند اجساد سربازان را دفن کنند، متوجه شدند که گوشتیان تقریباً "پخته شده، و به سهولت از گوشتیان جدا می‌شد، بهمین سبب ناگزیر شدند آنها را در همان نقطه دفن کنند.

کشتی‌سازی در هرمز

کشتی‌هایی که در هرمز می‌سازند، از بدترین گونه‌های کشتی به شمار می‌رود و دریاوردی با آنها بسیار خطرناک است مردمانی که با آنها سفر می‌کنند پیوسته در معرض خطرند. به این سبب که

سازندگانش در ساختن کشتی از هیچگونه میخی سود نمی‌جویند، زیرا چوبی که برای ساختن کشتی به کار می‌برند چنان سخت است که اگر بخواهند میخی در آن فرو کنند، مانند ظروف سفالین می‌شکند. خود میخ نیز، یا شکسته و یا خم می‌شود. بنابراین دو انتهای الوارها را با دقت بسیار، با مته سوراخ می‌کنند، سپس میخهای چوبی محکمی را در آن سوراخها فروبرده و سر میخها را با طنابهای استواری بهم می‌بندند، و بدین شکل دماغه کشتی و انتهای کشتی بیکدیگر متصل می‌شوند. برای محافظت ته کشتی قیر بکار نمی‌برند، بلکه با نوعی روغن مایع، آن را روغن مالی می‌کنند و سپس با تفاله شاهدانه کتان و یا کتف درزها را می‌پوشانند. کشتی‌ها، تنها یک دکل، یک سکان و یک عرشه دارند. لنگری را که مورد استفاده قرار می‌دهند، آهنی نیست، و بهمین دلیل در هوای توفانی کشتی به سوی ساحل رانده شده و با برخورد به سنگهای ساحلی خرد می‌شود.

مردمان این سرزمین مسلمان و سیه‌چرده‌اند. گندم، برنج، و دیگر دانه‌ها را در ماه نوامبر می‌کارند و در ماه مارس درو می‌کنند. محصولات میوه را نیز در همین ماه برداشت می‌کنند. خوراک مردم بومی با غذای ما تفاوت دارد و کمتر از نان گندم و گوشت استفاده می‌کنند، بلکه بیشتر غذاشان را خرما و ماهی شور تشکیل می‌دهد. بجز در مناطق مرطوب و باتلاقی، در جای دیگری علف‌نمی‌روید، زیرا که گرما به اندازه‌ای است که همه رستنی‌ها را می‌سوزاند. اینگونه رسم است، که برای اشخاص متشخصی که می‌میرند، چهار هفته سوگواری می‌کنند. برخی نیز به کار نوحه خوانی استغال دارند، و درازای پول، بر سر قبر مردگان گریه می‌کنند.

پس از ترک هرمز، به جلگه‌ای سبز و خرم که دارای همه گونه فراورده است، وارد می‌شویم، گونه‌های بسیاری از پرندگان،

بهویژه کبک در آنجا دیده می‌شود. اما نان آن را که از گندم بومی تهیه می‌کنند، برخی نمی‌پسندند و لیلش این است که آب آن مناطق تلخ است. در گوشه و کنار، از زمین، آبهای گرم معدنی می‌جوشد که بیشترشان برای بیماریهای پوستی مفید است. در این سرزمین خرما و میوه‌های دیگر نیز یافت می‌شود.

۵۵

بیابانی که بین کرمان و کوهبنان قرار دارد

پس از ترک کرمان و سه روز مسافرت، بهتردیکی بیابانی پهناور می‌رسیم. گذر از این بیابان هفت روز به درازا می‌کشدو در انتهای آن شهر کوهبنان قرار دارد. در مدت سه روز اول مقداری آب یافت می‌شود، اما شور، سبز رنگ و بهاندارازهای متعفن است که قابل نوشیدن نیست و حالت مسهلی دارد. نمکی که از آن می‌گیرند نیز، همین حالت را دارد.

پس از آن وارد بیابان دیگری می‌شوید که درازایش برابر با سفری چهار روزه است، که خیلی شبیه به بیابان قبلی است، با این تفاوت که در آن جانوران وحشی نیز یافت می‌شوند. پس از طی این چهار روز به انتهای کشور کرمان می‌رسیم و به شهر دیگر برمی‌خوریم بهنام کوهبنان.

شهر کوهبنان و چیزهایی که در آن می‌سازند

کوهبنان شهر بزرگی است، مردمانش مسلمان هستند. در اینجا آهن، پولاد و اوندانیک به مقدار فراوان یافت می‌شود مردم، از پولاد، آینه‌های بزرگ و زیبایی می‌سازند. در این مناطق آنتیمیان و روی نیز وجود دارد که از آن توتیا تهیه می‌کنند. توتیا داروی خوبی برای چشم است و آن را بدین روش تهیه می‌کنند: تکه‌های سنگ

معدنی را داخل کوره‌های گداخته می‌گذارند و بالای کوره، یک شبکه آهنی که میله‌های آن خیلی بهم نزدیک است را قرار می‌دهند. پس از چندی بخار حاصل از سنگ معدنی بهاین میله‌ها چسبیده، سرد و سخت می‌گردد، این ماده همان‌توتیا است. بقایای سنگ معدنی که بخار نشده است، همچنان در ته کوره باقی می‌ماند.

بیابانی که به اندازه سفری هشت روزه، درازا دارد.

پس از ترک کوهبنان، باید هشت روز در بیابانی خشک سفر کنیم. هیچگونه گیاهی در این سرزمین نمی‌روید و اگر آبی هم یافت شود، تلخ است، پس مسافرین ناگزیرند که آب مورد احتیاجشان را با خود بردارند. حیوانات مجبورند از هر آبی که یافت می‌شود بنوشند، بهمین دلیل صاحبانشان مقداری آرد به آب می‌افزایند ^{۵۱} تا مزه‌اش دگرگون شود. پس از هشت روز، بهایالت تون و قائنسیم که در مرزهای شمالی ایران قرار دارد و دارای شهرها و دژهای مستحکمی است. در اطراف این مکان دشت پهناوری است که در آن درخت ویژه‌ای بهار می‌آید که مسیحیان به آن "درخت خشک" می‌گویند. درختی است بلند و قطور که برگها یش در قسمت بالا سیز و در قسمت پائین سپیدرنگند. میوه آن گلوله‌ایست شبیه به میوه شاه بلوط، چوب آن خیلی محکم و رنگش متمایل به زرد است. تا صد میل، هیچگونه درخت دیگری یافت نمی‌شود. مردمان بومی می‌گویند که در این ناحیه جنگ سختی بین اسکندر و داریوش در گرفت. شهرهایش آبادند و همه‌گونه وسایل آسایش در آن یافت می‌شود. آب هوا یش همگون و مردمش مسلمان و زیبایند. بهویژه زنهایشان که در دیده، من زیباترین زنان جهان می‌آیند.

۵۲
شهر شاپورگان

پس از گذر از سرزمین‌ها و دره‌های زیبا و چراگاه‌های بسیار خوب که در آن میوه‌های فراوان بهار می‌آید، وطی مسافرتی شش روزه، به شهری می‌رسید که به آن شاپورگان می‌گویند. در اینجا همه چیز یافت می‌شود، بهویژه بهترین خربزه‌های دنیا. هنگامی که خشک شوند، از عسل شیرین تر می‌شوند، سپس آنها را برای فروش به سراسر دنیا می‌برند، اینجا، برای شکار، گونه‌های بسیاری از حیوانات نیز مناسب است.

۵۳
شهر بلخ

بلخ، شهر بزرگ و باشکوهی است، در روزگاران پیشین بزرگتر و نیرومندتر بود، اما اکنون بوسیلهٔ تاتارها و دیگر اقوام ویران و خراب شده است. در آن روزگاران، ساختمانها و کاخهای بسیاری از سنگ مرمر وجود داشت که ویرانه‌های آنها هنوز پابرجاست. می‌گویند در همین جا بود که اسکندر دختر درایوش را به همسری برگزیرد.

پس از ترک بلخ دوازده روز به سوی شمال خاور و شمال مسافت خواهید کرد، بدون اینکه انسانی را ببینید. زیرا که آنها به دزی که در کوه بنا شده پناه برده‌اند، و آن هم از ترس اقوامی است که به آنها حمله می‌کنند. در بین راه، آب و حیواناتی که برای شکار مناسبند، یافت می‌شود. در این مناطق شیر نیز وجود دارد. در راه آذوقه‌ای نمی‌توان تهیه کرد، پس باید هر آنچه را که نیازدارید با خود به همراه ببرید.

۵۴

تایکان و کوه نمک

پس از سفری دوازده روزه، به مکانی به نام تایکان می‌رسید. جائیکه بازارهای غله فراوانی یافت می‌شود. اینجا مکان آبادی است و کوهی که درجهٔت جنوب اینجا واقع شده از نمک تشکیل یافته است. مردم از سرزمین‌های اطراف، و حتی از مسافتی که به‌سی روز راه‌پیمایی نیاز دارد، بدین‌جا می‌آیند تا نمک برداشت کنند چون این نوع نمک، بهترین‌نمک دنیاست، و بسیار هم سخت است به‌اندازه‌ای که تنها با کلنگ می‌توان آن را خرد کرد. مقدار نمک اینجا به‌اندازه‌ای زیاد است که تا آخر عمر جهان، نمک به‌اندازه کافی وجود دارد (روی کوههای دیگر بادام و پسته می‌روید که بی‌نهایت ارزان هستند).

هنگامیکه این شهر را ترک کنید و سه‌روز به‌پیش برانید، بین شمال باختری و شمال، به‌نواحی بسیار خوبی بر می‌خورید که در آنها میوه‌های بسیار خوبی به بار می‌آید. نیز، مردمان خوبی دارد و همه‌چیز در آنجا ارزان است. مردمانش مسلمانند و ریسمانهایی را به‌سرمی‌بندند که ده وجب درازا دارد. شکارچیانی ماهرند و بسیار شکار می‌کنند. و در حقیقت به‌جز پوست جانورانی را که شکار می‌کنند، چیزی نمی‌پوشند. از آنها کفش و کت هم می‌سازند. براستی که همگی آنها با هنر اینگونه لباس ساختن، آشنایی دارند.

هنگامی که این سه روز را به‌سفر ادامه دادید، به‌شهری به نام کاسم می‌رسید، که تحت رهبری یک کنت است. شهرها و دهکده‌های دیگر این کنت روی تپه‌ها واقع شده‌اند. در این حوالی جوچه‌تیغی‌های بزرگی وجود دارند که به‌هنگام خطر، خود را گلوله کرده و تیغه‌ایشان

۵۵

رابهسوی دشمن پرتاب می‌کنند، که در اثر آن زخم‌های شدیدی حاصل می‌شود.

شهر کاسم در راس سرزمینی قرار دارد که نام آن هم کاسم است. مردمان اینجا زبان ویژه‌ای دارند. روستائیان که گله‌هاشان را در کوههای می‌دارند، در غارها خانه‌هایی می‌سازند که جادار و پهناور است، و به سادگی ساخته می‌شود.

پس از ترک کاسم به مدت سه روز مسافت می‌کنید، بدون اینکه انسانی را ببینید. در آنجا آب و غذا نیز نمی‌یابید، پس باید هر آنچه را که نیاز دارید با خود به همراه برد. پس از پایان سه روز به مکانی می‌رسید که نامش بدخشان است و اکنون از آن سخن می‌گوئیم.

۵۶ بدخشان

بدخشان سرزمینی است که ساکنین اش مسلمان هستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌رانند. اینجا سرزمین بزرگی است و مردمانش می‌پیدارند تمام آنهایی که پادشاه هستند، از نوادگان اسکندر و دختر داریوش‌اند، و تمامی پادشاهان خود را ذوالقرنین می‌نامند. در این سرزمین گوهران گرانبهایی یافت می‌شود. آنها را از صخره‌های ویژه‌ای در کوهها استخراج می‌کنند و در جستجوی آنها غارهای بزرگی را زیر زمین حفر می‌کنند، درست به مانند یک معدنچی که به دنبال نقره می‌گردد.

سنگها به دستور پادشاه استخراج می‌شوند و شخص دیگری شهامت بهره‌برداری از آنها را ندارد چرا که با این کار جانش را به خطر می‌اندازد. پادشاه، اجازه خروج این گوهرها، به کشورهای دیگر را

نمی‌دهد. درغیرا این صورت تمامی کشورها از آنها آکنده می‌شود و بدین ترتیب آنها ارزششان را از دست می‌دهند.

نیز در این کشور کوه دیگری یافت می‌شود که از آن لاجورد استخراج می‌کنند، که بهترین نوعش در دنیاست و در آن مانند مروارید، رگه‌هایی دیده می‌شود، همچنین کوه دیگری وجود دارد که حاوی مقدار زیادی سنگ معدن نقره است. بهمین دلیل این کشور بسیار ثروتمند است. جا دارد که از سرمای بیش از اندازه اینجا نیز یاد کنیم.

در این سرزمین، اسپهایی بسیار عالی پرورش می‌یابند، که ویزگیشان، سرعت بسیار زیادشان است. نیاری بهنعل ندارند، و اگرچه پیوسته در مناطق کوهستانی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما اینکار بر سرعت زیادشان اثری نمی‌گذارد (آنها حتی در سرازیری هم به سرعت یورغه می‌روند، کاری که اسپهای دیگر قادر به انجام دادن نمی‌ستند). به مارکوپولو چنین گفته شد، که از اسب اسکندر نژادی پرورش دادند، که از هنگام تولد نشانی روی پیشانیشان داشتند. این اسپها در دست عمومی پادشاه بوده و چون از تحويل آنها به پادشاه اجتناب می‌ورزید، کشته شد، و در مقابل همسرش، تمامی اسپهای را از بین برد، و اینک دیگر اسپی باقی نمانده.

در این سرزمین بازهایی بسیار عالی و بلند پراز وجود دارند. پرندگان و چارپایان فراوانی نیز دیده می‌شوند. گندم خوبی نیز می‌روید، و همچنین جوی بدون دانه. آنها، روغن زیتون ندارند، و در مقابل از کجد و گردو، روغن تهیه می‌کنند.

(در کوهها، شمار بسیاری از گوسفندان دیده می‌شود، ۴۰۵، ۵۰۵ و یا ۶۰۵ راس از آنان در گلهای جداگانه، به چرا مشغولند. تمامی آنها وحشی هستند و اگرچه بسیاری از آنها را می‌گیرند، اما

لطمای بـهـتـعـدـادـشـان نـمـیـزـنـد . كـوهـهـا ، آـنـچـنـان سـرـبـراـفـرـاشـتـهـاـند كـه رـسـیدـن بـهـنـوـكـشـان كـارـى دـشـوار وـ وقتـگـيرـ است ، هـنـگـامـيـكـهـ بالـايـ كـوهـهـا مـيـرسـيد ، مـرـانـع سـرـبـزـي رـا مـيـيـابـيد كـهـ چـشمـهـاـ وـ درـختـانـ رـيـيـاـيـيـ درـآـنـ پـرـاـكـدـهـاـنـد . درـاـيـنـ جـوـيـهاـ گـونـهـهـاـيـ بـسـيـارـيـ اـزـماـهـيـهاـ يـافـتـ مـيـشـود ، وـ هـوـاـ آـنـچـنـان لـطـيفـ وـ پـاـكـ است كـهـ هـرـ بـيـمارـيـ رـا سـالـمـ مـيـكـنـد . مـارـكـوـپـولـوـ ، خـودـ اـزـ يـكـ نوعـ بـيـمارـيـ بـهـمـدـتـ يـكـسـالـ رـنجـ مـيـسـرـدـ ، اـماـ پـسـ اـزـ گـذـرـ اـزـ اـيـنـ منـطـقـهـ بـهـبـودـ يـافتـ .) اـيـنـ سـرـزـمـينـ گـذـرـگـاهـهـاـيـ آـنـچـنـان بـارـيـكـ وـ خـطـرـنـاـكـ دـارـدـ كـهـ هـيـچـيـكـ اـزـ رـاهـنـانـ قـادـرـ بـهـحـملـهـ بـهـاـيـجـاـ نـيـسـتـنـدـ .

۵۷ شهر پاشایی

هـنـگـامـیـ کـهـ بـدـخـشـانـ رـاـ تـرـکـ کـرـدـهـ وـ بـهـمـدـتـ دـهـ رـوزـ بـهـسوـیـ جـنـوبـ روـیـمـ ، بـدـشـهـرـ پـاشـایـیـ مـیـرـسـیـمـ . سـاـکـنـیـنـ اـشـ بـتـ پـرـسـتـدـ وـ بـهـزـیـانـ وـیـژـهـاـیـ سـخـنـمـیـ رـانـنـدـ وـ رـخـسـارـشـانـ تـیرـهـرـنـگـ استـ . درـ فـنـ اـحـضـارـ اـرـواـحـ پـلـیـدـ وـ سـحـرـوـ جـادـوـ مـهـارـتـیـ فـرـاـوـانـ دـارـنـدـ . مـرـدـانـشـانـ ، گـوشـوارـهـاـ وـ سـنـحـاقـهـاـیـ بـهـگـوشـ مـیـآـوـیـزـنـدـ کـهـ باـ طـلاـ وـ مـرـوـارـیدـ آـرـاستـهـ شـدـهـ . مـرـدـمـانـیـ هـسـتـنـدـ پـلـیـدـ ، وـ اـزـ گـوـشـتـ وـ بـرـنـجـ تـغـذـیـهـ مـیـکـنـدـ . هـوـایـ سـرـزـمـینـشـانـ بـسـیـارـ گـرمـ استـ .

اـکـتوـنـ اـجـازـهـ دـهـيـدـ کـهـ اـيـنـ سـرـزـمـينـ رـاـ رـهـاـ کـرـدـهـ وـ اـزـ مـکـانـیـ سـخـنـ گـوـئـيمـ کـهـ فـاـصـلـهـاـشـ باـ اـيـنـجـاـ هـفـتـ رـوزـ استـ ، وـ درـجـهـتـ جـنـوبـخـاـورـ قـرارـ دـارـدـ .

۵۸ کشمیر

ساـکـنـیـنـ کـشـمـیرـ نـیـزـ بـتـ پـرـسـتـنـدـ وـ زـیـانـ وـیـژـهـاـیـ دـارـنـدـ . درـ فـنـ جـادـوـگـرـیـ مـهـارـتـ بـسـیـارـ دـارـنـدـ ، تـاـ جـائـیـکـهـ بـتـهـاـیـشـانـ رـاـ بـهـگـفتـارـ وـاـ

می دارند . نیز ، قادرند با جادو ، سبب دگرگونی آب و هوا و همچنین تاریک کردن روز شوند ، و کارهایی چنان غریب انجام می دهند که نا کسی با چشم نبیند ، در باورش نمی گجد . در حقیقت سرزمینی است که در امور جادوگری دارای رتبه نخست است ، و بتنهای دیگر بت پرستان نیز ، ساخته دست آنان است . اگر در این جهت به پیشرفت ادامه دهید ، به دریای هند می رسید .

مردمانش سیزه و سیاه چرداند و به همین سبب زنهای زیبایی دارند . خوراکشان گوشت ، شیر و برنج است . آب و هوا ، بسیار خوب است ، نه سرد و نه گرم . در این سرزمین شهرها و دهکده های بسیاری وجود دارد ، و همچنین جنگلها ، بیابانها و تنگه هایی چنان سخت گذر ، که راه را بر مهاجمین دشوار می سازد ، و بهمین سبب مردمانش از هیچ کس باکی ندارند . پادشاهی دارند که تحت نفوذ هیچ قدرتی نیست .

گروهی هستند موسوم به مرتابین که برای جلب رضایت بتنهایشان ، از خوردن ، توشیدن ، و لذات جسمانی امساك می کنند . عمرشان دراز است و نیايشگاهها یشان بسیار . سران این نیايشگاهها ، همانگونه رفتار می کنند که کشیشهای مسیحی . (مردم ، هیچ حیوانی رانمی کشند و هرگاه میل به خوردن داشته باشند ، از مسلمانان درخواست می کنند که اینکار را انجام دهند .) مرجانی که از سایر کشورهای دنیا به اینجا آورده می شود ، گرافتر از هر مکان دیگری به فروش می رسد .

اکنون این مکان را رها کرده و پیشتر نمی رویم ، چرا که اگر چنین می کردیم به سرزمین پهناور هندوستان می رسیدیم ، و شایسته نمی دانم که در این زمان ، چنین کنم ، پس این کار را به زمانی مناسب تر و امن گذارم .

رود بزرگ بد خشان

از بد خشان پا بیرون می نهیم و سفر خود را در جهت شمال با ختر پسی می گیریم . از چندین دژ و آبادی کوچک که در دو سوی رودخانه بنا شده اند می گذریم . این بخشها ، از آن برادران پادشاه این سرزمین است . در انتهای سفر دوازده روزه خود به سرزمین کشیش جوانی می رسیم ، که در ازا و پهناش برابر با سفری سه روزه است . مردمانش مسلمانند ، و زبان و فرهنگ ویژه ای دارند . نیز ، جنگاورانی سلحشورند ، و رهبری دارند به نام " نوته " ^{۵۹} و همگی از جان نثاران پادشاه بد خشان هستند .

در این سرزمین گونه های بسیاری از جانداران وحشی وجود دارد . پس از ترک این بخش و سفری سه روزه در میان کوهها به چنان بلندایی می رسید که گفته می شود بلندترین مکان جهان است ! هنگامی که به این مکان رسیدید ، بین دو کوه ، دریاچه ای فرا خرا می یابید که رود زیبایی از آن سر بیرون کشیده و به جلگه های می ریزد که بهترین چراگاه دنیا بددیده می آید ، تا جاییکه نحیف ترین جانوران ، پس ازده روز نوشیدن از آن آب ، پروار و فربه می شوند . در این جلگه جانوران وحشی زیادی دیده می شود ، و در میانشان قوچهایی که شاخشان تاشش و جب بلندا دارد . شبانها از این شاخها برای ساختن جام استفاده می کنند ، و همچنین حصارهایی می سازند تا شب هنگام ، گوسفندانشان را از تهاجم گرگها به دور نگاه دارند . گرگها فراوانند و گوسفندان و بزها را می ریابند ، و چون مقدار زیادی از شاخ و استخوانهای آنها در همه جا ریخته ، مردم آنها را در کنار راهها قرار می دهند ، تا به هنگام بارش برف ، راهنمای

مسافرین باشد. در این دشت‌های مرتفع که به فلات پامیر مشهورند، به مدت ده روز باید راه سپردو از آن روز که در هیچ کجا آبادی دیده نمی‌شود، مسافرین ناگزیرند خواروبار کافی به همراه داشته باشند. شگفت آنکه حتی در میان این کوه‌های سر به فلک کشیده نیز اقوامی زندگی می‌کنند که وحشی و بت‌پرستند. خوراکشان گوشت جانورانی است که شکار می‌کنند، و پوشکشان هم، پوست آنها.

۶۰ کاشعر

سرانجام به سرزمینی می‌رسیم که نامش کاشفر است و مردمانش مسلمان‌چنین به نظر می‌رسد که در روزگاران پیشین، این سرزمین حکومتی پادشاهی داشته، ولی اکنون تحت تسلط خان بزرگ است. سرزمینی است پهناور، که کاشفر مهمترین و بزرگ‌ترین شهر آن است. مردمانش زبان ویژه‌ای دارند و از راه دادوستد و کارخانه‌داری گذران عمر می‌کنند. باغهایی دارند، بس زیبا، و بستانها و تاکستانهایی پهناور، پنبه و کتان و کنف بسیار یافت می‌شود. باز رگانان کاشفر به تمامی جهان سفر می‌کنند، اما افسوس که مردمانی هستند خسیس و آزمد که بسیار بد می‌خورند و بد می‌نوشند. افزون بر مسلمانان برخی از مسیحیان نسطوری نیز در اینجا می‌زییند که دیرهایی برای خود بنا کردند. درازای این سرزمین برابر با سفری پنج روزه است.

۶۱ سمرقند

سمرقند شهری است زیبا، آباد و خوشایند که در جهت شمال با ختر قرار دارد. گوذاگرد آن را دشت پهناوری احاطه کرده که در آن همه‌گونه میوه یافت می‌شود. ساکنین اش مسلمان و مسیحی‌اند و

تحت حکومت یکی از برادرزادگان خان بزرگ زندگی می‌کنند، که نامش "قایدو"^{۶۲} است و با عموی خویش سرناسازگاری دارد و پیوسته با او در حال جنگ است. چنین گویند که در این شهر معجزه شگفتی رخداده: چندی پیش شاهزاده‌ای به نام "جفتای"، برادر خان بزرگ، به دین مسیح گروید و از این رو مسیحیان این سرزمین بسیار خوشنود شدند، چرا که توانستند با پشتیبانی او کلیسايی بنا کنند به نام "جفتای"^{۶۳} تعمیددهنده. این کلیسا به گونه‌ای بنا شده که وزن گنبد آن روی ستونی در مرکز کلیسا قرار گرفته و به جهت استوارتر شدن این ستون، سنگ بزرگ مکعب شکلی را از مسجد مسلمانان ربودند و زیر آن قرار دادند. اما پس از مرگ جفتای، پرسش تمایلی به مسیحیت نشان نداد و به همین سبب مسلمانان از او خواستند تا سنگی را که از مسجد ایشان ربوده شده بود، به جای خود بازگردانند. مسیحیان بسیار کوشیدند که ایشان را از این کار بازدارند و حتی پیشنهاد کردند که به جای آن سنگ مقداری پول بپردازند اما مسلمانان نپذیرفتد. در این حال، مسیحیان چاره‌ای جز نیایش به درگاههایی نداشتند. ناچار با انتقال سنگ موافقت کردند. روز انتقال سنگ همگی با شگفتی دیدند که ستون بمانداره سه وجب از پایه خود بلند شده است. پس بدون اینکه آسیبی به بنا وارد آید، سنگ زیرین را از حای خود برداشتند و شگفت آنکه بنا به همین شکل تا به امروز باقی مانده است.

۶۴ یارقند

سمرقند را رها کرده و پس از پنج روز به یارقند می‌رسیم. بیشتر ساکنین اش مسلمانند و برخی نیز مسیحی، و همگی تحت نفوذ برادرزاده خان بزرگ بیشترین فرآورده‌شان از پنهان است. در پیشه‌وری

مهارت فراوان دارند، اما همگی به بیماری ورم پا و گلو مبتلا هستند،
(گواتر) ^{۶۶} و گویا این بیماری از نوع آبی است که مصرف می‌کنند. در
این سرزمین نکته گفتنی دیگری وجود ندارد.

۶۷ ختن

پس از خروج از یارقند و پیمودن راهی میان شمال باخته و خاور،
به سرزمین ختن می‌رسیم، سرزمینی که درازایش را در مدت هشت
روز می‌توان پیمود. اهالیش مسلمانند و تحت فرماندهی خان بزرگ،
این سرزمین دارای شهرهای بسیاری است. اما مهمترین آنها که
حتی بر نام این سرزمین نیز اثر گذاشته، ختن است. فرآورده‌هایش
ubarند از پنبه، کتان، کتف، حبوبات، غلات و دیگر مواد. مردمانش
دارای باغ و مزرعه هستند. پیشه‌ورند و جنگاور نیستند.

۶۸ پین

پین سرزمینی است پهناور که درجهت شمال باخته و شرق واقع
شده، و سراسر را می‌توان در مدتی برابر با پنج روز پیمود. مردمانش
مسلمانند و تحت فرمان خان بزرگ شهرهای فراوانی داردولی مهمترین اش
شهری است بهمین نام. رودهای فراوانی در این سرزمین جاری
هستند. مردم، فرآورده‌های بسیاری تولید می‌کنند، مانند پنبه.
آنها بوسیله پیشه‌وری و تجارت زندگی می‌کنند.

۶۹ چارچان

چارچان، سرزمینی است از آن ترکستان، که درجهت شمال
باخته پین قرار گرفته است. در روزگاران پیشین بسیار آباد و بارور
بوده اما تاتارها ویرانش کرده‌اند. مهمترین شهرش بهمین نام است

یعنی چارچان. رودخانه‌های بسیاری در این سرزمین روانند و در بستر شان سنگ یشم یافت می‌شود. بهسب گرانبهای، و زیاد بودن این سنگ، به عنوان کالای بازرگانی، آن را به ختا می‌برند. تمامی این سرزمین، از پین تا بدینجا، آکنده از شن است، آش ناگوار و نامشروب است، آب شیرین به ندرت یافت می‌شود. هر کاه فوجی از تاتار از این مکان گذر کند و به دشمنان برخورد کند، نارومارشان می‌کند، و اگر ساکین، هم مسلک و دوست باشد تنها به خوردن حیواناتشان اکتفا می‌کند. به همین سبب هنگامی که اهالی این بخشها از نزدیک شدن تاتارها آگاهی می‌یابند، با فرزندان و حیواناتشان به بیابان می‌گریزند و به مکانهایی می‌روند که دست کم دو تا سه روز با مکان اصلیشان فاصله داشته باشد. نیز از بیم تاتارهاست که به هنگام گردآوری خرم، آنها را در گودالهای میان شن و ماسه پنهان می‌کنند و هر ماه به انداره نیازشان از آن برداشت می‌کنند. هیچکس جز آنان محل اختفای غلات را نمی‌داند، چرا که بادهای بیابانی و شنهای رونده، آثار پا را از بین می‌برند. پس از ترک چارچان، می‌باید پنج روز به سفر ادامه دهیم تا به شهر لپ برسیم که در کنار بیابان بزرگ قرار دارد. آب در هم‌جا، بجز تنها چند نقطه، بد و ناگوار است.

لپ ۲۰

سرزمین لپ درجهت شمال باخته، و در نزدیکی بیابان بزرگی به همین نام قرار دارد و جزء قلمرو خان بزرگ است. ساکنیش مسلمانند. مسافرینی که آهنگ گذر از این سرزمین را دارند، ناگزیرند چند روزی در شهر توقف کنند تا هم اندکی بیاسایند و هم اینکه وسایل خواروبار، از خوراک گرفته تا حیوانات را فراهم سازند. اگر

پیش از رسیدن به مقصد خواروبارشان به اتمام رسد، استران و یا شترهای را که به همراه دارند می‌کشد و می‌خورند. در این بیابان‌ها، شتران را از استران برتر می‌دانند، چرا که توانایی باربری و استقامت بیشتری دارند. میزان خواروباری که به همراه می‌برند، بر حسب معمول برای مدت یکماه است، چرا که در زمانی اینچنان قادر به گذر از باریکترين بخش بیابان هستند. گذشتن از پهناورترین بخش آن، یک سال به درازا می‌کشد و تهیه، خواروبار برای چنین زمانی، ناممکن است. مسیر حرکت در این سی‌روز، از میان دشت‌های شنی و یا کوههای خشک سنگی است. اما در انتهای هر روز می‌توان در مکانی که آب یافت می‌شود، اطراف کرد. آبی که در این مکان‌ها یافت می‌شود زیاد نیست و تنها برای صد مسافر و حیواناتشان، کافی است. در سه چهار نقطه، آب شور و تلخ، و در مکان‌های دیگر شیرین و مشروب است. در سراسر این راه نمای حیوانی مشاهده می‌شود، و نه پرنده‌ای، زیرا که آذوقه‌ای برایشان وجود ندارد.

مشهور است که این بیابان منزلگاه اشباح ناپاکی است که با ایجاد بیم در قلب مسافرین، آنان را به هلاکت می‌رسانند. اگر روز هنگام، بهر سببی، مسافری از یارانش عقب بماند و همراهانش از تپه‌گذشته و دیگر دیده نشوند، آن مسافر نام خود را با همان آوازی که به گوشش آشناست خواهد شنید و چون می‌پندارند دوستانش صدایش می‌کنند، آنقدر به دنبالشان بهاین سو و آن سو می‌رود تا از بین برود. شب نیز به همین گونه است: مسافر گم شده فکر می‌کند صدای پای کاروان خود را می‌شنود و به همین خاطر به سوی صدا می‌رود ولی در سپیدهدم در می‌یابد که گم شده و در حال هلاکت افتاده است. نیز نقل شده که در پندار برخی مسافرین چنان آمده که گروهی از مردان مسلح به سویشان حمله‌ور شده و در صدد کشtarشان هستند.

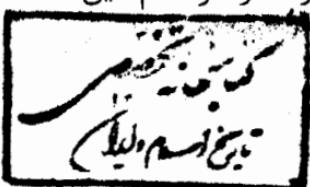
به همین سبب پا به فرار می‌گذارند، راه خود را گم می‌کنند و از تشنگی و گرسنگی، از بین می‌روند. از اینها شگفت‌تر، روایاتی است درباره اینکه کاروانیان گاهی آوای ساز و تسبور و یا صدای برخورد سلاحهای جنگی را می‌شنوند و با این وهم که شاید منشاء این صداها اشباح و اهریمنان باشند، به یکدیگر نزدیک‌تر شده و پیش می‌روند. نیز شب هنگام، اگر آهنگ آرمیدن داشته باشند، نشان ویژه‌ای را در سویی که می‌خواهند برای خویش ادامه دهند، قرار می‌دهند، و همچنین برای جلوگیری از گم شدن حیوانات زنگوله‌هایی برگردانشان می‌بندند.

۷۱ تانگوت

هنگامی که سفر سی روزه^{۲۲} خود را از میان بیابان، به پایان بردهیم به شهری می‌رسیم به نام ساچیو، که از آن خان بزرگ است. نام ایالت آن تانگوت است، اهالیش بتپرستند و در میانشان برخی ترکمن و برخی دیگر نساطوریان، مسیحی و مسلمان هستند. آنها یکی که بتپرستند، زبان ویژه‌ای دارند. ساکنین اش کشاورزی می‌کنند و مهمترین فرآورده‌شان گندم است. این شهر در جهت باخته و شمال باخته قرار گرفته. در این شهر بتکدهای بسیاری قرار دارد که مملو از بت هستند، و ساکنین اش احترامی فراوان برای آنها قائل می‌شوند و برایشان قربانی هم می‌کنند. هنگامی که پسری زاده می‌شود، او را تحت حمایت یکی از بتها قرار می‌دهند و به افتخار این بت، پدر کودک گوسفندی را به مدت یک سال درخانه‌اش می‌پروراند و سپس در روز ویژه^{۲۳} جشن بت، گوسفند و کودک رانزد بت می‌برد، و در مقابلش گوسفند را قربانی می‌کند، و پس از آن گوشت پخته‌آن را در پای بت قرار می‌دهد. مدت زیادی نیایش می‌کند و از بت

می خواهد که کودک را تحت حمایت خود قرار دهد. چنین می پندارند که هنگام دعا، بت، شیره، گوس福德 را می مکد، به همین سبب بازمانده، گوشت را به خانه می بردند و تمام خویشان و دوستان را به خوردنش فرا می خوانند. استخوانها را نیز گردآوری کرده و در کوزه های زیبائی نگهداری می کنند. در این میان سهم نگهبانان بتها عبارت است از مقداری گوشت، کله و پاچه، پوست و روده های گوس福德. بیت پرستان نسبت به مردمگان هم مراسم ویژه ای دارند. بدین ترتیب که پیش از سوزاندن جسد، اخترشناسان ^{۷۳} را فرا می خوانند تا تاریخ تولد شخص مرده را به آگاهی شان بررسانند (سال و ماه و روز). پس از اینکه اخترشناسان محاسبه کردهند که این شخص تحت تاثیر چه صورت فلکی و سیاره و نشانی زاده شده، روزی را که باید سوزانده شود، اعلام می کنند. گاهی این روز ممکن است پس از یک هفته و یا حتی شش ماه بعد باشد، و در این صورت برای جلوگیری از فاسد شدن جسد آنرا در صندوقی که پنهانی تخته هایش به اندازه، کف دست است، قرار میدهند و کنار آن نیز مقداری صمغ خوشبو می گذارند. سپس صندوق را رنگ می کنند و درزها را با آمیخته ای از قیر و آهک پر می کنند، و سرانجام روی صندوق را با پارچه های ابریشمین می پوشانند. در تمام مدتی که جسد در خانه است روی میز را از گونه های بسیاری از خوراکی ها آکنده می سازند، زیرا گاهی چنین می پندارند که روح شخص مرده از آن تغذیه می کند. گاهی نیز اخترشناسان به خویشاوندان مرده پیشنهاد می کنند که جسد را از در پشتی خارج کنند و اگر چنین دری وجود ندارد، باید دیواری را که در مقابل ستاره، مورد نظر است سوراخ کنند و شخص مرده را از آنجا خارج کنند. دیگر تشریفات شان این چنین است که خویشان شخص مرده چند ورق کاغذ تهیه می کنند و روی آن اشکال چند مرد و زن، اسب و

شتر و سکه‌های پول و لباس را رسم می‌کنند و این کاغذها را در آتشی که جسد را با آن می‌سوزانند می‌اندازند، چرا که می‌پندارند در جهان دیگر به شخص خدمت خواهد کرد. و در تمام این مدت با صدای بلند موسیقی می‌نوازند.



۷۴
کامول

کامول سرزمنی است که پیشتر، نظام پادشاهی داشت. این سرزمن شامل شهرها و دهکده‌های بسیاری است، اما مهمترین شهرش همان کامول است که بین دو بیابان قرار گرفته، یکی بیابان بزرگ لپ که پیشتر، از آن سخن رفت و دیگری بیابان کوچکی که در مدت سه روز می‌توان سراسر را پیمود. ساکنین اش بت پرستند و زبان ویژه‌ای دارند. خوراکشان، بیشتر میوه است و مقدارش بحدی است برای مسافرین نیز کافی است. مردمانی هستند بسیار خوشگذران، از هر وقتی سود می‌جویند تا آواز بخوانند، برقصند و بنوازنند. هنگامی که مسافری از راه می‌رسد و آهنگ آرمهیدن درخانه‌ای را دارد، مردان، بهزنان خود امر می‌کنند که خود را در اختیار مسافرین قرار دهند، و سپس خود از خانه بیرون می‌روند و تا هنگامی که مسافر بیگانه آنجا را ترک نکرده، باز نمی‌گردند. مردمان اینجا این کار را نه تنها ننگ نمی‌دانند، بلکه افتخاری محسوبش می‌کنند. زنهای این سرزمن بسیار زیبا هستند.

۷۵
هنگامی که منگوخان در این سرزمن پا نهاد و از این رسم ناپسند آگاهی یافت. دستور داد که بیش از این بدینگونه رفتار نکنند، و مسافرین بیگانه ناگزیر شدند در مهمانخانه‌های عمومی منزل کنند. ساکنین از این پیشامد بسیار ناراحت شدند ولی چاره‌ای جز فرمانبرداری نداشتند. سه سال بدینگونه گذشت و در این مدت

خشکسالی رخ داد و زمین بارور نشد و رخدادهای ناگواری در خانواده‌ها پیش آمد. پس نمایندگانی نزد منگو فرستادند تا اجازه دهد به‌رسم قدیم بازگردند، چرا که در این صورت خدایان از آنها خوشنود خواهند شد و دیگر بار باروری و آبادانی را به‌سرزمینشان بارمی‌گردانند. خان، چنین پاسخ داد: "حال که می‌خواهید، به‌این رسم رشت و ناپسند ادامه دهید، پس برود و کار خود را از سر گیرید." پس، نمایندگان بازگشتند و با خوشحالی این خبر را به‌مردم رساندند، و آنان نیز تا به‌امروز این رسم ناپسند را ادامه داده‌اند.

۷۶

شهر چین‌گین‌تالاس

چین‌گین‌تالاس نیز سرزمینی است که در کنار بیابان و بین شمال باخته و شمال قرار دارد و سراسر آن را در شانزده روز می‌توان پیمود. این شهر از آن خان بزرگ و دارای چندین شهر و دهکده‌بزرگ است. اهالی، به‌سه گونه تقسیم می‌شوند. برخی نسطوری، برخی مسلمان و دیگران بتپرستند.

در اینجا معادنی وجود دارد که از آنها روی، فولاد، و آنیموان استخراج می‌کنند. در اینجا سمندر نیز یافت می‌شود، البته سمندر یک جانور نیست بلکه ماده‌ای است که در مورد آن شرح خواهم داد. سمندر را اگر در آتش افکنند نمی‌سوزد و روش ساختن آن بدینگونه است که ماده سنگواره را که از کوه بدست می‌آید و دارای الیافی شبیه به الیاف پشم است. در آفتاب می‌گذارند تا خوب خشک شود سپس آنرا کوبیده و می‌شویند تا خاک اضافی از بین بسرود و این الیاف را از هم جدا کرده و مانند پنبه یا پشم دریکدیگر می‌تنند، سپس بافته مزبور را به مدت یک ساعت در آتش می‌گذارند

و هنگامی که از روی آتش برش می‌دارید مانند برف سپید است. هر گاه لکه‌ای روی آن بیفتند، برای از بین بردن آن هیچگونه دارویی بکار نمی‌برند، بلکه دیگر بار آن را در آتش می‌اندازند تا سپید شود.

۷۷ بخش سوچور

پس از ترک چین چی تالاس، ده روز در جهت خاور و شمال خاور به پیش می‌رویم، بی‌آنکه نانی از مردم و یا جاندار دیگری بیابیم. در انتهای این ده روز به شهر سوچور می‌رسیم، این سرزمین دارای شهرها و دهکده‌های بسیاری است اما مهمترین شهرش همان سوچور است. مردمانش مسیحی و بتپرستند و هر دو گروه تحت فرمان خان بزرگ.

ایالت بزرگ دیگری که شامل این شهر و دو شهر دیگر است تانگوت نام دارد. در تمامی کوههای این سرزمین، ریواس، بمقدار فراوانی یافت می‌شود و بازارگانان به اینجا می‌آیند تا آن را خریداری کرده و به دیگر نقاط جهان ببرند. نکته؛ جالب اینکه، هنگامی که بازارگانان در کوههای اینجا سفر می‌کنند، نمی‌توانند جز با حیوانات محلی از این مکان گذر کنند، چرا که علفهایی سمی در اینجا وجود دارد که سبب افتادن سم حیوانات می‌شود. ولی حیوانات بومی که به زهر آشنا هستند، از خوردن آن اجتناب می‌کنند. اهالی، از میوه و گوشت تغذیه می‌کنند. مردمانش سیه‌چرده‌اند. آبو هوای اینجا، بسیار خوب است.

۷۸

کامی چو

کامی چو نیز یکی از شهرهای تانگوت است. شهری است بزرگ و با شکوه مردمانش به سه گروه مسلمان، مسیحی، و بتپرست تقسیم

می‌شوند، مسیحیان کلیساهايی بس زیبا دارند، و بتپرستان نیز بتکدهایی بهشیوه، بومی بنا نهاده‌اند. چوبها را از جنس چوب یا گل و یا سنگ ساخته‌اند و با رویه‌ای از زر، زینتش داده‌اند. بتھای بزرگ را در حالتی استوار قرار داده‌اند و بتھای کوچک را با حالتی خمیده ساخته‌اند و پشت بتھای بزرگ قرار داده‌اند، تا پنداشته شود که بهتھای بزرگ احترام می‌گذارند.

در میان آنان، زاهدهایی وجود دارند که عمر خویش را به گوششینی و پرهیزگاری می‌گذرانند، و از شهوت رانی، و گناه بهدور هستند. تقویمی شبیه بهما دارند که در پنج روز از سال، آنها را از برخی کارها باز می‌دارد، از جمله ریختن خون حیوانات و خوردن گوشت. مردان می‌توانند بسته به تواناییشان تا سی زن اختیار کنند، اما همواره زن نخست، از احترام ویژه‌ای برخوردار است، و در این سرزمین مرد است که باید برای زن خود پول، گوسفند و برده فراهم کند. اگر مردی از یکی از زنان خود خوشنود نباشد، او را بیرون کرده و زن دیگری اختیار می‌کند. غالباً "اردواج بین خویشان برگزار می‌شود (و یک مرد، تنها اجازه، ازدواج با مادر خود را ندارد،) و بهمین سبب زندگی آنان بیشتر به حیوانات شبیه استه مارکوپولو و پدرش مدت یک سال در این محل اقامت گردیدند.

اکنون این شهر را رها کرده و از سرزمینی می‌گوییم که در شمال قرار دارد، و ما مسافرتی شصت روزه را در آن جهت، در پیش داریم.

شهر کامپیون را پشت سرگذاشته و رو به شمال می‌نهیم، و به مدت دوازده روز راهی سپاریم تا به شهری به نام ازینا برسیم، که در جهت شمال و در کنار بیابانی شنی قرار دارد و جزئی از ایالت تانگوت

است. اهالی، بیت پرستند و حیواناتشان شتر، گوسفند و گاو است. مردم، تنها به خوردن گوشت و میوه‌های بومی اکتفا می‌کنند و تمايلی به تجارت نشان نمی‌دهند. مسافرینی که از این شهر می‌گذرند و می‌خواهند به مسافرت در جهت شمال ادامه دهند، باید خواروبار چهل روزه خود را فراهم کنند، زیرا گذر از این بیابان چهل روز بهدراز می‌کشد و در خلال این مدت در هیچ کجا آب و آبادی یافت نمی‌شود، مگر در مکانهای بسیار نادر. در انتهای این سفر چهل روزه به شهر دیگری می‌رسید که در جهت شمال قرار دارد، و اکنون نام آن را برایتان خواهم گفت.

شهر قره قوروم ۸۰

قره قوروم، شهری است بزرگ که اندازهٔ محیطش سه مایل است. (دورتادور آن را حصاری از گل فرا گرفته) زیرا سنگ کمیاب است، و در کنار آن کاخ بزرگی ساخته شده که فرمانروای روزگاران پیشین در آن زندگی می‌کند. اینجا نخستین مکانی است که تاتارها در روزگاران پیشین در آن سکنی گردیدند. اینک به شرح رخدادهای می‌پردازیم که در نتیجهٔ آن تاتارها شروع به جهانگشایی کردند. تاتارها در بخش‌های شمالی چورچا و بارگو^{۸۱} ساکن بودند ولی مسکن پایداری نداشتند. زندگانیشان در جلگه‌های پهناور، چراگاههای نیکو، و در کنار رودخانه‌های بزرگ می‌گذشت. اما فرمانروایی نداشتند و با جگزار شاهزادهٔ مقتدری بودند که "اونکخان"^{۸۲} اش می‌نامیدند. مردم هر سال یک دهم از مازاد حیواناتشان، را به عنوان باج، به اونکخان می‌دادند. اونکخان نیز از روی احتیاط آنها را به دسته‌های کوچکتر تقسیم کرد و دستور داد در مکانهای مختلف کشور سکنی گزینند، تا هرگاه در جایی بلوایی رخ داد چند قبیله از آنان را برای سرکوب بفرستند. بدینگونه،

برخی از این قبایل کوچک از بین رفتند و سرانجام دریافتند که رهبرشان مانند برده از آنها استفاده می‌کرده، پس اندیشیدند، و دست در دست یکدیگر نهادند و بهسوی شمال روانه شدند، جایی که رهبرشان قدرت دستیابی به آنها را نداشته باشد. پس از آن، دیگر به او باج ندادند.

۱۴. چنگیزخان، و اینکه چگونه اولین خان تاتارها شد.

در سال ۱۱۸۷ میلادی، تاتارها شخصی به نام چنگیزخان را به شاهی برگردیدند. او مردی بود اندیشمند سخنگو و توانا در امور جنگی. سلطنت خود را با دادگری و اعتدال آغاز کرد و مورد توجه همه قرار گرفت. مردم او را مانند خدا، و نه انسان، می‌پرستیدند. شهرت او به زودی در همه جا پراکنده شد و تمامی قبایل، هر چند هم که پراکنده و از هم گسیخته بودند، سر به فرمان او فرود آورده‌اند. بهمین سبب چنگیزخان که خود را در راس این مردم شیردل و فداکار یافته فکر جهانگشایی افتاد. پس به زبردستانش دستور داد که مجهر شوند و به دنبال او بمراه افتدند. نخست شهرها و ایالات مجاور را به اختیار خویش درآورده‌اند، و مردم این شهرها نیز با کمال خوشنودی اورامی پذیرفتند، زیرا که خود را تحت حمایت شاه عادلی می‌دیدند. این پیشرفت‌ها و کامیابی‌ها با کمال سهولت انجام پذیرفت زیرا که در آن هنگام هر شهر و یا بخشی بوسیله حاکمی محلی اداره می‌شد، و چون این حکام با یکدیگر هم پیمان نبودند، پس برایشان ناممکن بود که در مقابل چنین قدرت شگرفی، ایستادگی کنند. پس از تصرف این مکانها، از جانب خود حاکمی بر آنها می‌گمارد، که آنها هم در نهایت دادگستری و عدالت با مردم رفتار می‌کردند،

به شکلی که هیچکس از حاکم شهرش ناخرسند نبود. به هر آن کس هم که به شهرهای دیگر کوچ داده می‌شد، غرامت می‌دادند.

از آن پس بود که خان تصمیم گرفت به کارهای بزرگتری دست بزند. پس، فرستاده‌ای را نزد کشیش جوانی رهسپار کرد، تا دخترش را از او خواستگاری کند. کشیش جوانی، خشمناک به فرستاده خان گفت: "از کی تاکون چنگیز چنین گستاخ شده که به‌ماندیشه ازدواج با دختر من افتاده؟ به‌ما بگو که اگر دیگر بار چنین فکر کند، اورا به فجیع‌ترین وضعی خواهم گشت."

چنگیز با شنیدن این جواب، سپاه بزرگی بسرکردگی خود فراهم کرد و وارد سرزمین او شد و در دشت پهناور تندوک، اردوازد و به‌ما پیغام داد که برای دفاع آماده باشد. کشیش جوانی نیز سپاه بزرگی تشکیل داد و در ده مایلی ارتش چنگیز مستقر شد. در این هنگام چنگیز به اخترشناسان و جادوگران دستور داد تا به‌اطلاع‌اش برسانند که چه کسی در این جنگ پیروز خواهد شد. آنان نیز، نی سبزی را از وسط به‌دو نیم کردند و روی یکی از آنها نام چنگیز، و روی دیگری نام کشیش جوانی را نوشتند، سپس آنها را با فاصله‌اندکی روی زمین و برابر یکدیگر نهادند و به چنگیز گفتند هنگامیکه آنها مشغول خواندن اوراد هستند، دو قطعه نی به‌طرف یکدیگر خواهند آمد، و کسی پیروز خواهد شد که نی او بر نی دیگری سوار شود همه سپاهیان گردآگرد آنها جمع شده و مشغول تماشا بودند. در مدتی که اخترشناسان به‌نیایش مشغول بودند دو قطعه نی به‌ حرکت درآمده و به یکدیگر نزدیک شدند پس از چند لحظه، همه مشاهده کردند که نی چنگیزخان، بر نی کشیش جوانی سوار شد، سپس هم‌باشوق و خوشحالی به‌سپاه دشمن حمله بر دند و آنان را شکست دادند. کشیش جوانی نیز کشته شد، کشور، و دخترش به دست چنگیز افتادند. پس از این جنگ،

چنگیز شش سال دیگر به تسبیح کشورهای دیگر پرداخت ناسرانجام در محاصره دزی بمنام کا آآ^{۸۵}، تیری به زانویش خورد و سبب مرگش شد، سپس او را در کوه آلتایی ^{۸۶} دفن کردند.

آنان که پس از چنگیزخان به سلطنت رسیدند—و آداب و رسوم تاتارها^{۸۷} نخستین کسی که پس از چنگیزخان به سلطنت رسید کوی خان^{۸۸} بود و سومین پادشاه باتوی خان، چهارمین هلاکوخان، پنجمین^{۸۹} مانگو خان^{۹۰} و ششمین قوبیلای قaan^{۹۱}، که اکنون فرمانروای تاتارها است.^{۹۲} از دیگر پادشاهان قدرتمندتر است، زیرا که نه فقط آنچه را که پیشینیانش در اختیار داشتند مالک شد، بلکه در مدت سلطنتش تقریباً با قیماندهٔ دنیا را نیز تسخیر کرد. میان تاتارها بدینگونه رسم بود که هریک از خانهای تاتار در می‌گذشت، می‌بایست او را به کوه آلتایی برد و دفن می‌کردند، و هنگام تشییع جنازه، سپاهیان خان هر آنکه را در سر راه می‌دیدند قربانی می‌کردند تا در دنیای دیگر به خان، خدمت کنند. نیز، بهترین اسپهایشان را می‌کشند تا در آن دنیا به سوارش خدمت کند. مهم نیست که مسافت سپاه تاتار، تا کوه آلتایی صد روز باشد، کاری است که باید انجام شود. می‌گویند هنگامیکه جسد مونگورا به این کوه انتقال می‌دادند، بیش از بیست هزار نفر به قتل رسیدند.

در مورد رسوم تاتارها

اکنون که شروع به سخن گفتن از تاتارها کردہ‌ام، می‌خواهم شرح بیشتری در مورد آن بدهم. تاتارها در زمستان به نقاط گرم می‌روند جاییکه برای گله‌شان چراگاه مناسبی بیابند. زیرا که هیچ چراگاهی برای هزاران گاو و گوسفند کافی نیست. به هر کجا که می‌رسند چادری

برپامی کنند و روی آن را با نمد پوشانده و هنگامیکه آهنگ حرکت دارند، آنها را بوسیله چهار چرخها به مکانهای دیگر می‌برند – هنگام برپا کردن چادرها، توجه دارند که در ورودی آن رو به جنوب باشد. افزون بر این دو چرخهای خوبی نیز دارند که سقف آنها با بارواندازهای نمدی بوشیده شد و بوسیله گاوهای نر و شترها کشیده می‌شود و ویژه حمل زنها و کودکان است. زنها به کار خرد خوراکی و دیگر نیازمندیهای شوهران و خانه‌شان می‌پردازند، چرا که مردان سرگرم شکار حیوانات و صید ماهی‌ها و کارهای نظامی هستند. بهترین قوشها و سگها را در اختیار دارند.

خوراکشان شیر و گوشت است، از اسبها و سگها نیز تغذیه می‌کنند. شیر مادیان را نیز می‌نوشند. زن‌های تاتار، بسیار نجیب و پاک‌دامند و بی‌وفایی در نزد آنها، گناهی بزرگ محسوب می‌شود. ده تا بیست تن از آنان در کنار یکدیگر و در نهایت صلح و آرامش زندگی می‌کند بدون اینکه هیچگاه سخن زشتی از دهانشان خارج شود.

هر مردی جایز به گرفتن حتی صد زن هست، (اگر قادر به نگهداریشان باشد). اما همواره احترامی که به نخستین زن خانه گذاشته می‌شود، بیش از دیگران است (و با پسرانی که به دیما بیاورد، نیز، به همین شکل رفتار می‌شود). شوهر، به هنگام ازدواج باید پولی به مادر عروس بدهد، اما عروس به شوهرش هیچ چیز نمی‌دهد. آنها بیش از دیگر مردم فرزند دارند، زیرا که شمار همسرانشان بسیار است. پس از مرگ پدر، پسرها می‌توانند با همسران پدر، به جز مادر خودشان، ازدواج کنند. ممکن است یک مرد، با همسر برادر خود، که مرده است، ازدواج کند. ازدواجشان را با شادی فراوان، جشن می‌گیرند.

خدای تاتارها

باورداشت‌های تاتارها بدینگونه است: آنها خدایی را باور دارند که وجودش آسمانی است و تنها برای سلامت جسمی و روحی خود بمدرگاهش نیایش می‌کنند. خدای دیگری را نیز می‌پرستند بنام "ناتیگای" که همه مردم تصویر او را درنمد یا پارچه‌ای پیچیده و در خانه‌شان نگهداری می‌کنند، و برای این خدا زن و فرزندانی نیز تصویر می‌کنند. غالباً "زنش را در سمت چپ قرار داده و بچه‌هایش را در مقابل او، در حالت احترام و کرنش قرار می‌دهند. هنگام غذا خوردن نیز، فراموش نمی‌کنند که با یک تکه گوشت چرب، ابتدا دهان او و سپس همسر و فرزندانش را چرب کنند و سپس یقین می‌یابند که خدایشان سهم خود را از غذای ایشان دریافت کرده است. نوشیدنیشان، شیر مادیان است. پوشک تاتارهای فاخر، بیشتر از پارچه‌ها ابریشمی و زربفت است، و روی آن پوست خر، قاقم، روباء، و دیگر پوستها را می‌اندازند.

آداب و رسوم تاتارها بهنگام جنگ

تمامی ابزار جنگی تاتارها عالی و گرانبها است. سلاحشان تیر و کمان، گرز آهنین، و گاهی نیز نیزه می‌باشد. در تیراندازی با کمان بسیار مهارت دارند، و براستی بهترین کمانداران دنیا هستند. بهنگام جنگ، زره بختن می‌کنند و زرهشان از چرم کلفت حیوانات مختلف تشکیل شده، که آن را روی آتش گرم می‌کنند تا مستحکم تر شود. در جنگ، بسیار بی‌پروا و بی‌باکند، و جان خود را در معرض هرگونه خطری می‌اندازند و گاهی روزها بدون خوراکی سرمی‌کنند و

تنها خوراکشان، شیر مادیانهاست و حیواناتی که شکار می‌کنند. اسپهایشان نیز با علف خالی تغذیه می‌کنند و نیازی به جو و دیگر دانه‌ها ندارند. تاتارها، حتی قادرند چندین شب را سوار بر اسب بسر برند، بدون اینکه از آن پیاده شوند. هیچیک از ملل دنیا، به اندازه آنها شکیبائی و تحمل ندارند. با این ویژگیها است که آنها بر نیمی از دنیا حکم می‌رانند. هنگامی که یکی از سران تاتارها قصد لشکرکشی داشته باشد، صد هزار اسب سوار را به خدمت می‌گیرد و سپس سپاه خود را به‌این ترتیب درجه‌بندی می‌کند: نخست، افسری را بر می‌گزیند که فرماندهٔ ده سرباز است، سپس فرماندهان دیگری را انتخاب می‌کند که به ترتیب به صد، هزار و ده هزار سمت فرمانده‌ی دارند. به‌این ترتیب هر افسر، مأمور آموزش ده سرباز و یا ده گروه سرباز است. و هنگامیکه فرمانده کل یعنی فرماندهٔ صد هزار نفر، تعدادی سرباز برای جنگ و یا خدمات ویژه دیگر نیاز دارد، به فرماندهان سپاههای ده هزار نفری دستور می‌دهد تا هر کدام هزار نفر از سپاه خود را در اختیار او قرار دهند و آنها هم، همین دستور را به فرماندهان زیردست خود، که هر کدام فرماندهٔ هزار نفرند، می‌دهند.

این دستور به ترتیب به فرماندهان کوچکتر می‌رسد تا سرانجام افسران دسته‌های ده نفری این دستور را دریافت می‌کنند، بدین ترتیب افسرانی که فرماندهٔ هزار نفر هستند، صد سرباز، و آنهاي که فرماندهٔ ده هزار نفرند، هریک هزار سرباز تحويل می‌دهند. انتخاب سربازان بوسیلهٔ قرعه‌کشی انجام می‌گیرد، و تمامی نظامیان از ماقو خود فرمان می‌برند^{۹۴} آنها به‌یک گروه صدهزار نفری "توک" یک‌گروه ده هزار نفری "تومان"^{۹۵}، و به‌گروه‌صد نفری "بوز" می‌گویند. غالباً "شمار اسب سوارانشان به ۲۵۰ نفر می‌رسد، و در این هنگام

گروهی را دو روز زودتر، به پیش می فرستند تا ارتش اصلی غافلگیر نشود، گروهی شبیه به این را نیز در دورادور و همچنین در عقب ارتش حرکت می دهند. هنگامیکه محل خدمت دوراست، ابزاری بیش آنچه نیاز دارند را با خود برنمی دارند و بیشتر چنانکه پیشتر گفته شد، از شیر مادیان استفاده می کنند. هر سربازی با خود هجده اسب می برد تا هنگامیکه یکی از آنها خسته شد، از دیگری استفاده کند. چادرهای نمدی کوچکی نیز دارند که آنها را از باد و باران حفظ می کند. هرگاه برای رسیدن به جایی شتاب داشته باشند، می توانند بهمدت ده روز بدون اینکه غذای پختنی برای خود تهیه کنند، به سفر ادامه دهند. در این هنگام رگ اسبهایشان را شکافت، و از خون آنان تغذیه می کنند.

افزون بر این، همواره مقداری ماست با خود به همراه دارند و آن را بدینگونه تهیه می کنند: ابتدا شیر را جوشانده و سرشاره ایش را جدا می کنند، سپس، با قیمانده را در آفتاب می نهند تا سفت و خشک شود. هنگامی که سربازی به جنگ می رود، ده پوند از آن را به همراه برمی دارد، و با مداد هر روز یک پوند از آن را در مشکی ریخته و به مقدار کافی، به آن آب می افزاید.

تاتارها به هنگام نبرد، هیچگاه داخل صفووف دشمن نشده و با آنها درگیر نمی شود. بلکه برخلاف آن، با روش جنگ و گریز نبرد می کنند و تا جاییکه قادرند اسبها و نفرات دشمن را از بین می بردند با این روش، دشمن می پنداشد که در جنگ پیروز خواهد شد، در حالیکه این چنین نیست، و در حقیقت شکست می خورد. زیرا ناگهان عقب گرد نموده و دشمن را از بین می بردند. اسبهای آنان، آنچنان به این بازگشتهای سریع خو گرفته اند که با یک اشاره سوارشان، به جهت مورد نظر، تغییر مسیر می دهند، و با اینگونه بازگشتهایست

که آنها در نبرد پیروز می‌شوند. تمام آنچه که در اینجا گفته شد، در مورد ابتکارات سران تاتارها بود. اما این را نیز باید اضافه کنم که امروزه اینگونه ابتکارات از بین رفته و آن دسته از مردم که در ختا زندگی می‌کند آداب و رسوم خود را فراموش کرده و بهرسوم بتپرستها آشنا شده‌اند و آنها یکه در ایالات خاور زندگی می‌کند به آداب عربها خوگرفته‌اند.

قوانين و مقررات در میان تاتارها

در میان تاتارها دادگری بدینگونه اجرا می‌شود که هرگاه شخصی سارق شناخته شود، جزایش چوب و فلک است و به او بسته برشیئی مسروقه ۷ یا ۱۷ یا ۲۷ یا ۳۷ یا ۴۷... تا ۱۵۷ ضربه می‌زنند. گاه ممکن است، شخص محکوم برآثر این ضربات جان خود را از دست بدهد. هنگامی که شخص به مرگ محکوم شده باشد، بدنش را با شمشیر بهدو تکه تقسیم می‌کنند. سارق می‌تواند با پرداخت نهایاً بسیاری شیئی مسروقه، خود را از مجازات رهایی بخشد.

در میان تاتارها چنین مرسوم است که چار پایان بزرگ خود را با نشانه‌ای ویژه‌ای داغ می‌کنند بنابراین حیوانات می‌توانند آزادانه و بدون سرپرستی چوپان، در چراگاهها بچرند و در صورت آمیختن با دیگر حیوانات گله، صاحبانشان می‌توانند براحتی آنها را ببینند اما گله‌های گوسفند و بز بدون چوپان به چراگاهها فرستاده نمی‌شوند. حیوانات تاتارها، غالباً "بزرگ، زیبا و فربه‌اند".

رسم دیگری بدینگونه دارند. هرگاه شخصی دارای پسری باشد و شخص دیگر دختری، هرچند که این پسر و دختر مدتها پیش مرده باشند، پدر و مادرشان آنها را به عقد یکدیگر درمی‌آورند. برای اینکار روی چند تکه کاغذ صورت چندانسان، حیوان، پوشک و لوازم

منزل را رسم می‌کنند و به همراه سند ازدواج می‌سوزانند چرا که می‌پنداشند دودی که از این شعله‌ها به آسمان برمی‌خیزد، این اشیاء را برای فرزنداتاشان به جهان دیگر می‌برد. پس از این مراسم پدر و مادر پسر و دختر، رسمًا "با یکدیگر فامیل می‌شوند، مانند اینکه بچه‌هایشان زنده هستند.

اکنون که از آداب و رسوم تاتارها گفتم، به شرح جلگه‌پهناوری که از آن عبور کردیم می‌پردازم.

سرزمین‌های فراسوی قره قوروم

هنگامیکه قره قوروم را ترک کرده و از کوه آلتایی گذرکنیم، پس از چهل روز به مکانی می‌رسیم که نامش جلگه‌بارگو^{۹۷} و بسیار پهناور است. نام مردمانش "مسکریپت"^{۹۸} است که از گوشت حیوانات بهویژه از گوشت گوزن و ماهی و پرندگان آبی تغذیه می‌کنند. از گوزن برای مسافرت نیز استفاده می‌کنند. در فصل تابستان، و به نگام پر ریزی، پرندگانی را که در جستجوی آب هستند شکار می‌کنند. این جلگه از شمال به آقیانوس می‌رسد.

آداب و رسوم مردمان اینجا مانند تاتارهاست که پیشتر از آن سخن رفت. مردمش تحت فرمان خان بزرگ هستند. تابستانهای بوسیلهٔ شکار زندگی می‌کنند، اما زمستان به اندازه‌ای سرد است که هیچ حیوان یا پرنده‌ای را یارای زیستن در آنجا نیست، پس از مسافرتی چهل روزه به آقیانوس شمالی می‌رسید. در نزدیکی این مکان، کوه و جلگه‌ای دیگر است که منزلگاه کرکس و باز و دیگر پرندگان است. و هنگامی که خان برخی از آنها را می‌خواهد، تعدادی را مأمور می‌سازد تا اینکار را برایش انجام دهند. جزیره‌ای که از آن سخن رفت آنقدر در دور استهای شمال واقع شده که مسافرین

گاهی ستاره، قطبی را، پشت سر خود در جنوب می‌بایند! اینک که از نواحی شمالی برایتان گفتم، به شرح ایالاتی که نزدیکتر به مقر خان بزرگ است می‌پردازم.

۱۰۵

۹۹

کشور ارگیول در کنار سرزمین سین جو

پس از ترک کامپیون و پنج روز مسافرت به طرف خاور، و گذر از مکانهایی که گفته می‌شود ارواح، شبها به گفتار می‌پردازند، به کشوری به نام ارگیول می‌رسیم، که جزء ایالت تانگوت است و تابع خان بزرگ. این، یکی از چند کشوری است که سرزمین تانگوت را تشکیل می‌دهند. مردمانش را مسیحیان نسطوری، مسلمانان و بتپرستان تشکیل می‌دهند.

شهرهای بسیاری در این کشور هست ولی مهمترینشان ارگیول است. اگر به سوی جنوب خاور روان شویم، به شهر خنا می‌رسیم، و هنگامی که راه را به سوی جنوب خاور ادامه دهیم به شهری به نام سین جو می‌رسیم که متعلق به ایالت تانگوت است و تابع خان بزرگ ساکنین اش مسلمان و بتپرستها و اندکی نیز مسیحی هستند. نیز حیواناتی وحشی وجود دارد که مانند فیل، تنومند هستند، رنگشان آمیخته‌ای است از سیاه و سپید، زیبایند و موهای بلند و نرمشان به دو سوی بدنشان آویخته شده تنها موهای شانه‌شان رو به بالا است و مانند ابریشم نرم و لطیف است، و نیکوتراز هرگونه ابریشمی (مارکوپولو مقادیر فراوانی از این پشم را با خود به نیز برد، و کسانی که آن را مشاهده کردند، لطفت بسیاندازه‌اش را تصدیق کردند) برخی از این حیوانات را رام کرده و از آمیزش آنان و گاوها نژادی به مبار آورده‌اند که بر دباریشان در هنگام خستگی فزو نتر از دیگر گاوها است.

افزون بر این، در این مکان بهترین مشک دنیا یافت می‌شود. حیواناتی که مشک را از آنان بدست می‌آورند، شبیه به غزال هستند پوستشان مانند پوست گوزن، ولی پا و دم آنها به غزال شباht دارد. فاقد شاخ هستند و چهار دندان برجسته دارند، دوتا در بالا و دوتا در پائین، که هر کدام سه اینچ درازا دارند. جانورانی هستند، بس زیبا. مشک بدین روش تهیه می‌شود: هنگامی که جانور را می‌گیرند بین گوشت و پوستش دز پیهی وجود دارد که از لخته خون تشکیل یافته، و آن را با پوست رویش جدا می‌کنند، و این همان مشکی است که خوب‌بترین عطر را با آن می‌سازند.

مردمان این سرزمین از راه تجارت و پیشه‌وری زندگی می‌کنند، و حبوبات نیز به مقدار فراوان تولید می‌کنند. سراسر این ایالت را می‌توان در بیست و شش دوز پیمود، قرقاولهایی دارند که دوبارابر قرقاولهای کشور ما است و تقریباً "بهیزگی طاووس" هستند و دم‌هایی دارند که درازایشان ۷ تا ۱۵ وجب است، و نیز گونه‌های بسیاری دیگر از پرندگان زیبا و رنگین دیده می‌شود. کیش مردمانش، بتپرستی است. بینی‌شان کوچک و مویشان سیاه است، اندکی فربهند. تنها در قسمت چانه کمی مو دارند، و سایر نقاط چهره‌شان بی‌مو است. پوست بدن زنان، سپید و لطیف است، و مردان مجازند تا هرچه که دلشان می‌خواهد، زن اختیار کنند. اما باید توانایی نگهداریشان را داشته باشند. دارایی زن مهم نیست، چرا که اگر زیبا باشند، مردان شروتمند با آنها ازدواج می‌کنند، و به مادران و پدرانشان هدایای گرانبهایی می‌دهند.

بهسوی خاور روان می‌شویم و به‌اگریگایا می‌رسیم که جزء ایالت تانگوت و تحت فرمان خان بزرگ است. در این سرزمین شهرها و دهکده‌های بسیاری وجود دارد که بزرگترینشان شهر "کالاچان"^{۱۰۳} است. بیشتر ساکنین اش بتپرستند و برخی نیز مسیحی نسطوری، و همگی تحت فرمان خان بزرگ. در این شهر از پشم شتر پارچه‌های زیبایی می‌باشد که در دنیا بهترین است. پشم برخی از شتران سپید است و اینها بهترین گونهٔ شترها در دنیا هستند. باز رگانان، پشمها را از اینجا خریداری کرده و به تمامی جهان می‌برند. اینک، باید بسوی خاور برویم تا وارد سرزمین کشیش‌جوانی بشویم.

۱۰۴

ایالت تندوک

تندوک سرزمینی است که در جهت خاور قرار گرفته و از شهرها و دهکده‌های بسیاری تشکیل یافته است، که در میان آنان، مهمترین شهر، تندوک است. پادشاه این سرزمین، تحت نظر کشیش‌جوانی است و نامش هم جورج او بر این سرزمین، تحت نظر خان بزرگ حکمرانی می‌کند. خان بزرگ مهربانی ویژه‌ای نسبت به آنان دارد، و آن اینکه همواره از دختران خود و یا دیگر دختران پادشاهان، برای آنان همسر بر می‌گزیند.

در این ایالت سنگلا جور د به مقدار فراوان یافت می‌شود. نیکوترين رگه، این گونه از سنگها، در این سرزمین وجود دارد. مردمانش از پشم شتر، پارچه‌هایی به رنگ‌های گوناگون می‌باشد و از راه‌پیشه‌وری و کشاورزی گذران عمر می‌کنند. فرمانروای این سرزمین، همان‌گونه که پیشتر یاد آور شدم، مسیحی است، اما در میان مردمش، مسلمانان و بتپرستان نیز، یافت می‌شوند. گونه‌ای از مردم نیز هستند، به نام "آرگون"^{۱۰۵}، که آمیخته‌ای هستند از نژادهای گوناگون، یعنی، تندوکیان

مسلمانان و بتپرستان . مردمان اینجا خوش سیماتر از دیگر ساکنین این ایالت هستند و بسیار کارآمدتر و هنرمندتر .

باید بدانید که در همین شهر ، کشیش جوانی دولتش را تشکیل داد و از آن زمان تاکنون همین شهر به عنوان پایتخت شان شناخته شده .

در زمان حال ، جورج ، پادشاه این سرزمین ، و ششمین پشت از خاندان کشیش جوانی است . این پادشاهان بر دو بخش که ما آنها را گوگ و ماگوگ ^{۱۰۶} و بومیان آنها را آونگ ^{۱۰۷} و منکول می نامند ، حکفرمایی می کنند . در هریک از آنها نژاد ویژه ای می زید . به مردم اونگ ، گوگ و به مردم منگول ، تاتار می گویند .

هنگامی که هفت روز به سوی خاور برانید به شهرهای سرزمین ^{۱۰۸} ختامی رسید . در خلال این سفر هفت روزه به شهرها و دهکده های بسیاری برخورد می کنید . که بیشتر ساکنین اش مسلمانند ، اما در میان آنان بتپرستان و مسیحیان نسطوری نیز به چشم می آیند . مردمان این سرزمین از راه تجارت و پیشهوری زندگی می کنند و پارچه های زربت نیکویی می بافند که با مروارید و ابریشم های رنگارنگ زینتش می دهند . پارچه هایی از پنبه نیز می بافند .

تمامی این سرزمینها تحت فرمان خان بزرگ است . در کوهستانهای این سرزمین کانهای نقره ^{۱۰۹} فراوانی یافت می شود و مهم ترینش در مکانی است به نام آیدیفا . در این سرزمین حیوانات و پرندگان بسیاری وجود دارند .

اکنون این سرزمین را رها کرده و سه روز به پیش می رانیم .

(که به معنای "دریاچه سپید" است .) ، در این مکان ، کاخ بزرگ خان بنا نهاده شده و خان اینجا را بسیار دوست دارد چرا که مکانی است زیبا و خرم ، که درختان و جویبارهای زلال از همه سو آن را فرا گرفته‌اند . قوهای بسیاری که در این آب شناور هستند بهزیبائی این دورنمای افزایند . در این جلگه ، گونه‌های بسیاری از پرندگان وجود دارند . مانند : درنا ، کبک ، قرقاول و دیگر پرندگان . درناهای این بخش به پنج گونه تقسیم می‌شوند : نخست آنها که سیاه هستند و بالهای دارای دارند . دوم ، آنها که سراسر سپیدند و از همه بزرگتر ، بالهایشان به راستی که زیباست ، زیرا که لکه‌های گردی ، مانند طاووس دارند ، اما بهرنگ طلایی و بسی درخشند ، سرشان نیز سرخ و سیاه ، بر روی زمینه‌ای سپیدرنگ است . گونه سوم ، شبیه به درناهای ما است . و چهارم ، درناهای کوچکی هستند که پر و بالشان دارای رگه‌های سرخ ، و آبی لا جوردی است . و سرانجام گونه پنجم ، که درناهایی هستند بزرگ ، با سرهای سرخ و سیاه و بدن خاکستری رنگ . درهای که در نزدیکی شهر است ، مسکن کبک و بلدرچین است . خان دستور می‌دهد تا برای فراهم کردن خوراک پرندگان ، ارزن و بسیاری از دانه‌های مناسب را در دامنه‌های دره بکارند ، و به کسی نیز اجازه نمی‌دهد تا از آن محصولات برداشت کند ، و کسانی را برای مراقبت از آنان به خدمت گمارده . نیز به دستور خان ، آشیانه‌هایی زمستانی برای پرندگان ساخته‌اند و بدین سبب هرگاه که اراده کند ، بسیاری از آنان را در اختیار خواهد داشت .

۱۱۱ کاخ خان بزرگ در شاندو

پس از آنکه سه روز از شهر چاگان سور دور شویم و به سوی شمال سفر کنیم ، به شهر شاندو می‌رسیم که از بناهای قوبیلای قاآن ، و

خان بزرگ است. در این شهر، و به دستور خان بزرگ کاخی از مرمر
بنا شده که به سبب زیباییش، زبانزد مردم است. اتاقهایش، آکنده
از نقوش زیبای انسانها، پرندگان و درختان است، و چنان دل انگیز،
که انسان در شگفت می‌ماند. یک سوی آن، رو به شهر و سوی دیگرش
رو بیدیوار باغ است. گردآگرد کاخ، از جلگه‌های مجاور تشکیل شده،
و دیوار دور آن شانزده مایل درازا دارد، و تنها از راه کاخ به آن
می‌توان رسید. تمام زمین‌های باغ چمن‌کاری شده‌اند و جویهای آب
زلال باریکی، از میان آنها گذشته و همه را آبیاری می‌کند. حیواناتی
مانند گوزن و بز کوهی، آزادانه به چرا مشغولند و بعدها از گوشت‌شان
برای تغذیه، پرندگان شکاری خانواده، سلطنتی استفاده می‌شود،
پرندگانی که در همان حوالی آشیانه دارند، شمارشان از دویست
هم بیشتر است. خان بزرگ دلبستگی بی‌اندازه‌ای به آنها دارد و
دست‌کم یکبار در هفته به آنها سرکشی می‌کند. هرگاه خان با همراهانش
برای گردش به‌اطراف کاخ بود، یک یا چند پلنگ با خود به همراه
دارد، و دستور می‌دهد تا آنها را رها کند. پلنگها به‌زی یا گوزنها
هجوم می‌برند و آنها را شکار می‌کنند و سپس خان، گوشت آنها را
به پرندگانش می‌دهد. در میان این زمین‌های سرسیز، و برستونهای
زراندود، کلاه فرنگی بی‌ساخته که گرد هر ستون ازدهایی زراندود
پیچیده و سر آن، به سقف بنا تکیه دارد. سقف کلاه فرنگی از نی
خیزان پوشیده شده و چنان خوب با رنگ و روغن روی آن کار
کرده‌اند که به هیچ‌وجه، رطوبت در آن رخنه نمی‌کند. اندازهٔ قطر
نی خیزانی که برای این منظور به کار می‌رود، سه‌وجب، و درازایش
نیز ۱۵ تا ۱۵ گام است. این نی‌ها را از سر بند جدا کرده و هر
بخش را از درازا به دو قسمت مساوی می‌برند. با این روش، از هر
بند دوناودان تشکیل می‌شود که اگر به شکل گوز و کاو در کار یکدیگر

قرار گیرند، روی بام کلاه فرنگی پوشیده می‌شود. و برای اینکه نی‌ها به‌هنگام باد سخت از یکدیگر جدا نشوند سرشان را به‌گونه‌ای استوار با نخ به‌چهارچوب بنا می‌بندند. و برای اینکه خود بنا کلاه فرنگی هم از خطر بازگون شدن به دور باشد، آن را از همه‌سو با طنابهای محکم به درختها یا پایه‌های سنگی می‌بندد. بنا را به شکلی ساخته‌اند، که در صورت تمايل بی‌هیچ خسارتی می‌توان آن را به‌جای دیگر انتقال داد.

مکانی را که خان برای خوشگذرانی اختیار کرده، محلی است با آب و هوای بسیار خوش و حرارتی ملایم. به‌همین سبب تابستان هرسال در آنجا سکنی می‌گریند و در روز بیست و هشتم آگوست برای انجام مراسم قربانی، به‌مکان دیگری می‌روند. در اینجا، خان دارای گله‌های بزرگ اسب و مادیان سپید است، که شمارشان بهبیش از ده هزار می‌رسد. شیر آنها را، تنها خان و خاندانش می‌توانند بنوشند، و تنها یک خانواده از این پرهیز بدor است و آن خاندان "هوریاد" است که در جنگها از خود رشادت بسیار نشان داده‌اند. به‌این اسبها تا آن اندازه‌احترام می‌گذارند که هنگام چراکسی حق نزدیک شدن به‌آنها را ندارد. اخترشناصانی که در خدمت امپراتور هستند همواره به‌پادشاه گوشزد می‌کنند تا در روزی که می‌خواهد آنجا را ترک کند، مقداری از شیر مادیانها را به‌خدایان خشمگین پیشکش کند تا مردم، حیوانات و فرآورده‌هایشان را از آفات زمینی و آسمانی به دور دارد. به‌همین سبب امپراتور در روز ۲۸ ماه آگوست هرسال به‌مکان یاد شده می‌رود و با دست خود شیر مادیانها را به‌هوا می‌پاشد و یا روی زمین جاری می‌سارد، تا خدایان، امپراتور، همسران و فرزندانش را از گزند بلایا حفظ کنند.

اما باید رخداد شگفت دیگری را بازگو کنم، و آن اینکه اگر در

خلال مدتی که خان در این کاخ سکونت دارد، آب و هوا بگونه‌ای دگرگونی یابد که احتمال ریزش باران برود، اخترشناسان وجادوگران بالای بام کاخ رفته و با خواندن اوراد و نیایشهای گوناگون، از بارش باران و بروز باد و توفان جلوگیری می‌کنند. و شگفت‌تر آنکه گاهی باران و تندی در اطراف کاخ بیداد می‌کند، اما در محوطه، کاخ قطراهی باران، نیز نمی‌بارد. این اخترشناسان و جادوگران بیشتر از اهالی تبت و کشمیراند و چنین بمنظر می‌آید که در جادوگری و اخترشناسی از سایر اقوام پیشی گرفته‌اند. آنها انسانهایی هستند که همواره در مکانهای ناپاک، با سر و رویی ژولیده و لباسهای مندرس، زندگی می‌کنند، و رسم شگفتی دارند، و آن اینکه اگر شخصی محکوم به مرگ شود، پس از اجرای حکم گوشت بدنش را پخته، و می‌خورند. اما این کار را باکسی که به مرگ طبیعی از بین رفته باشد، نمی‌کنند. گذشته از اینها، در کاخ امپراتور سمت مذهبی هم دارند، یعنی راهب و سخن‌گو نیز، هستند. در افسونگری‌ها چنان مهارتی از خود نشان می‌دهند که باور کردنش دشوار است. برای نمونه: هنگامی‌که در تالار سرمیز غذا می‌نشینند، میز با اشاره: آنها، به اندازه، هشت ذراع بلند می‌شود. سپس از گنجهای که در فاصله، اندکی قرار دارد، جامها خود بخود پر از نوشیدنی شده و در هوا حرکت می‌کنند تا به دست خان برسند و پس از اینکه خان نوشیدنی اش را خورد، جامها، بار دیگر به مکان نخستین خود بازمی‌گردند. این گونه کارهای شگفت‌انگیز اغلب در حضور اشخاص رخ داده که شمارشان تا ۱۵/۰۰۰ نفر نیز رسیده است.

هنگامی که روز جشن بتها آغاز می‌شود، این راهبان به کاخ امپراتور رفته و چنین می‌گویند: "سرور من، همانگونه که آگاهید، روز جشن بت‌ها آغاز شده، و خدایان، نیازمند قربانی هستند، و

اگر چنین نکنیم ، خشکسالی آفت و بیماریهای گوناگون نشارمان خواهد کرد . پس ، خواهشمندیم امر فرمائید تا گوسفندان سرسیاه و مقداری نیز بخور و چوب عود بهما بدهند تا با روش ویژه خود ، به مراسم قربانی بپردازیم ، تا خدایان پشتیبان ما و فرآوردهایمان باشد . ” درخواست آنان بوسیله افسران رابط ، به عرض امپراتور می‌رسدو او هم بلادرنگ به درخواست آنان جواب مثبت می‌دهد . پس ، راهیان گوسفندان را قربانی کرده و گوشت آنان را به پای بتها می‌افکند .

در این مکان ، بتکدهای بسیاری یافت می‌شود که برخی از آنان به بزرگی یک شهر کوچک هستند . شمار راهیان ، گاه تا دو هزار نفر می‌رسد . غالبا ” بر روی آنها بهتر از دیگر مردم است . جامه‌های مرتبی دارند ، سر و ریششان رانمی‌تراشند و جشن‌های دینی خود را به گونه‌ای آبرومند ، و همراه با نوای موسیقی و در پرتو شمعها ، برگزار می‌کنند . برخی از آنها مجاز به زن گرفتن هستند . ولی دسته دیگری وجود دارند که زندگی مشقت‌باری را می‌گذرانند ، چه ، آنها آتش پرستند و مجاز به زن گرفتن نیستند ، سر و ریششان را می‌تراشند و لباسهای سیاه یا متمایل به سیاه می‌پوشند . روی تشک‌های بسیار سفت می‌خوابند و رنج‌هایی می‌کشند که هیچ قومی در دنیا تاب تحملش را ندارد .

اکنون اینجا را رها کرده و به شرح زندگانی خان بزرگ ، یعنی قوبیلای قاآن می‌پردازیم .

یادداشت‌های کتاب نخست

عنوان Lesser Hermenia - ۱ : ارمنستان کوچک،
دولتی (است) که مهاجرین ارمنی در کیلیکیا تشکیل دادند،
و از ۱۵۸۰ تا ۱۳۷۵ (ب.م.) دواام یافت. این دولت در
جنگهای صلیبی و در هجوم مغول به آسیای غربی با مهاجمین
همدست بود .
دایرةالمعارف فارسی .

Layas - ۲ : یکی از بنادر بزرگ آسیائی کوچک .
نامهای دیگرش عبارتند از :
Airzzo, Ayacico, Ayas, Laias, Lajazza...

۳ - Turcomania : مقصود نگارنده قره‌مان در ترکیه، فعلی است، که پیشتر نامش لارنده بود. شهرهای مهمش عبارتند از: قونیه، قیصریه و سیواس. - م.

Caraman : قره‌مان (به نام سلسله ترکمن قره‌مان اوغلو) نام قدیم آن لارنده، (واقع در) جنوب شرقی ولایت قونیه، (و) جنوب غربی ترکیه مرکزی در آسیا، در دامنه شمالی جبال توروس. از تاریخ باستانی آن چندان اطلاعی در دست نیست، ... تاریخ تصرف آن به دست سلاجقه معلوم نیست در اوایل قرن ۱۳ م به تصرف صلیبیون درآمد، اما در ۱۲۱۶ (۱۲۶۱ هـ) در دست سلطان عزالدین کیکاووس بود. بهاء‌ولد مدت هفت سال در لارنده اقامت کرد، و پسرش مولانا جلال الدین رومی در ۶۲۲ هـ در آنجا ازدواج کرد و سلطان ولد در ۶۲۳ هـ در آنجا به دنیا آمد لارنده در عهد سلسله قره‌مان اوغلو اهمیت فراوان یافت و در اوایل قرن ۱۴ م پایتخت آنان شد. در ۱۴۶۷ سلطان محمد II عثمانی آن را گرفت و در ۱۴۸۶ سلطان بازیزید II آن را به قلمرو عثمانی ملحق کرد. آثاری از عهد سلسله قره‌مان اوغلو دارد.

دایرة المعارف فارسی

۴ - Whorshippers of Mahommet : در متن اصلی کتاب، به جای واژه مسلمان، از اصطلاح "پیروان دین حضرت محمد (ص)" استفاده شده است، اما شایسته‌تر آن دیدم که واژه مسلمان را بکار برم، چرا که ذهن خواننده با این واژه مانوس تر است. تا انتهای کتاب نیز، چنین

کودهای .

۰ م -

— ۵ —
 ارمنستان، یا ارمنیه، Greater Hermenia یا بلاد ارمن ناحیه (ای است) در حدود $350/000$ کیلومتر مربع، و کشور قدیم غرب آسیا که اکنون میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ترکیه تقسیم شده است. این سرزمین، کمابیش از اراضی جنوب شرقی دریای سیاه و غرب آسیای صغیر تا سواحل جنوب غربی دریای خزر از یک طرف، و از قفقاز تا فلات آذربایجان و دشت بین‌النهرین تا طرف دیگر معتقد بوده است. پهنه‌ایست کوهستانی مشتمل بر دشت‌های مرتفع (فرازای آنها از 800 تا $2/000$ متر) که بین رشته‌کوه‌هایی گسترده است. فعالیت‌های آتش‌نشانی، قللی چون آرارات ($5/205$ متر) سیپان‌داغ ($4/126$ متر) آلا‌داغ ($3/520$ متر) و آراگاتس ($4/095$ متر) در آن احداث کرده. از رودهایی که در آن جاری هستند یا در آن سرچشمه می‌گیرند فرات، دجله، ارس و کورا است. دریاچه عمدتاً اش وان و سوان است... ارمنستان اولین کشوری بود که دین مسیح را به عنوان دین رسمی پذیرفت.

تاریخ

ارمنستان قبل از اسلام : ظاهرا" در قرن هفدهم قم، ارمنستان مسکن قوم آسیائی هوری (نه از نژاد سامی و نه از نژاد هند و اروپائی) بود، که در نیمه اول هزاره دوم

ق م مطیع فاتحین هند و اروپائی و سپس مطیع حتی‌هاو، بعد، دولت آشور شدند. در قرن نهم قم، قومی بسیار نزدیک بههوریان، بنام اورادتی یا خلدي، در ارمنیه دولت مقتدر اورارتورا تشکیل دادند، که در اواسط قرن هفتم قم بدست کیمریان و سکاهای مهاجم منقرض شد. در ضمن این حوادث و پس از آنها، قومی هند و اروپائی، ظاهراً "از مردم فروگیا، که از حمله کیمریان گریخته بودند، از مغرب بر اورارتورا حمله برندند و آن را متصرف شدند. این سکنهٔ جدید در کتبیه‌های هخامنشی بیستون "ارمنی" خوانده شده‌اند، که ریشه و معنی آن معلوم نیست، و نام ارمنستان و امثال آن در زبانهای دیگر از همین لفظ گرفته شده است، ولی ارامنه خود را هایک (بنام قهرمانی که ارمنیان را به‌کشورگشائی کشانید) و سرزمین خویش را هایستان می‌خوانند.

دشواری تامین ارتباط بین قسمتهای مختلف ارمنستان، که خاصه در فصل زمستان بکلی از هم جدا می‌شوند، از موانع تشکیل دولت مقتدری درین سرزمین و مساعد با حکومت ملوک الطوایفی بوده، و بهمین جهت ارمنیان – جز در دورهٔ تیگرانس کبیر (وفات ۶۵ ق م) – نقش اساسی در شرق نزدیک نداشتند، بلکه در دورهٔ مادها مطیع آن دولت بودند. و سپس ارمنستان از ایالات امپراتوری هخامنشی شد، و تحت فرمان والیهای هخامنشی قرار گرفت، که پس از مرگ اسکندر مقدونی شاهان واقعی ارمنیه شدند، و سپس سلطنت سلوکیان را به‌رسمیت شناختند. پس از شکست (۱۸۹ ق م) آنتیوخوس III از رومیان، دو والی ایرانی که

بر ارمنستان حکومت می‌کردند خود را شاه خواندند. یکی ارمنستان بزرگ یا ارمنستان به معنی اخص که پایتختش آرتاکساتا بود، و دیگری ارمنستان کوچک در ناحیه سوفنده ارمنستان بزرگ بعدها تابع اشکانیان شد، ولی در قرن اول قم، تیگوانس کبیر تسلط اشکانیان را برانداخت، و پادشاه سوفنده را خلع کرد، و تمام ارمنستان را تحت حکومت واحد درآورد، و مملکت مقتدری تشکیل داد. پس از او، مملکت ارمنستان بتدریج کوچک شد، و حکم کشوری میانگیر بین دولت اشکانی و دولت دوم یافت، که هر کدام می‌کوشیدند شاهانی به دلخواه خود بر آن بگمارند. از سال ۱۱ ب م به بعد، اغلب شاهزادگان اشکانی بر ارمنستان سلطنت کردند، که گاهی ب ماشکانیان ایران و زمانی به رومیان متامیل می‌شدند. نرون امپراتور روم، در سال ۶۶ ب م، سلطنت شاهزاده اشکانی، تیرداد، را بر ارمنستان شناخت. پس ازانقراض (۲۴۴) دولت اشکانی و روی کار آمدن ساسانیان در ایران، شاهان خاندان اشکانی ارمنستان بر اراضی خود حکومت می‌کردند. در اوخر قرن سوم میلادی، ارامنه دین مسیح را پذیرفتند، و دستخوش آزار زرتشیان شدند، و این امر اختلافات میان ساسانیان و روم را تشدید کرد، و بالاخره، برای رفع اختلاف، در حدود سال ۳۹۰ ب م، ارمنستان سیان ایران و روم قسمت شد. قسمت شرقی یا ارمنستان ایران (حدود ۴/۵ ارمنستان) سهم ایران شد، پایتخت آن دوین بود، که در مأخذ اسلامی دبیل خوانده شده. قسمت غربی آن به رومیان رسید، و مرکز آن ارزنجان بود. در قرن پنجم، ارامنه از قبول تصمیم شورای دینی خالکدون

(۴۵۱ ب م) در باب وحدت طبیعت امتناع کردند، و بعدها استعمال زبان یونانی در کلیسا متروک شد. این امور و اختراع الفبای ملی ارمنی به توسط قدیس مسروب، که منجر به ترجمه کتاب مقدس و رشد ادبیات ملی گردید، سهم عمدہ‌ای در تقویت احساسات ملی شدید ارامنه داشته است.

ارمنستان بعد از اسلام: پس از سقوط دولت ساسانی در قرن هفتم میلادی، ارمنستان تحت تبعیت اعراب در آمد. حمله اعراب به ارمنستان در خلافت عمر آغاز شد، ولی اول بار در خلافت عثمان، اعراب براین سرزمین استیلا یافتند. (۴۶ - ۶۴۵ هـ - ۴۶ ب م). در ۶۵۳ هـ امرای ارمنستان سلطنت اعراب را شناختند، و در ۶۵۵ هـ تمام ارمنستان تحت تسلط اعراب قرار گرفت. اگرچه حملات اعراب به ارمنستان باعث خرابیهای فراوان شد، در قرن اول تسلط عرب براین سرزمین، حس ملیت و توجه به ادبیات در ارمنستان رشد فراوان یافت. طفیانهای بسیار بر ضد اعراب آشکار و سرکوب می‌شد، و مهمترین آنها در سالهای ۲۳۷ - ۳۸ هـ در زمان متولک عباسی روی داد، و متولک پس از فرونشانیدن آن، آشوط نام، از خاندان باگراتید را که خدمات عمدی به اعراب کرده بود، به امیری ارمنستان منسوب نمود، و او ۲۵ سال امارت کرد، و در نتیجه حسن اداره، در زمان خلافت معتمد عنوان سلطان یافت (۲۷۳ هـ)، سلسله باگراتید نا اواسط قرن ۱۱ م میلادی بر مهمترین قسمت ارمنستان حکومت کرد، ولی در آن ایام "ولا" در ارمنستان نیز، مانند ایران، چندین سلسله حکومتهاي محلی کوچک تشکیل شد که مانع استقلال ارمنستان

گردید. و شانیا" ارمنستان از صدمات جنگهای اعراب و دولت بیزانس بی نصیب نبود. و حتی گاهی این جنگها در خاک ارمنستان صورت می‌گرفت. در ضمن این حوادث، که کشور گشایی سلاجقه به دنبال آن آمد، ارامنه در قسمتهای مختلف بیزانس و ممالک اسلامی راه یافته بعضی از آنان به مناصب عالی رسیدند. مقارن حوادث استیلای سلاجقه بر ارمنستان، جمع کثیری از ارامنه به کیلیکیا مهاجرت کردند (رجوع کنید به ارمنستان کوچک) پس از مغول وايلخانان، ارمنستان دستخوش حملهٔ امیر تیمور شد، و در قرن نهم هق (۱۵ م میلادی) بدست امرای آق قونیلو افتاد، و در اوایل قرن دهم هق، دولت صفوی جای آنها را گرفت، و سپس ارمنستان میدان مبارزات دولتین ایران و عثمانی گردید. از شکست (۹۲۰ هق) شاه اسماعیل صفوی در جنگ چالدران به بعد، در طی مدت چهل سال، به تدریج دولت عثمانی بر ارمنستان مستولی شد. در جنگهای شاه عباس صفوی و نادرشاه در قرون ۱۶ م و ۱۷ م میلادی ارمنستان صدمات بسیار دید، و شاه عباس جمع کثیری از ارامنه را از مراکز مهم ارمنستان کوچ داده در جلفای اصفهان و دهات نزدیک این شهر سکنی داد. به موجب عهدنامهٔ ترکمن چای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ هق – فوریه ۱۸۲۸) قسمتی از ارمنستان از دست ایران خارج شد، و به تصرف روسها درآمد. در اواخر قرن ۱۹ م، مسئلهٔ ارامنه از مسائل اروپائی گردید. به موجب پیمان سان ستافافو (۱۸۲۸) قسمتی از ارمنستان به تصرف روسیه درآمد، و سپس کنگرهٔ برلین (۱۸۷۸) منعقد شد. در ۱۸۹۴ – ۱۹۱۵ عثمانیها جمع

کثیری از ارامنه را به قتل رسانیدند. پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ارامنهٔ ماوراء قفقاز، به هدایت رهبران آلمانی که در آن موقع در قفقاز بودند، استقلال خود را اعلام کردند و ایروان را پایتخت قرار دادند، ولنین چون بقدرت رسید اتحاد و استقلال تمام سرزمینهای ارامنه را اعلام نمود، ولی پیمان برست لیتوفسک (۱۹۱۸) نواحی باطوم و قارص را به ترکیه واگذاشت. به موجب پیمان سور (۱۹۲۰)، جمهوری ارمنستان (مشتمل بر ارمنستان روس و ارمنستان عثمانی) تشکیل گردید. روسیهٔ شوروی در ۱۹۲۰ دولتی شوروی در ارمنستان تأسیس نمود. با پایان ۱۹۲۱ روسیه و ترکیه، مرزهای کنونی ارمنستان شوروی و ارمنستان ترکیه تثبیت شد. و موضوع استقلال ارمنستان پایان یافت.

دایرةالمعارف فارسی

۶ - Arzinga : ارزنجان یا ارزنگان، شهر(ی) است واقع در ارمنستان ترکیه، بر ساحل شمالی رود قره سو. در درهای حاصلخیز در میان باغهای میوه قرار دارد. محصول عمده‌اش گندم، میوه، و پنبه است. صنایع پنبه و ابریشم دارد. در ۱۰۷۱ به دست سلاجقه افتاد، و اینان در ۱۲۴۳ از مغولان شکست خوردند. در زمان سلطنت محمد II به دست عثمانیان افتاد (۱۴۷۳).

دایرةالمعارف فارسی

buckrams - ۷ : به نوعی از بهترین پارچه‌های پشمی

و پنجهای گفته می شده است .

۰ ۴ -

۸ - آرارات ، معروف به کوه نوح ، ترکی آغری داغ ، ارمنی ماسیس ، گران کوهی (است) در انتهای شرقی ترکیه نزدیک مرز ایران و ترکیه و ارمنستان شوروی ، در ولایت آغری ... آرارات دو قله دارد : آرارات بزرگ (بهارتفاع ۱۵۶/۵ متر) در شمال غربی . و آرارات کوچک در جنوب شرقی (۹۱۴/۳ متر) ... بنابر روایت تورات ، کشتی نوح بر آرارات به خاک نشست . وی مطابق قرآن ، محل نشستن آن به خشکی کوه جودی بوده است . در ۱۹۵۲ - ۵۳ دو هیئت آمریکایی به دستیاری ارتش ترکیه به آرزوی یافتن بازماندهای از کشتی نوح از این کوه بالا رفتند و چیزی نیافتدند .
دایرةالمعارف فارسی

۹ - Mausul : موصل سرزمینی است پهناور که در آن مردمی از تبارهای گوناگون زندگی می کنند . مردمانش مسلمان ، و برخی نیز مسیحیان نسطوری و یعقوبی هستند ، (نگاه کنید به ۱۱ و ۱۰) که از کلیساها رم پیروی نمی کنند و به همین سبب در بسیاری از موارد دچار اشتباه شده اند (در آن زمان ، و همچنین در سده های پیشتر ، کلیساها ای نسطوریان در تمامی آسیا پراکنده بود ، و شمار بسیاری از اسقفها ، مانند زنجیری بهم پیوسته از اورشلیم تا پکن مشغول به خدمت بودند .) رهبری مذهبی بمنام جاثلیق (jatolic) دارند که تمامی اسقفها ، اسقف نشینها ، روسای دیرها و

کشیشها را ، او انتخاب می‌کند .

در این سرزمین از طلا و ابریشم نوعی پارچه‌می بافند که به آن موصلی می‌گویند . ادویه‌های کمیاب نیز جزو کالاهای تجاری اینجاست .

در کوههای اطراف اینجا ، مردمی دیگر سام کردها زندگی می‌کنند که برخی از آنها مسیحیان نسده‌وری و بعقوبی ، و برخی دیگر مسلمانند . مردمانی هستند حنگجو و شرور که غالباً " بازرگانان را چیاول می‌کنند .

— پانویس متن کتاب .

— ۱۰ - Nestorian : پیروان نسطوریوس (۳۸۰ - ۴۴۰ م) اسقف قسطنطینیه (۴۲۸ - ۴۳۱) . برخلاف اسقفاً اسکندریه که به ربانیت عیسی اعتقاد داشتند . معتقد بود که عیسی ، انسان از مادر زاده شده است ، و توحید ربانیت و انسانیت در وجود عیسی چون وحدت و وصلت زن و مرد پس از ازدواج است . یعنی دو طبیعت جدا در جسمی واحد نسطوریوس به‌خاطر این اعتقاد تکفیرو به‌صحرای لیبی تبعید شد . پیروان او در ایران ، هند ، مغولستان ، چین و عربستان پراکنده شدند و کیش نسطوری در این نواحی قدرت گرفت .

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین)

— ۱۱ - Jacobite : فرقه‌ای از عیسیویان در مقابل

فرقه نسطوریان . این فرقه اساس معتقداتشان مبنی بر اتحاد خدا و انسان است در طبیعت واحدی که حضرت عیسی

است و اصطلاحاً "آنها را مونوفیزیسم (Monophysisme) می‌گویند و موسس این فرقه یعقوب برذغانی از کشیشان انطاکیه بوده و در قرن ششم میلادی در (انطاکیه) قدیم که در ترکیه، امروزی قرار دارد، می‌زیسته است.

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین)

Georgiania - ۱۲

مشخص دارد که از دوران زمین لرزه‌های چین خوردگی آلپی نتیجه شده است: در شمال رشته کوههای قفقاز بزرگتر، در جنوب رشته کوههای ماوراء قفقاز، و در مرکز فرو رفتگی زمین ساختی، جناح جنوبی کوههای قفقاز بزرگتر. تا کوه دیکلس متا (Diklos-Mta) در گرجستان واقع است. گرچه مرتفع‌ترین قله، البروس، در شمال و خارج از مرز گرجستان است. قله‌های مرتفع شخارا (shkhara)، فرازا ۵۰۰۰، ۵۰۴۷ متر) جانگی - تائو (Dzhangi-Tau)، فرازا ۴۷۱۰ متر) جزو رشته اصلی گرجستان است. بسیاری از این قله‌ها توده‌های بیخ پهناوری دارند. این رشته هرچه به غرب و باریکه ساحلی دریای سیاه نزدیکتر می‌شود، پست‌تر می‌گردد. در جنوب رشته اصلی، و تقریباً به موازات آن، رشته کوههای پست‌تر دیگری هست که از رشته اصلی، و نیز از یکدیگر، به مسیله دره‌های عمیق جدا می‌شوند. از کوههای بزرگ این رشته از غرب به شرق گاگرینسکی (Gagrinski)، ابخاز، کودورسکی (svanetski)، سوانتسکی (kodorski)، و متزلسکی (Metrelnski) رامیتوان نام برد.

تاریخ: از هزاره، اول ق م نام بعضی از اقوام گرجی در کتبه‌های آشوری و اورارتودیده می‌شود. کولخاها یا اجداد مردم کولخیس بر شرق دریای سیاه مسلط بوده‌اند و شرود ایشان در میان یونانیان مشهور بوده است. در کتبه‌های آشوری همچنین نام قبایل تبالی (Tabali) و موشکی (Mushki) آمده است. نام این قبایل در کتاب حرقیال نبی (۳۰۳۸) توبال (tuba1) و ماشک (Masak) آمده است. در قرون پیش از میلاد دولت پادشاهی ایرپریا، در ناحیه‌ای که امروز شامل کارتیل (karthlia) و کاختیا است، و در قسمتهای جنوب غربی گرجستان حکومت می‌کرد یونانیان ملطیه کولخیس را جزو مستعمره‌های خود کردند و پس از ایشان این منطقه به تصرف مهرداد [۷] درآمد. در سال ۶۵ ق م ایرپریا تحت نفوذ رومیان درآمد و کولخیس و سواحل دریای سیاه مستقیماً "به دست ایشان افتاد.

در سال ۳۳۰ گرجیان به دست زنی به نام نینو (Nino) به مسیحیت گرویدند. در طی سه قرن بعد گرجستان مورد نزاع میان ایران و روم بود. لازیکا (Lazica) در ساحل دریای سیاه با بیزانس متحد شد و ایرپریا تحت نظارت دولت ایران درآمد. در قرن ۵ م یکی از قهرمانان ملی گرجستان شاه و اخたانگ گورگسلانی (Vakhtang Gorgasiani) حکومت ملی گرجستان را زنده کرد. خسرو [۸] (انوشیروان) پادشاه ساسانی دولت پادشاهی ایرپریا را برانداخت. پس از آن گرجستان زمانی به دست بیزانس و زمانی به دست دولت ایران بود، و در سال ۵۴۶ به دست مسلمانان افتاد و مسلمانان حاکمی بر تفلیس تعیین کردند. پس از آن

خاندان باگواتید حکومت گرجستان را به دست گرفت. در ۱۱۲۲ دادوود II ، که وی را بنیان‌گذار گرجستان می‌شمارند، تفليس را از دست مسلمانان خارج ساخت. اوج دولت پادشاهی گرجستان در زمان سلطنت (۱۱۸۴ – ۱۱۸۳) ملکه تامارا (Tamara) بود که از بلاد چرکس تا آذربایجان و از ارزروم تا گنجه را متصرف شد، و شروان و طرابوزان را مطیع خود کرد. حمله مغول به دولت بزرگ پادشاهی گرجستان پایان داد. گرجستان شرقی به متصرف ایلخانیان مغول در ایران درآمد و ناحیه ایمرتیا (Imeretia) در تصرف یکی از شاخه‌های خاندان باگراتید باقی ماند. گئورگی I ملقب به درخشان (۱۳۱۴ – ۱۳۴۶) موقعتاً "رستاخیزی برای گرجستان پدید آورد، ولی حمله تیمور به آن پایان داد.. دایرةالمعارف فارسی

اسکندرنامه : The book of Alexander – ۱۳
قدیم، کتابی (است) دربارهٔ داستان اسکندر، که ظاهراً "قبل از قرن ششم هق فراهم گردیده، و جامع یا مترجم آن معلوم نبیست و به احتمال قوى از عربى ترجمه شده. شاید که اساس آن اسکندرنامه‌ای باشد که جعلی است، و ظاهراً در قرن سوم ب م ساخته شده، و به کالیستنس نسبت داده شده، چه این کتاب در زمان ساسانیان از یونانی (شاید به‌وسیلهٔ نسطوريهای ایران) به‌پهلوی، و از پهلوی به‌سریانی و از سریانی به‌عربی ترجمه گردیده. در این کتاب اسکندر ذوالقرنین مذکور در قرآن، با اسکندر مقدونی یکی است. مولف یا مترجم ایرانی بوده است، و یا بـ ایران علاقهٔ

بسیاری داشته، چونکه آنها را از اعراب شجاعتر می‌شمارد، و ترکها را نیز قوی و شجاع می‌داند، و اسکندر داستان خود را مسلمان و نمازگزار و پیغمبر و ایرانی می‌پندارد. نسخه‌ای که از این کتاب موجود است (و رسم الخطش می‌نمایاند که از قرن ششم هق دیرتر استنساخ نشده)، و شاید منحصر بفرد باشد، بدختانه اول و آخر ندارد. کتاب مزبور از حیث سبک اهمیت بسیار دارد. و تمام مزایای لغوی و صرفی و نحوی زبان زمان ساسانیان در آن دیده می‌شود. کویند نظامی در اسکندرنامهٔ خود به‌احتمال قوی به‌این کتاب نظر داشته است. و اساس کار فردوسی با غالب احتمال مأخذ دیگری بوده، و کتاب موضوع این مقاله شاید در اسکندرنامه‌ای که امروزه معمول است و ظاهراً "در زمان صفویه تالیف شده، بی‌تأثیر نباشد.

دایرة المعارف فارسی

۱۴ - Comanians : گروهی از قبایل ترک، که در حدود اواسط قرن ۱۱ م استپهای شمال دریای سیاه تحت اشغال آنان بود، و تا قرن ۱۸ م مغول بر آن نواحی استیلا داشتند. در مأخذ اسلامی نام آنها به‌صورتهای قبچاق (kipchak)، قفقاق، خفچاق، خفشاخ هم آمده‌است. در مأخذ بیزانسی و لاتینی، کومانی (comani) خوانده شده‌اند، که در زبانهای اروپائی به‌صورت کومان (Cumans) و امثال آن درآمده است. روسها آنان را پولووتسی (Polovtsi) (– زردگون، رنگ پریده) می‌خوانند. ذک آنها برای اولین بار در وقایع‌نامه‌های روسی در ۱۴۰۰

آمده است . . .

در نخستین حمله^{۱۲۲۱ - ۱۲۲۳} مغول بهروسیه، کومانها گاه با مهاجمین و گاه با روسها متحد بودند. در حمله ۱۲۳۷ با توخان، مغولان بر قلمرو قپچاق مستولی شدند، و قسمتی بهمجارستان پناه برداشتند. مع ذلک، سرزمینی که مغول از قپچاها گرفتند، به نام قپچاق، به خانات قپچاق معروف شد، و این اصطلاح با اردوی زرین متراծ گردید . . .
دایره المعارف فارسی

15-st. leonard

۱۶ - Lent : لنت، یا روزه^۱ بزرگ (در زبان فرانسه carême گفته می شود)، ایام روزه و توبه^۲ مسیحیان بعنوان مقدمه^۳ عید فصح. اجرای آن از قرن ۴ م سابقه دارد. ایام آن در کلیساها شرقی و غربی متفاوت است. در کلیساها غربی روزه^۴ بزرگ از هفتین چهارشنبه خاکستر می خوانند (به آغاز می شود که آن را چهارشنبه خاکستر می خوانند) مناسبت اینکه در این ایام مومنین برپیشانی خود خاکستر می نهند. هفته آخر روزه بزرگ را هفته^۵ مقدس خوانند. در شرق، روزه بزرگ دورانی ۸ هفته‌ای پیش از عید فصح است.

(عید فصح، یا ایستر Easter)، یا عید پاک (pâques)، عید عمدہ^۶ مسیحیان (است) که سالیانه به یادبود قیام عیسی پس از مرگ برپا می دارند . . .
دایره المعارف فارسی

۱۷ - Ghelan : نامی است که مارکوپولو بر دریای

خرز نهاده.

پانویس متن کتاب

۱۸ - بهتازگی بازگانان و نیزی، آغاز به دریانوردی بر این دریا کردند و با کشتی‌هایشان ابریشم موسوم به‌گله (Ghellé) را به اروپا می‌برند.

پانویس متن کتاب

۱۹ - Baudas : نگاشتن اینگونه نام بغداد در قرون وسطی، کاملاً " شبیه به واژه‌ای است که مورخین چینی از آن سود می‌جستند، و عامل این دو، احتمالاً " به‌سبب شیوه بر زبان آوردن این واژه توسط مغولان بوده است.

پانویس متن کتاب

تاریخ: نام بغداد ماخوذ از نام آبادیهایی است که در ادوار پیش از اسلام در این محل دایر بود، و بعضی آن را از ریشه فارسی (بغ + داد = داده خدا، عطیه‌الهی) شمرده‌اند، ولی آنچه مسلم است اینکه در یکی از مآخذ عهد حمورابی (حدود ۱۸۰۰ ق.م) از شهر بغدادو" اسم برده شده است. ابو جعفر منصور خلیفه شهری را که بنا نهاد مدینة السلام (- شهر صلح) نامید، و این عنوان جنبه رسمی داشت. و بر اسنادو سکه‌ها و غیره ثبت می‌شد، ولی از این شهر به نامهای دیگر - خاصه بغداد، مدینة ابی جعفر، مدینة المنصور، مدینة الخفاء و الزوراد - نام برده شده است ...

در صفر ۶۵۶ هـ ق هولاکو خان مغول (Alau) آن را

گرفت، و متجاوز از یک هفته سکنه آن را قتل عام کرد (عدده مقتولین را بین ۸۰۰/۰۰۰ و دو میلیون تن نوشته‌اند). بغداد تا ۷۴۰ هـ ق ایلخانان مغول بود. در این دوره بسیاری از مصادر امور ایرانی بودند، و بغداد مخصوصاً در نتیجه سیاست و مساعی عظامک جوینی رو به ترقی گذاشت. در ۷۴۰ هـ اوزون حسن در بغداد مستقر شد، و سلسله آل جلایر را تاسیس کرد، که تا ۸۱۳ هـ ق دوام یافت . . .

دایرةالمعارف فارسی

۲۰ - kisi : جزیره کیش بخش شهرستان بندرلنگه در خلیج فارس (و) جنوب غربی بندر چارک : به‌واسطه یک تنگه قابل کشتیرانی به‌عرض حدود ۱۵ کیلومتر از زمین‌لاد میان دماغه چیرو، و بندر چارک جدا می‌شود. طول آن ۱۵ کیلومتر و عرضش هفت کیلومتر، و تقریباً بیضی شکل است. جزیره نسبتاً مسطح و در بلندترین نقطه آن (به ارتفاع ۳۷ متر) یک فانوس دریائی نصب شده است. کرانه‌های آن آهکی و صدفی، ولی زمین قسمت‌های داخلی مخلوطی است از شن و رس، که کاملاً برای زراعت مناسب است. جزیره بوسیله آبسنگها احاطه شده است. درختهای نخل، کنار، و کهور فراوان دارد. دما در تابستان به 45° می‌رسد . . .

دایرةالمعارف فارسی

۲۲ - Bastra : شهر (ی) است جزو (ایالت بصره،

(واقع در) جنوب شرقی عراق، و شط العرب، (و) بفاصلهٔ ۱۲۰ کیلومتری خلیج فارس و ۴۲۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد... محل شهر بصره در طی تاریخ تا حدی تغییر کرده است. بصرهٔ قدم در محل دهکدهٔ "زبیر" کتویی قرار داشت. و بصرهٔ جدید در قرن ۱۱ هـ نزدیک "ابله"ی قدیم بنا شد... از اواخر قرن سوم هـ، بصره مخصوصاً "ارجهت سیاسی و اقتصادی رو به انحطاط گذاشت و شهرهای دیگری از جمله بغداد جای آن را گرفتند. خرابیهای که بدنبال لشگرکشی هلاکو (۵۶ هـ) بین النهرين روی آورد انحطاط آن را تسريع کرد، و این وضع در دورهٔ استیلای (۷۴۰ - ۹۱۴ هـ) آل جلایر و ترکمنها و سلطهٔ (۹۱۴ - ۹۴۱ هـ) شاه اسماعیل صفوی ادامه یافت...

دانشنامه‌المعارف فارسی

۲۳ - می‌گویند در سال ۱۲۵۵، در مکانی بین بغداد و موصل، معجزه‌ای به شرح زیر رخ داده است:
 در این زمان، در بغداد خلیفه‌ای حکم‌فرمایی می‌کرد که از مسیحیان نفرت داشت و پیوسته در این اندیشه بود که یا آنها را از دین خود روگردان کند، و یا از بین برداشان. به همین سبب همه روزه با بزرگان دربار خویش مشورت می‌کرد تا راه حلی بیابد، و سرانجام نیز راه حل را یافت. در بخشی از انجیل چنین آمده است: "یک مسیحی، اگر به اندازه ذرهٔ خردلی ایمان داشته باشد، با نیایش به درگاه خداوند، قادر به نزدیک کردن دو کوه به یکدیگر است." خلیفه و

یارانش، پس از یافتن این جمله در انجیل، بسیار خوشنود شدند، زیرا تصور کردند که راه حلی برای آزار مسیحیان یافت ماند. پس خلیفه، مسیحیان نسطوری و یعقوبی را فرا خواند و از ایشان پرسید که آیا آن جمله صحیح است یا خیر؟ و مسیحیان نیز پاسخ مثبت دادند. خلیفه گفت که تعداد شما بسیار زیاد است و حتماً "در میانتان شخصی یافت می‌شود که ذره‌ای ایمان داشته باشد، پس باید آن کوهها را" به کوههای نزدیک شهر اشاره کرد – "به حرکت و ادارید تا جائیکه به یکدیگر نزدیک شوند، در غیر این صورت تمامی شما به بدترین شکلی کشته خواهید شد. برای اینکار به شما ده روز فرصت می‌دهم".

مسیحیان پس از شنیدن این دستور، بسیار بیمناک شدند و تنها، ایمان استوارشان بود که اندکی آنها را امیدوار نگه داشته بود. بدین ترتیب هشت شبانه روز گذشت و تمامی مسیحیان از زن و مرد گرفته تا بزرگ و کوچک به نیایش مشغول بودند. در این هنگام یک فرشته به اسقف روحانی و بسیار پاکی ظاهر گشت و گفت: "ای اسقف! نزد پینهدروزی برو که یک چشمش نابیناست و از او بخواه تا کوهها را به حرکت درآورد، زیرا او قادر به انجام اینکار است".

پیش از هر چیز باید سخنی چند در مورد زندگی این پینهدوز بگوییم. او مردی بسیار شرافتمند بود که هر روز به کلیسا می‌رفت و به نیایش می‌پرداخت، و همواره خوراکش را با فقرا تقسیم می‌کرد. روزی زن زیبائی برای خرید کفش به معازه او آمد. پینهدوز از او خواست تا پایش را به او نشان دهد، تا کفش مناسبی برایش بیابد، و چون آن زن صاحب

پای بسیار زیبایی بود، پینهدوز با ولع خاصی به پاها ییش نگاه کرد، ولی همینکه آن زن از مقاومت خارج شد، او بدون درنگ چوبی برداشت و پس از آنکه تیزش کرد در چشمان خود فرویش کرد و یک چشم خود را کور کرد، چرا که بارها در انجیل خوانده بود: "اگر چشم کسی، بخواهد بهسوی گناه رهبری اش کند، باید آن چشم را از جای درآورد تا به گناه آلوده نشود. پینهدوز با این کارش نشان داد که بمراستی انسان پاک و مقدسی است.

بدین سبب مسیحیان به جستجویش رفتند، اورا یافتنند و خواهششان را با او در میان گذاشتند. پینهدوز، در ابتدا از انجام اینکار سرباز زد، چرا که می‌گفت در خود هیچ برتری نمی‌بیند، تا از سوی خداوند به اینکار برگزیده شود اما پس از اصرار مسیحیان به این کار تن درداد.

روز آزمون فرا رسید، مسیحیان به هنگام سپیده دم برخاسته و برای نیایش به کلیسا رفتند، شمار آنها به ۱۰۰/۰۰۰ نفر می‌رسید. در پایان مراسم، صلیبی را با خود به همراه برداشتند، و به داشتی که در نزدیکی کوه بود، رفتند. خلیفه نیز با بسیاری از سپاهیان خود حضور داشت و چون مطمئن بود که کوهها حرکت نخواهند کرد، برای کشتن مسیحیان آماده شده بود. در این هنگام پینهدوز زانو زد و دست خویش را به سوی آسمان برافراشت و از خداوند درخواست کرد تا کوهها را به حرکت در آورد، و مسیحیان را از مرگ نجات دهد. پس از اتمام نیایش او، کوهها با لرزش فراوان، شروع به حرکت کردند و به یکدیگر نزدیک شدند. خلیفه و سپاهیانش با مشاهده این شگفتی بزرگ، حیرت زده بر جای

خود میخوب شدند ، و بسیاری از آنان بدین مسیح گرویدند !
 خلیفه نیز در نهان بدین مسیح روی آورد ، چه پس از
 مرگ ، صلیبی را که به گردش آویخته بود ، یافتند و او را
 در آرامگاهی جدا از خلیفه‌های دیگر دفن کردند .
 آمیخته‌ای از یانویس و متن کتاب

۴ - Tauris : تاریخ بنای تبریز معلوم نیست ،
 بعضی آن را از زمان ساسانیان گفته‌اند ، و برخی بنای آن را
 به زبیده ، زوجه هارون الرشید ، نسبت داده‌اند . در فتح
 آذربایجان به دست اعراب در حدود ۲۲ هق ظاهرا قریمای
 بیش نبود ، و آبادی و رونق آن بعدها آغاز گردید . در دوره
 سلاجقه ، عراق و اتابکان آذربایجان که در حدود ۵۳۱
 - ۶۲۲ هق در آذربایجان فرمانروایی کردند ، آذربایجان
 و تبریز اهمیت یافت ، و در زمان اتابک قزل ارسلان (وفات
 ۵۸۷ هق) تبریز پایتخت آذربایجان گردید . در دوره
 مظفرالدین از بکار اتابکان آذربایجان ، این سرزمین دستخوش
 تاخت و تاز مغول شد ، و در ۶۱۷ هق مغولان در پیش با روی
 تبریز پدید آمدند ، و مظفرالدین با پرداخت مال فراوان
 دفع شر آنها را کرد ، اما سرانجام در ۶۲۲ هق پایتخت
 وی به دست جلال الدین منکرنی افتاد ، و او ۶ سال در
 تبریز فرمانروایی کرد ، اما در ۶۲۸ هق ناچار آنجا را ترک
 گفت ، و آذربایجان و تبریز به تصرف مغول درآمد . . .

۲۵ - مارکوپولو بـماشـتـبـاه تـبرـیـز رـا جـزو خـاـک عـرـاق
مـی دـانـسـت .

· م ·

26-St. Barsamo

۲۷ - (همان ساوه است) مورخین و
جغرافی نویسان دوره اسلامی اطلاعاتی دربار شهر ناحیه ساوه
که اسم قدیم تر آن ساوج بوده است - آورد هاند . مردم شهر
ساوه سنی شافعی بودند ، و میان آنها و مردم آبادی مجاور ،
یعنی آوه که شیعه اثنی عشری بودند ، همواره جنگ و نزاع
بود . مغولها در ۱۶۴ هـ ق شهر ساوه را غارت کردند ، و
کتابخانه عالی آن را که دارای آلات نجومی نیز بود آتش
زدند . خواجه ظهیر الدین ساوجی در قرن ۸ هـ ق باروی
شهر را مرمت کرد . بعضی از سیاحان اروپایی (از جمله
مارکوپولو) از ساوه نام برده اند . شهر آوه به فاصله کمی
در جنوب ساوه قرار دارد ، و از مراکز قدیمی تشیع بوده
است ..

دایرةالمعارف فارسي

28-Jaspar

29-Melchior

30-Balthasar

۳۱ - Cala Ataperistan : منظور از " قلعه آش پرستان " است .

· م ·

۳۲ - این پیامبر، همان عیسی مسیح (ع) است.

- م -

۳۳ - کندر: رزین چند قسم درخت آفریقایی از نوع بوسولیا که چون آن را در آتش گذارند، بوی خوش میدهد. از ازمنه قدیم در تشریفات دینی بعضی از اقوام به کار می رفته است.

دایرةالمعارف فارسی

۳۴ - سر: درخت‌چهایست از تیره سماقیان و دسته بور سراسمه (Burseracees) که برخی گونه‌های درختی نیز دارد. این درخت متعلق به نواحی کرم کره زمین است و بیشتر در حوالی بحر احمر و هندوستان و ماداگاسکار و سنگال می‌روید. از گونه‌های مختلف گیاه مذکور که به‌سامی مرموکی و مریب‌هودی مشهورند، صمع سقزی (Gomme-resine) بدست می‌آید که در طب مورد استفاده واقع می‌شود.

فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

۳۵ - نکاه کنید بهیادداشت شماره ۲۷.

- م -

۳۶ - Casvin : وجه تسمیه قزوین معلوم نیست. این قول که "قزوین" در اصل "کشوین"، به معنی "مرز محفوظ" بوده است ظاهراً اساسی ندارد. گویند قزوین را شاپور (ساسانی) (بهنا م شاد شاپور برای جلوگیری از تهاجمات دیلمیها

بنا نهاد . موقعیت این شهر از قدیم‌الایام به عنوان حافظ معبّر از طبرستان به سواحل دریای خزر اهمیت داشته است . در دورهٔ فتوحات اسلامی ، براء این عازب آن را محاصره کرد (۲۴ هـ) ، و مردم برای فرار از جزیه اسلام را پذیرفتند . این محل مستحکم ، که در دورهٔ ساسانیان پایگاهی برای جلوگیری از مهاجمین دیلمی بود ، مبداء عملیات بعدی مسلمانان شد . در زمان امویان ، محمد ، پسر حاجج ابن یوسف معروف ، نخستین مسجد جمعه را در آنجا بنا نهاد که به مسجد الثور موسوم شد ، و تا زمان هارون‌الرشید معتبرترین مسجد شهر بود . خلیفه هادی (نامش موسی) شهر تازه‌ای در مقابل شهر قدیم بنا نهاد و آن را مدینة موسی نام نهاد . مبارک ترک ، غلام هادی نیز قلعه یا شهر دیگری در آن حوالی ساخت (۱۷۶ هـ) که به مدینة المبارک ، یا مبارکیه معروف گردید . هارون‌الرشید ، در راه خراسان ، به قزوین آمد ، و از گرفتاری قزوینیان در مقابل تهاجمات دیلمیان و شجاعت آنان در برابر مهاجمین آگاه شد ، و دستور داد تا حصاری برگرد شادشاپور ، مدینة موسی ، و مبارکیه بکشد ، و بنای مسجد جدیدی را آغاز کرد . به سبب مرگ هارون ساختن حصار ناتمام ماند ، تا آنکه در خلافت معترض ، یکی از فرماندهان ترک دستگاه وی به نام موسی ابن‌بغا ، که مأمور جنگ با حسن‌ابدزید علوی شده بود آن را به تمام رسانید (۲۵۴ هـ) . در جنگ‌های اسماعیلیان مخصوصاً " در قرن عم هـ شهر آسیب‌دیده در سال ۵۶۲ هـ قسمتی از حصار شهر به سبب زلزله فرو ریخت . صدرالدین مراغی ، وزیر ارسلانشاه سلجوقی ، حصار را با آجر تجدید بنا کرد . در

اوایل قرن ۷ م هق مغولان شهر را ویران کردند . . .
دایرۃالمعارف فارسی

۳۷ - Kurdistan : ولایت سابق در شمال غرب ایران، که از شمال به آذربایجان، از شرق به همدان، از جنوب به باختران، و از غرب به عراق محدود بود، مرکزش شهر سنديج (بوده است). به سبب واقع شدن بر سر راه ترکیه و عراق دارای موقعیت مهم نظامی بود. این ولایت بهدو قسم تقسیم می شد : ۱ - کردستان صحنه که منقسم بهدو ناحیه، شمالی و جنوبی بود. ناحیه، شمالی، شامل فلاتهای مرتفع سرچشمه، قزن اوزن، از چهل چشمہ شروع می شد، و به کوههای سرحدی (از غرب) و پنجه علی کوه و صحنه کوه (از جنوب) و گروس (از شرق) محدود بود، و ناحیه، جنوبی که سرچشمه سیروان در آن قرار داشت پوشیده از کوهستانهای بلند بود، و از لحاظ داشتن جنگل و مراعت اهمیت داشت. ۲ - گروس.

دایرۃالمعارف فارسی

۳۸ - Lor Luristan : یا سرزمین لرها، ناحیهای در جنوب غربی ایران. در دورهٔ مغول دو اصطلاح لر بزرگ و لر کوچک تقریباً "بر همهٔ سرزمینهایی اطلاق می شد که طوایف لر در آن می زیستند. تا دورهٔ صفویه سرزمینهای لر بزرگ را به نامهای کهگیلویه و بختیاری می نامیدند. از قرن ۱۶ م به بعد لر کوچک به نام لرستان خاص شناخته شد. در قرن ۱۹ م لرستان بهدو ناحیه تقسیم

می شد : پشتکوه و پیشکوه ...

تاریخ : سرزمین هایی که اکنون طوابیف لر در آن زندگی می کنند . از دوره پیش از ورود ایرانیان به این سرزمین مسکون بوده است . این ناحیه ، که فاصله قابل ملاحظه ای با آشور داشته ، اساسا " تحت نفوذ عیلام بوده است شوش ، که در آنجا آثاری از تمدن از هزاره سوم ق م بدست آمده ، درست در مدخل کوهستانهای لر کوچک قرار گرفته است . اصلی ترین آثار فرهنگ محلی بیشتر در قسمتهای جنوب شرقی یافت می شود همانطور که اتابکان لر بزرگ همواره ایزج را به عنوان پایتخت خود محفوظ می داشتند فرمانروایان لرستان نیز ، در ازمنه قدیم ، صرف نظر از هر نوع ارتباطی که با سلاطین شوش داشتند ، تسلط خود را لااقل در دوره کارون حفظ می کردند . آثار مال امیر ، و نوشهای و نقشها بر جسته اصیل بومی (عیلامی ، غیرسامی) آن اهمیت بسیار دارد . اکتشاف جدید یک نقش بر جسته و آجرهای با حروف عیلامی (مربوط به ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م) ، در ناحیه ممسنی ، توسط هرتسفلد از آن جهت قابل توجه است که نفوذ عیلام را در کوههای لرستان نشان می دهد . ناحیه که گلوبیه که بین شوش و فارس قرار گرفته ممکن است همان ناحیه ایزان یا انشان باشد که نیا کان کوروش کبیر از آن برخاسته اند .

قدمت تاریخ دره کارون علیا (شوش ، لردگان ، تپه های سلم ، تور ، و ایرج) به اندازه کافی شناخته نشده است . ساکنین اولیه لرستان کاسیها یا کشوها (نامی که احتمالا " ریشه آن در " کشگان رود " بر جای مانده است) بودند که بین سالهای ۱۷۶۰ و ۱۶۵۰ ق م بر بابل مسلط شدند .

هخامنشیان، به خاطر عبور از راه بابل به اکباتان، به آنان حق عبور می‌دادند. این کوه‌نشینان موقتاً "مقهور اسکندر" کبیر شدند. همچنین محتمل است که لرستان شمالی کما بیش وابسته به سرزمین "الی‌پی" بوده باشد که آشوریان غالباً بدان اشاره کرده‌اند. در درهٔ کرخه چند شهر ساسانی وجود داشته است. بسیاری از بنایهای ساسانی را بومیان آن ناحیه به‌اتابکان لرستان نسبت می‌دهند، حال آنکه اینان جز تعمیر این آثار کار دیگری نکرده‌اند. مجموعهٔ پلهای این ناحیه بسیار جالب است، همچنین است کیفیت جاده‌هایی که هنوز می‌توان آثار آنها را در مسیر علیای رودهای شوش مشاهده کرد. بقایای جاده‌های سنگفرش شده و راههایی که در دل صخره‌ها ساخته شده هنوز در تنگ سولک، و در شمال و غرب مال امید (جادهٔ اتابکان) و در جنوب خاوه (جادهٔ خسرو) به‌چشم می‌خورد.

جغرافی‌نویسان عربی زبان، گرچه راههای میان خوزستان و فارس (ارچان – شیراز و ارجان – سمیرم) و میان خوزستان و اصفهان (راهی که از ایذج شروع می‌شود)، و میان خوزستان و جبال را وصف کرده‌اند، اطلاعاتشان دربارهٔ سرزمین لرستان بسیار اندک است. از میان محله‌ایی که بعدها در لرستان مسکون بوده می‌توان اینها را نام برد: شهر للور (لر)، ۲ فرسخی شمال دزفول، کم محل آن احتمالاً "باید در دشت صحرای لر، نزدیک صالح‌آباد باشد، شهرلاشت (الشتر) که اکنون از بین رفته است و مسلمًا" در دشت الشتر قرار داشت، و شهر شاپور خواست، که راولیننس آن را همان خرم‌آباد فعلی می‌داند. از تلفیق نوشهای

اصطخری و حمدالله مستوفی، و مخصوصاً "مقدسی، ادعای راولینسن (برخلاف لسترینج که شاپور خواست و خرمآباد را دو محل مجزا می‌داند) ظاهراً" تائید می‌شود. حمدالله مستوفی، در قرن ۸ م هق از بروجرد، شاپور خواست، و خرمآباد، به عنوان شهرهای لرکوچک نام می‌برد. خرمآباد از زمان امیر تیمور، یکی از مهمترین مراکز لرکوچک بود، ولی در قرون وسطی هیچکدام از جغرافی‌نویسان عرب از آن نامی نبرده‌اند، و اغلب چنین تصور شده که خرمآباد همان شاپور خواست است... در غرب لرکوچک دو ولایت ماسبدان و مهرجان قدق واقع بودند که سیروان و صمیره از مهمترین شهرهای آنها محسوب می‌شدند. بنابر نوشتهٔ لسترینج شهر ایذج نیز از شهرهای عمدۀ لر بزرگ محسوب می‌شد...

دایرةالمعارف فارسى

۳۹ - تاریخ سیستان: ناحیه‌ایزرنگ (درانگیانا) در قدیم الایام جزء امپراطوری هخامنشی بود، و در کتبه‌های بیستون و تخت جمشید به عنوان یکی از ممالک شرقی داریوش ذکر شد. در حدود ۱۲۸ ق م سکاهای این ناحیه را تصرف کردند، و نام خود را به آن دادند. اردشیر بابکان، موسس سلسله‌ی ساسانی، سکستانه را فتح کرد، ولی در دوره‌ی ساسانی رابطه‌ی سکاهای با دولت ساسانی جنبه‌ی مردمی نداشته است بلکه جنبه‌ی ملتی متعدد با آن دولت داشته، در همین دوره مسیحیت نسطوری در سکستان شیوع یافت. در هنگام فتوحات اسلام، یزدگرد ۲۲۲ پس از هزیمت از کرمان به سیستان گریخت.

مسلمانان در سال ۲۳ هـ فتح سیستان را آغاز کردند زرنج (پایتخت قدیم سیستان) محاصره شد، و سیستانیها به پرداخت خراج گدن نهادند. اما استیلای عرب بر زرنج متزلزل بود. عبدالرحمان ابن سمره (والی سیستان) مجدداً آنجا را گرفت، پس از تعویض وی، با زدر زرنج انقلابی به وقوع پیوست. در دوران خلافت علی (ع) نیز در سیستان همچنان اغتشاش برپا بود. در زمان معاویه، حاکم بصره بار دیگر عبدالرحمان را به سیستان گسیل داشت، و وی سیستان را منقاد ساخت و تا کابل پیش رفت، و زابلستان را نیز که سر به شورش برداشته بود مطیع گردانید. به سبب این پیروزی، خلیفه بار دیگر سیستان را به او سپرد. پس از رفتن عبدالرحمان، شاه کابل مسلمانان را از سرزمین خود بیرون راند، رتبیل نیز زابلستان و رخچ را گرفت، و حتی تا بست پیش رفت، و اگرچه سرانجام از مسلمانان شکست خورد، و با آنان صلح کرد، همواره مزاحم خلفاً و اعراب بود، و پرسش رتبیل نیز از زمان خلافت عبدالملک ابن مروان تا حکومت منصور عباسی به دشمنی با مسلمانان سیستان و زابلستان باقی ماند. در زمان مامون شاه کابل اسلام آورد در دوره‌ی عباسیان، سیستان به معنای اعم شامل زابلستان زمین‌داور، و رخچ نیز گردید، از شهرهای مهمش فراه، جوین، بست، و غزنی را باید نام برد. تنها قسمتی از این دوره که سیستان نقش مهمی در تاریخ داشته است عصر صفاریان بوده، که موسس آن یعقوب لیث خود از مردم سیستان بود پس از صفاریان، سیستان به ترتیب جزء قلمرو و امارت سامانیان و غزنویان بود، ولی "ملوک نیمروز" اغلب از خود مردم

سیستان بودند . نصر II سامانی ابو جعفر احمد صفاری را به حکومت آنجا گماشت (اوایل قرن ۴ م هـ) . پسرش خلف ابن احمد را سلطان محمود غزنوی خلع کرد ، و برادر خود نصرا بن ناصرالدین را بجای او به حکومت سیستان منصوب نمود . در عهد سلجوقيان ، يكى از اعقاب خلف ، بنام طاهر ، از طرف امير سلجوقي حکومت سیستان یافت . بعضی از مورخين اين طاهر را سرسلسله‌ی – ملوک کيانی سیستان دانسته‌اند . سیستان از حمله‌ی مغول آسیب فراوان دید . از تاریخ سیستان بعداز رفتن مغولان تا زمانی که این سرزمین ضمیمه‌ی قلمرو سلاطین آل کرت شد چندان اطلاعی در دست نیست . . .
دایرة المعارف فارسي

– ۴۰ – Istanit : تاریخ . سرزمین اصفهان به علت حاصلخیزی آن و واقع بودنش بین ناحیه‌ی زاگرس و دشت‌های مرکزی ایران ، از قدیم‌الایام مورد توجه و محل تقاطع راهها بوده‌است . در داستانه‌ای بنای شهر را به کیکاووس نسبت داده‌اند . باحتمال قوی ، در ایام باستانی اصفهان جزء مملکت آتشان و در دوره‌ی هخامنشی ، بنام گابایاکی ، محل قصور بیلاقی شاهان بود ، و این نام ظاهرا " در دوره‌ی ساسانیان به‌جی تبدیل شد ، و هنگام حمله‌ی اعراب ، اصفهان از دو شهر جی و یهودیه تشکیل یافته بود . در دوره‌ی خلافت عمر به دست اعراب فتح شد (۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ هـ) . در خلافت معتز ، به سبب شورش مردم آن ، مردم شهر را قتل عام کردند بعد از ۳۵۱ هـ به دست سامانیان افتاد . رکن‌الدوله دیلمی شهر را وسعت داد . محمود غزنوی کمی بیش از مرگش (۴۲۱

هق) شهر را از آل بويه گرفت . ملکشاه سلجوقی به مقامت در اصفهان علاقه‌مند فراوان داشت . در قرن ۶ هق از دست اسماعیلیه آسیب دید . مدتی پایتحت طغل سلجوقی بود . در حمله‌ی مغول ، جلال‌الدین منکری آنرا از ویرانی نجات داد . . .

دایرةالمعارف فارسی

٤١ - Serrazy : تاریخ شیراز : ناحیه‌ی شیراز از قدیم اهمیت داشته است ، و ویرانه‌های تخت جمشید گواه بر این امر می‌باشد . شهر شیراز از عهد ساسانیان سابقه دارد ، ولی شهرت و اعتبارش از دوره‌ی بعد از اسلام است در اوخر خلافت عمر ، ابوموسی اشعری و عثمان ابن ابی العاص آن را فتح کردند . محمدابن قاسم ابن محمد ، از بستگان حاج ، در عهد خلافت ولید ابن عبدالملک شهر را از نو ساخت (۶۴ هق) ، و به غالب روایات ۷۴ هق) . صمام‌الدوله‌ی دیلمی یا سلطان‌الدوله‌ی دیلمی باروئی با ۱۲ دروازه برگرد آن برآورد . محمود شاه اینجو در اواسط قرن ۸ هق این بارو را مرمت کرد . . .

دایرةالمعارف فارسی

٤٢ - Soncara : شبانکاره یا شوانکاره : ناحیه‌ای تاریخی از ولایت فارس که بنام طایفه‌ای که از کردن ساکن در آنجا بدین نام خوانده شده است . این ولایت بین فارس و کرمان و خلیج‌فارس ، و مرکزش شهر ایگ یا ایچ بوده است ، و نواحی زرکان ، تارم ، اصطهبانات ، نیریز ، خیره ، پرگ ، کرم ، رونیز ، لار ، و دارابجرد جزء آن ولایت

بوده‌اند.

کردان شبانکاره در اواخر قرن ۵ م و اوایل قرن ۶ م هق شامل پنج شعبه‌ی مهم بوده‌اند، اسماعیلیان، رامانیان کرزوبیان، مسعودیان، و شکانیان. این اکراد سلسله‌ی نسب خود را بهاردشیر بابکان پادشاه ساسانی و منوچهر پادشاه افسانه‌ای پیشدادی می‌رسانیده‌اند، و در دوره‌ی بعد از اسلام از اواخر عهد آل بویه کسب قدرت کردند، و روسای آنها بعضی ولایات فارس را یک چند بدست آوردند. مشهورترین امرای شبانکاره، فضلویه‌ی رامانی یا فضلویه این حسنیه، در نزد امرای دیالمه‌ی فارس عنوان سپهسالار یافت، و چندی بعد فولادستون را بگرفت، و بر فارس مستولی گشت (۴۴۸ هق)، و جشناباد یا گشناباد (بین نیریز، داراب، و فسا) را پایتخت کرد...

دایرةالمعارف فارسي

٤٣ - Tunocain : شهرهایی بوده‌اند، در خراسان و نزدیک درخت تنها.

۰ م -

٤٤ - Yasdi : شهر یزد، مرکز شهرستان یزد، یکی از شهرهای تاریخی کشور است...
فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

45 - Yasdi

٤٦ - Kerman : نام باستانی آن به زبان یونانی)

کارمانا (بوده است) . مرکز استان هشتم (کرمان) ، و شهرستان کرمان (است) . در محل تلاقی ۳ درجه، در ارتفاعات زیاد، شمال رشته کوه جوپار قرار دارد . کویر لوت در شمال و شرق آن ممتد است . دارای کارخانه‌های ریسندگی، بافندگی، و کارگاههای قالی‌بافی است . قالیهای آن شهرت جهانی دارد، و از صادرات مهم آن به شمار می‌رود . راههای شوسه آن را به رفسنجان، یزد، اصفهان، سیرجان، بندر عباس، بم، و زاهدان مرتبط می‌سازد .

کرمان از شهرهای قدیمی و تاریخی است . نام سابق آن بردسیر یا گواشیر – ماخوذ از بهادرشیر نام شهری که اردشیر ساسانی بنا نهاده بود . در گذشته آبادتر، و دارای باروی محکم، و ۴ دروازه بود، و یکی از آنها به عنوان دروازه‌ی سلطانی مشهور بود . آثار باستانی فراوان دارد، از جمله گنبد جبلیه، مسجد جامع کرمان، مسجد گنجعلی خان، کاروانسرای گنجعلی خان، حمام گنجعلی خان، میدان گنجعلی خانی، مقبره‌ی اتابک، متعلق به نیمه‌ی دوم قرن ۶ م هـ، مسجد پامنار، از قرن ۶ م هـ (کتبهای تاریخ بنای آن را ۷۹۳ هـ نشان میدهد)، گنبد سبز، امامزاده شاه حسین، از دوره‌ی صفویه، مدرسه‌ی ابراهیم خان (ظهیرالدوله) حاکم کرمان، بمتاریخ ۱۲۳۲ هـ، گنبد مشتاقیه، از دوره‌ی قاجار، حمام و بازار ابراهیم خان (ظهیرالدوله)، از قرن ۱۳ هـ، مسجد حاج علی آقا (چهلستون)، از دوره‌ی قاجار . در زمان فتح ایران به دست اعراب خسارت فراوانی دید، و همچنین در دوره‌های بعد، هر چند گاه مورد هجوم واقع شد، و صدها و خرابی دید . بیشتر از

همه در کشمکش‌های زندیه، و قاجاریه صدمه دید، و ساکنین آن به دست آقا محمدخان قاجار مورد قتل و شهر موردن تاراج قرار گرفت.

ایالت تاریخی: جنوب غربی ایالت تاریخی و سابق ایران، در ج غ کویر لوت. جغرافیانویسان قدیم این ایالت را به ۵ کوره تقسیم می‌کردند: کرمان، سیرجان، جیرفت، بم، و نرماشیر. این ایالت از جنوب به دریا می‌رسید، ولی دسترسی چندانی به آن نداشت، تنها بندر مهم این ناحیه، در هرمز بود که زمانی جزء فارس و زمانی ضمیمه‌ی کرمان بوده است. فرمانروایان کرمان چندی تسلط خود را بر سواحل مقابل آن، بحر عمان، نیز گستردند. کرمان بر سر شاهراه‌های فارس و سیستان و خراسان و هندوستان قرار داشت. در گذشته قسمتهای کویری کرمان کمتر از حالا بوده و حتی، بنابر نوشته‌های جغرافیانویسان قدیم، حوالی جیرفت جنگل بوده است.

تاریخ: در کتیبه‌ی بیستون نام این ایالت به صورت یوتیه آمده است، و در دوره‌ی ساسانیان فرمانروای کرمان نام "شاه" داشت، چنانکه بهرام، پیش از جلوس، کرمان - شاه نامیده می‌شد. پیش از ظهور اسلام، دستهای از اعراب به‌این ایالت مهاجرت کرده بودند. کرسی آن در سلطنت ساسانیان شیرجان شهر (سیرجان) بود. در ۲۹ هق بزدگرد

در مقابل حمله‌ی اعراب به کرمان، که مردم آن هنوز به‌موی وفادار بودند، گریخت و توانست از آنجا به خراسان فرار کند. پس از آنکه کرمان به‌متصرف مسلمانان درآمد، بسیاری از مردم آن به سیستان و خراسان یا به کوهها گریختند و همچنان

بر دین زردشت باقی ماندند. ساکنان کوهستانها نزدیک به ۳ قرن استقلال خود را حفظ کردند. چون کرمان از مرکز خلافت بسیار دور بود، پناهگاه خوارج شد، و مرکز اینان بیشتر درجیرفت بود. از سال ۱۰۲ هـ تسلط بنی‌امیه بر کرمان بیشترشد، و از همین جا بود که آخرین لشکریان ایشان برای روبهرو شدن با حمله‌ی طرفداران بنی عباس، به فرماندهی قحطبة ابن‌شیبیب، عازم شد. در زمان نخستین خلفای عباسی حوادث مهمی در کرمان رخ نداد، در این دوره کرمان در معرض حمله‌ی زطها قرار گرفت، ولی معتصم عباسی آنان را بیرون راند. پس از آن ایالت کرمان معروض نهضتها‌ی ایرانی شد، که ازانها سلسله‌هایی برخاست. نخستین سلسله صفاریان بود، یعقوب لیث در ۲۵۳ هـ کرمان را از محمدابن طاهر گرفت، و مقاومت کوه نشینان اطراف جیرفت را درهم شکست. حکومت یعقوب و برادرش عمرولیث اثر نیکی در کرمان داشت، ولی مدت آن کوتاه بود، و با مرگ (۲۸۹ هـ) عمرولیث دوباره تسلط عباسیان یا هرجومرج در آن رواج یافت. در ۳۱۵ هـ ابوعلی ابن الیاس از جانب سامانیان بر کرمان حکومت داشت، و با آل بویه در افتاد، ولی به علت درگیری با پسرش الیسع او و خاندانش ضعیف شدند، و کرمان به تصرف آل بویه درآمد (۳۵۷ هـ). بعداً "بر سر تسلط بر کرمان میان خاندان آل بویه اختلاف افتاد، و پس از آن باز دوره‌ی هرج و مرج شروع شد، و غزنویان بر کرمان مسلط شدند (۴۲۶ هـ). حکومت (۴۲۳ - ۵۸۳ هـ) سلاجقه‌ی کرمان دوره‌ی آسایش برای این ایالت بود. در سلطنت (۴۹۵ - ۵۳۷ هـ)

اسلانشاه ، که فارس را نیز در تصرف داشت ، و نیز در زمامداری (۵۳۷ - ۵۵۰ هق) پسرش محمدابن ارسلانشاه کرمان رونق یافت . در اوخر ایام سلاجقهی کرمان باز کار این ایالت نابسامان شد ، و ویرانی آن با حملهی غزهاشدت یافت . در ۵۸۱ هق ملک دینار از سران غز بر کرمان مسلط شد ، و کردان شبانکاره بار دیگر سر برافراشتند ، و بر دیگر را مسخر کردند (۵۹۷ هق) . در ۶۰۰ هق سعد زنگی بر کرمان مسلط شد ، و در ۶۰۷ هق خوارزمشاھیان بر آن دست یافتند . سپس برآق حاجب آن را گرفت (۶۱۹ هق) ، و با تدبیر ماھرانهای کرمان را از گزنه مغولان در امان داشت . وی از جانب خلیفه لقب قتلغ سلطان گرفت و سلسلهی قتلغ خانیان (قراختائیان کرمان) را تاسیس کرد . در ۷۴۱ هق مبارزالدین محمد کرمان را تسخیر کرد . کمی پس از آن کرمان عرصهی منازعهی افراد خاندان آل مظفر شد ، و عاقبت سلسله‌منزبور به دست تیمورگورگانی از میان رفت (۷۹۵ هق) .

47-Ondanique

Hormos - ۴۸ : مقصود نگارنده از "هومز" ، بندر هرمز نیست ، بلکه ناحیه‌ای است که در منطقهٔ میناب واقع شده است .

· م ·

49-Ruomedan Ahomet

Cobinan - ۵۰ : کوهبنان یا کوبنان ، دهستانی (است در) بخش راور ، شهرستان کرمان ، استان هشتم ،

دارای ۵۲ آبادی . کوهستانی و سردسیر است . بیشتر آبادیهای آن در دره‌ها واقع شده‌اند . راه فرعی اتومبیل رو زرند به راوراز و سطآن می‌گذرد . در زمان مقدسی شهر کوچکی بود که دو دروازه داشت ، و حومه‌ای که در آن حمامها و کاروانسراها بود ، و مسجد شهر دریکی از این دروازها ، در با غی که تا پای کوههای مجاور ممتد بود ، قرار داشت . بنا به قول یاقوت ، به محاکمه داشتن توتیا مشهور بود ، و از آنجا توتیا به تمام کشورها صادر می‌شد . مارکوپولو از آن دیدن کرده بود

دایرةالمعارف فارسی

51-Tonocain

52-Sapurgan

۵۳ - Balear : دهکده‌ای در شمال افغانستان حالیه ، که در ایام باستانی و در قرون وسطی شهری مهم و مرکز ناحیه‌ی بلخ (مطابق باکتریا) و بر رود بلخ که اکنون خشک است واقع بود . در زمانهای پیش از اسلام ، بلخ از مراکز دین بودائی و محل معبد معروف نوبهار بود ، و در دین زردشتی نیز اهمیت داشت . اولین حمله‌ی مسلمانان به بلخ در ۳۲ هـ بسرکردگی احنف ابن قیس بود . در ۴۳ هـ دگرباره‌هتصرف مسلمانان درآمد ، ولی در زمان قتبیه‌ای مسلم (فت ۹۶ هـ) بود که کاملاً " مقهور آنان شد . در ۱۱۸ هـ ، اسد ابن عبد الله قسری کرسی خراسان را از مردم بلخ منتقل کرد ، و این شهر رونق یافت ، و در دوره‌ی عباسیان ، که حکام خراسان عمل " استقلال داشتند ، بر رونقش افزود ،

در ۲۵۶ هق بهتصرف یعقوب لیث صفاری درآمد ، در ۲۸۷ هق عمرولیث صفاری نزدیک بلخ مغلوب اسماعیل ابن احمد سامانی شد ، و بهقتل رسید ، و بلخ تحت حکومت سامانی درآمد . در سلطنت محمود غزنوی ، ایلک خان مدت کوتاهی آن را تصرف کرد (۳۹۷) ، ولی محمود دوباره آن را باز گرفت ، در ۴۵۱ هق سلجوقیان تصرفش کردند ، در پیاپیان سلطنت سلطان سنجر به دست ترکهای غز افتاد ، و در ۵۵۰ هق بدست آنان ویران شد . با آنکه بلخ تسليم چنگیزخان شد (۶۱۷ هق) ، مغولان آنرا ویران و مردمش را مقتول کردند .

در دوره‌ی تیموریان تا حدی شکوه گذشته را بازیافت ، ولی پس از بنای مزار شریف در ۲۰ کیلومتری ش بلخ ، بلخ رو به انحطاط گذاشت .

دایرةالمعارف فارسى

54-Taican

55-Casem

۵۶ - Badashan : بدخشان یا بدخشان ، ناحیه‌ای کوهستانی واقع بر ساحل چپ مسیر علیای آمودریا (و به عبارت اصح ، رود پنج که منبع اصلی آمودریا است) . لعل بدخشی در قرون وسطی در سراسر عالم اسلام شهرت داشت ، ولی معادن آن در شغنان بر ساحل راست آمودریا و در خارج بدخشان به معنی اخص بود ، اما در ادوار تاریخی هر دو ناحیه تحت حکومت یک فرمانروا بود . رود کوکجه یا خرناب ، از ریزابههای آمودریا ، بدخشان را آبیاری می‌کند ،

و دره‌ی کوکچه و ریزابه‌های آن همواره در حیات اقتصادی این ناحیه نقش عمده‌ای داشته‌اند. سنگ لاجورد معروف بدخشان از معادن واقع بر مسیر علیای کوکچه استخراج می‌شده است. امروزه دادوستد این سنگ‌های گرانبها در انحصار دولت افغانستان است، و فقط به‌هند صادر می‌شود. بعلاوه بدخشان معادن آهن و مس نیز دارد.

نام بدخشان نخست در مآخذ چینی مربوط به قرون ۷ م و ۸ م ب م می‌آید، که در آنها ناحیه‌ی بدخشان جزء طخارستان به‌شمار آمده است. از تاریخ استیلای اعراب بر این سرزمین و ورود اسلام بدانجا اطلاع دقیقی نداریم. در قرن ۵ م هق ناصرخسرو مذهب اسماعیلی را بدانجا وارد کرد و در تبلیغ آن کوشید. تاثیر تعالیم او هنوز در بدخشان باقیست، و قبر اوی بر مسیر علیای کوکچه دیده می‌شود. در نیمه‌ی دوم قرن ۶ م هق، طخارستان تحت حکومت شاخه‌ای از سلسله‌ی غوریان درآمد، و دولت آنها در اوایل قرن ۷ م هق به‌دست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گردید. بدخشان از حمله‌ی مغول آسیبی ندید.

دایرةالمعارف فارسی

57-Pashai

۵۸ - Keshimur : قرائنى هست حاكى از اين که در ۲۵۰ ق م کشمیر جزء قلمرو آشوكا بود، وی مبلغین بودائی بدانجا فرستاد. بعدها کشمیر شاهان هندی داشت. در خلافت (۱۳۶ - ۱۵۸ هق) منصور، هشام ابن عمرو، حاکم سند، کشمیر را فتح کرد، ولی ظاهراً "این فتح موقت

بود ، و پس از آن نیز چند قرن کشمیر تحت سلطنت شاهان هندی قرار داشت . از قرن ۸ م هق به بعد چند تن پادشاه مسلمان بر کشمیر فرمانروائی داشتند ، که معروفترین آنها زین العابدین است ، که در ۸۲۰ – ۸۲۲ هق سلطنت کرد ، و دوره‌ی پادشاهی او عصر طلائی تاریخ کشمیر محسوب است . در اواخر قرن ۱۰ م هق ، کشمیر جزء قلمرو اکبر شاه شد (۱۵۸۶) ، و این ناحیه مدت‌ها جزء امپراطوری مغول هند بود . جهانگیر به کشمیر رغبت تمام داشت ، و به خاطر زوجه‌ی ایرانیش ، نورجهان ، درخت چنار را از ایران به کشمیر برد ، و کشت آن را معمول ساخت . در اواخر عهد امپراطوران مغول ، وضع رو به بیسامانی نهاد ، و اگرچه نادرشاه افشار نتوانست دره‌ی کشمیر را بگیرد ، مهاجمات وی سبب هرجومرج شد . دایرةالمعارف فارسی

59-None

۶۰ - Cascar : شهری است در غرب ایالت سینکیانگ ، چین ، بر رود کاسغر (از ریزابه‌های تاریم) . مرکز مهمترین بخش تجاری سینکیانگ ، و منتهای غربی جاده‌ی اصلی ایالت می‌باشد ، و مرکز دادوستد کاروانی با هند ، افغانستان و شوروی است . راه کاسغر به سمرقند (وازانجا به شرق وسطی) از طریق گردنه‌ای کوهستانی است . ساکنین آن غالباً "ازنژاد" اویغورند .

کاسغر نخستین بار در دوره‌ی سلسله‌ی هان (۲۰۶ هق - ۲۲۱ م) تحت حکومت چینی‌ها درآمد . رومیان در قرن ۶ م با آن دادوستد داشتند ، در ۷۵۰

—، کاشفر تحت استیلای ترکان اویغور و از مراکز آیین مانوی بود. تاریخ ورود اسلام به کاشفر محقق نیست. در عصر حکومت ایلکخانیان، کاشفر از جنبه‌ی سیاسی، و شاید از جنبه‌ی فرهنگی مهمترین شهر ترکستان چین بود. در ۱۲۱۹ چنگیزخان ناحیه‌ی کاشفر را به قلمرو خود ملحق کرد مارکوپولو در ۱۲۷۵ از کاشفر دیدار کرده... .

دایرةالمعارف فارسي

—۶۱ : سمرقند قدیمی‌ترین شهر آسیای مرکزی است. این شهر در محل شهر افراسیاب (از هزاره ۳ م یا ۴ م ق م) بنا شده است. اول بار ذکر آن در مآخذ یونانی قرن ۴ م ق م — بنام ماراکاندا و به عنوان پایتخت سعد — آمده است. در ۳۲۹ ق م، که اسکندر مقدونی آن را فتح کرد، شهری بزرگ و پر رونق و بر جاده‌ی ابریشم واقع بود. پس از آن محل تلاقي فرهنگهای غربی و چینی گردید. در زمان جانشیان اسکندر (دیاد و خوی)، جزء ولایت باکتریا بود، و در زمان آنتیوخوس ، که باکتریا استقلال یافت، از دست سلوکیان خارج شد. نخستین کارخانه‌ی کاغذ‌سازی در خارج چین در ۷۵۱ ب م در اینجا تأسیس گردید.

در ۹۱ هق خراجگزار قتبیه ابن مسلم، والی خراسان، گردید، در اوایل قرن ۳ م هق جزء قلمرو سامانیان شد، و در دوره‌ی سلطنت این سلسله رونق و شکوه بسیار داشت. پس از انقراض سامانیان، از دست قراخانیان، سلجوقیان، قراختائیان، و خوارزمشاهیان گذشت، در حمله‌ی چنگیزخان

تسلیم شد (۶۱۷ هـ) و دستخوش تاراج گردید، و از آن پس تا ۱/۵ قرن در تیرگی گذرانید.

دایرۀ المعارف فارسی

62-Caidou

63-Sigatay

64-John the Baptist

۶۵ - شهری در جنوب غربی ایالت سین Yarcan کیانگ در چین . . .

فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

66-Goiter

۶۶ - Cotan : بر جاده‌ی ابریشم قرار داشت، و بزرگترین و مهمترین پایگاه آذوقه‌گیری حاشیه‌ی جنوبی بیابان ناکلاماکان بود. صنعت ابریشم در آن هنوز رواج دارد، محصولات دیگرش غلات، پنبه، و میوه است. حالیه زبان سکنه از انواع ترکی است، اما مردم آن اصلاً "ایرانی بوده‌اند".

در مآخذ چینی مربوط به قرن ۲ م ب م بنام پوتین از ختن نام برده شده است، و هنوز هم این نام به ویرانه‌های شهر پیش از اسلام، واقع در ۸ کیلومتری غ شهر کنونی، اطلاق می‌شود. بعدها نامش هوتن ضبط شد. نام هندی آن، کوستنه یا کوستنکه (- پستان زمین) است. ظاهراً در اوایل دوره‌ی مسیحی مردم ختن به مذهب بودائی گرویدند. ختنیها به زبانهای سانسکریت و پراکریت آشنائی

داشتند.

اسلام در اواخر قرن ۴ م یا اوایل قرن ۵ م هق در ختن رواج یافت. بعدها ختن و کاشغر تحت استیلای ایلک خانیان و قراختائیان قرار گرفت. در قرن ۱۳ م ب م، بقول مارکوپولو، تحت فرمان امپراتور چین بود. بعدها همواره در سرنوشت کاشغر سهیم و دستخوش تغییرات سیاسی متعدد بود، از ۱۸۷۸ به چین تعلق داشته است. فرهنگ بودائی از طریق ختن از هند به چین وارد شد. قسمتی از آثار ختنی، که از میان شن و سنگریزه و معابد ترکستان چین کشف شده است به چاپ رسیده.

دایرةالمعارف فارسی

68-Pein

69-Charchan

۷۰ - Lop : شهری بوده در مرز صحرای گوبی، نام امروزیش قارقیلیق است.

• ۶ -

۷۱ - Tangut : ناحیه‌ای بوده است پهناور که امروزه با ایالات کانسو تطابق می‌کند.

• ۷ -

72-Sachiu

۷۳ - Astrologer : بهگروهی از ستاره‌شناسان گفته می‌شود، که قادر به شناخت خصوصیات اخلاقی و آینده

نگری، از روی حرکات سیارات و ستارگان هستند. در روزگاران نخستین، اخترشناسی (Astrology) و ستاره‌شناسی (Astronomy) جزو یک رشته از علم بودند، اما در زمان حاضر چنان گسیختگی بین آنان پدید آمده، که بسیاری از ستاره‌شناسان، اخترشناسی را جزو دانش نمی‌دانند. قضاوت در مورد درستی و یا نادرستی این رشته، خود مبحثی بسیار درازگفتار است، که در این اندک صفحه نمی‌گنجد.

۰۴-

Camul : شهر و ایالتی که نام امروزیش هامی است و در سوی خاور ترکستان چین واقع شده است.

۰۵-

Mangu Kaan : نوه چنگیز و برادر قوبیلای

قاآن.

۰۶-

76-Chingintala

77-Sukchur

78-Campichu

79-Etzina

80-Caracoron

81-Chorcha

82-Bargo

83-Unc Can

۸۴ - Chinghis : چنگیزخان، لقب تموجین، ۲۰ ذیقده‌ی ۵۴۹ - ۶۲۴ هـ، فاتح معروف و مؤسس دولت مغول، وی در ۱۳ سالگی بجای پدرش یسوکای بهادر ریاست قبیله‌ی قیات از قبایل مغول را یافت. چند سالی به دفع مدعیان خویش پرداخت، و در قهر و قمع آنها صلابت و شدت تمام از خود نشان داد. پس از آن، طوایف و قبایل مجاور را مطیع و منقاد ساخت، و بعد از غلبه بر دولت قرائیت و نایمان در مجلس عالی معروف به قوریلتای، از جانب کاهن اعظم مغول لقب چنگیزخان (- خان اعظم و خان خانان) یافت (۶۰۲ هـ). پس از آن، طوایف قرقیز را مطیع کرد (۶۰۳)، و دولت تاتاری اویغور را منقرض نمود، و در ضمن کوچلوک (یا کوشلوک) را برانداخته ختن و کاشغر را بگرفت، و با سلطان محمد خوارزمشاه مجاور شد، و در صدد ایجاد روابط دوستانه با او برآمد، و محمود یلواج را نزد او به سفارت فرستاد.

چندی بعد، قبل ۴۵۰ تن بازرگان مغول بدست غاییر خان و با مر سلطان محمد در شهر اترار، و امتناع سلطان از تسليم غاییرخان باو، چنگیز را ودادشت که با نهایت خشم و بهقصد انتقام، با تمام پسران و کسان و لشکریان خویش، به مملکت خوارزمشاه حمله کند، و ضعف و وحشت و فرار خوارزمشاه لشکر او را گستاخ کرده بخيال ادامه‌ی هجوم و فکر جهانگشائی ودادشت. بدین‌گونه چنگیز آهنگ بلاد خوارزمشاه کرد (۶۱۵ هـ)، و در طی چند سال، قسمت عمده‌ی بلاد خوارزم و خراسان و عراق را فتح، و نفوس آن بلاد را قتل عام نمود، و اکثر شهرهای معمور و آبادی

مانند اتار، جرجانیه (گرگانچ خوارزم)، خجند، بناکت، بخارا، سمرقند، ترمذ، بلخ، مرو، هرات، نیشابور، ری، غزنی، وغیره را تسخیر و اغلب آنها را غارت کرد، و بعضی را با خاک یکسان نموده آب در آنها بست و یا آتش زد، و غالب مردم بیگناه آنها را عرضه‌ی تیغ نمود، و یا به بندگی گرفت، و در غالب این مهاجمات وحشیانه، آثار تمدن و معرفت بکلی زایل و ضایع می‌شد، و سلطان محمد خوارزم شاه و غالب سرداران او از پیش این "بلیه‌ی آسماňی" گریختند، و بسیاری از مردم از بلاد و مساکن خویش متواری و آوارده شدند. مقاومت سلطان جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد، نیز جز آنکه چنگیز ولشکریانش را در دنبال خود از شهری به شهر دیگر بکشاند، و هر دفعه شهر دیگری را عرضه‌ی قتل و غارت نماید، نتیجه‌ای نداشت. خلاصه، چنگیز بعد از چهارسال مهاجمات خونین مستمر در سنی ۶۱۹ هـ ق آهنگ مراجعت به مغولستان نمود، و در ۶۲۱ بدانجا رسید و چند سال بعد در آنجا وفات یافت، و بعد از وی، بعوجب وصیت خود او، پسر سومش اوگتای از طرف مجلس قوریلتای به مقام "فآآنی" و جانشینی انتخاب شد، و ممالک او بین فرزندانش تقسیم شد.

چنگیزخان زنان بسیار داشت، و گویند تعداد آنها از ۵۰۰ متجاوز بود. چهار فرزند او که از بین دیگر فرزندان ممتاز و محترم بودند عبارت بودند از جوجی خان، جفتای اوگتای قآآن، و تولی خان. چنگیزخان به قساوت و شدت و بطش و شجاعت موصوف بود. خرابیهایی که او در بلاد معمور مشرق ببار آورد، قطعاً به مراتب از آنچه به آتیلا،

فاتح اروپا ، نسبت داده‌اند سخت‌تر و فزونتر بوده است .
 معهدا ، قوت نفس و حلم و اغماض این فاتح کافر و وحشی
 از تیمور لنگ مسلمان متمدن به مراتب بیشتر بوده است ، و
 او ، با همی قساوت که داشت ، هرگز خیال ایجاد آن کله
 مناره‌های وحشتناکی که تیمور لنگ ساخت به مخاطرش نگذشت ..
 دایرةالمعارف فارسی

85-Caaju

٨٦ - Altai : آلتای یا آلتائی ، سلسله جبال عظیمی
 به طول حدود ۱۶۰۰ کیلومتر مربع بین مغولستان غربی و
 ولایت سینکیانگ ، و بین جمهوری متعدد شوروی سوسیالیستی
 روسی و جمهوری شوروی سوسیالیستی فراقصستان . بلندترین
 قله آن ، بلو خا (به ارتفاع ۴۶۲۰ متر) ، در مغولستان است . . .
 دایرةالمعارف فارسی

87-Cuy Kaan

88-Batuy Kaan

89-Alaçou Kaan

90-Mongou Kaan

91-Cublay Kaan

٩٢ - ترتیب راستین آنان ، چنین است : ۱ - چنگیز
 - اوکلای - ۳ - مانگو - ۴ - مانگو - ۵ - قوبیلای - باتو ،
 خان قبچاق ، جزو خانان والامقام نبوده است .

پانویس کتاب

- 93-Natigay
- 94-Tuc
- 95-Toman
- 96-Guz
- 97-Bargu
- 98-Mescript
- 99-Eurguiul
- 100-Sinju
- 101-Egrigaia
- 102-Calachan
- 103-Tenduc
- 104-George
- 105-Argons
- 106-Gog & Magog
- 107-Ung & Mungul
- 108-Cathay
- 109-Ydifu
- 110-Chagannor
- 111-Chandu
- 112-Horiad

كتاب دوم

۱ - خان . امپراتوري ، پايتختش

۲ - سفر به باخترو
جنوب باختر ختا

۳ - سفر به جنوب ، در میان
ایالات خاور ختا و مانزی

۱ - خان، امپراتوری و پایتخت

در این کتاب برآنم، که به شرح کارهای مهم و شکرف خان بزرگ، بپردازم که نامش قوبیلای قآن^۳ است. خان، واژه‌ای است که مفهومش لرد لردها یا سرور سروران است، و نامی است که به راستی شایسته؛ قوبیلای قآن می‌باشد زیرا که شمار افراد، سرزمینها و دارائیش بیش از دیگر کسانی است که از زمان آفرینش حضرت آدم تاکنون، زاده شده‌اند. و تمام آنچه را که تاکنون برایتان بازگو کرده‌ام، در این کتاب، با شرح بیشتری بیان خواهم کرد، تا بر همه نمایان شود که او اکنون بزرگترین حاکم جهان است - و اینکه چرا و چگونه چنین شد.

در مورد شورش نایان^۴، که دایی قوبیلای قآن بزرگ بود. قوبیلای قآن یکی از جانشینان به حق چنگیزخان (نخستین

امپراتور تاتارها) بوده، و همانگونه که گفتم، ششمین خان تاتارها است. او در سال ۱۲۵۶ میلادی به سلطنت رسید، و این انتخاب هم، به سبب توانایی، شایستگی و رشادتش بود. برادرش نیز مردی شایسته، آگاه و آزادمنش بود و بهمین خاطر از سوی خانواده‌اش پشتیبانی می‌شد.

اینک، یعنی در سال ۱۲۹۸ میلادی، او مدت چهل و دو سال است که حکمرانی می‌کند، و سنه نیز، هشتاد و پنج سال می‌باشد. پس، او به هنگام گزینش برای سلطنت، چهل و سه سال داشته است. پیش از آن زمان نیز در جنگهای بسیاری شرکت جسته بود و از خود رشادت و شهامت بسیار نشان داده بود. اما از آن پس، دیگر خود به جنگ نرفت و فرماندهی را به پسران و سرداران خود واگذاشت. به جز یکبار، و آن هم به‌این دلیل که یکی از خویشان و حکمرانان، به نام نایان، که صاحب زمینهای پهناوری بود، به‌این اندیشه افتاد که با سپاهی مشتمل بر سیصد هزار سرباز، به قوبیلای قاآن هجوم برد، و امپراتوری را از آن خویش سازد. نایان، در آن هنگام سی ساله بود، و خواست تا با نیروی بیشتری وارد نبرد شود و بهمین سبب فرستادگانی برای برادرزادهٔ قوبیلای قاآن، قایدو، فرستاد، که او هم یکی از حکمرانان مقتدر بود، و از او درخواست کرد که به‌کمک‌پشتاید. قایدو هم، با اینکه برادرزادهٔ خان بزرگ بود، با کمال خوشنودی همکاری با او را پذیرا شد و پیامی با این مضمون برای نایان فرستاد، که او هم برای جنگ با خان بزرگ آمده است، و تمامی نیرویش را برای این کار گردآوری خواهد کرد و گفت که نایان نیز چنین کند، تا هر دو، از دو سو به قوبیلای قاآن هجوم برسند.

خان چگونه علیه نایان اقدام کرد

هنگامیکه خان از نقشه آن دو آگاه شد، دستور داد تا تمام گردندها و معابر را مسدود کنند، و در مدت ده تا دوازده روز سپاهی گردآوری کنند که شمارشان بالغ بر $۳۶۰/۰۰۰$ سواره نظام و $۱۰۰/۰۰۰$ پیاده نظام بود، که این یقیناً نیروی اندکی بود، اما اگر می خواست لشکریان ایالات مختلف را گردآوری کند، نایان و کایدو، از این کار آگاه می شدند و آنها را شکست می دادند. در حقیقت تمامی $۳۶۰/۰۰۰$ سواره نظام او، از قوش بازان و جلادان تشکیل شده بود.

خان بزرگ پس از اینکه سپاهیانش را به این شکل جمع آوری کرد، به اخترشناسی دستور داد تا نتیجه این جنگ را بازگو کنند، تا دشمنانش را بهتر بشناسد. آنها نیز پس از مشاهداتشان گفتند که در این جنگ سپاهیان قوبیلای قآن به پیروزی بزرگی دست خواهند یافت.

پس او هنگامی که سپاهش را گردآورد، بیست روز به پیش راند تا به مکانی که نایان با لشکریانش توقف کرده بودند، رسیدند. شمار اسپهای سپاه نایان، به $۴۰۰/۰۰۰$ می رسید. در اینجا بود که سپاهیان قوبیلای قآن چنان سریع و با قدرت به آنها هجوم برداشتند که لشکریان نایان متوجه نشدند که چه بررسشان آمده است. زیرا که خان دستور داده بود از همه سو به آنها هجوم برند. نایان نیز از تزدیک شدن آنها آگاه نشده بود، و کاملاً "غافلگیر" شد، لازم به مذکور است که هنگام حمله سپاهیان قوبیلای قآن، او در بستر خواب بود.

نبرد بین خان بزرگ و نایان بهنگام سپیدهدم، سپاهیان قوبیلای قاآن گردآگرد تپه‌ای را که لشکریان نایان در آن چادر زده بودند، فرا گرفتند، و این کار را در چنان خفایی انجام دادند، که هیچیک از آنان متوجه نزدیک شدنیان نشدند. فرمانده، کل نیز با همسرش در خواب بود، و هنگامی که از خواب برخاست، کوشید تا سپاهش را مرتب کند.

قوبیلای قاآن بر تخت روان عظیمی که چهارفیل آن را می‌کشیدند، نشسته بود. داخل تخت افزون بر قوبیلای، شمار زیادی از تیراندازان ماهر نشسته بودند. بر فراز آن تخت نیز، پرچم سلطنتی، کروی آن شکل ماه و خورشید را کشیده بودند، قرار داشت. سپاه خان از سی لشکر سوارمنظام تشکیل یافته بود، که هریک از این لشکرها شامل ده هزار سوار مسلح بهتیر و کمان بودند. پیشاپیش هر لشکر سوار پانصد نفر پیاده نظام، مسلح به شمشیر و نیزه قرار داشتند. بدین‌گونه صفوی جنگی آراسته شد و شیبورها به صدا درآمد و سپاهیان شروع به خواندن سرود کردند. صدایی که از این کارها حاصل می‌شد، به قدری بلند بود که باعث تضعیف روحیهٔ حریف می‌شد. سپس با دستور خان بزرگ سپاهیان به محمله پرداختند و جنگ بسیار بزرگی در گرفت. از همه سوتیر افکنده می‌شد و تعداد بسیاری کشته می‌شدند، و هنگامیکه تیرها پایل یافت، دو طرف به جنگ تن به تن پرداختند. از اجساد، تپه‌هایی آنچنان بلند ساخته شده بود که عبور را برای هر دو طرف دشوار می‌ساخت. نایان که خود را بدین شکل در تنگی دید، به فکر فرار افتاد، اما پیش از این کار دستگیر و به حضور خان برده شد. خان دستور قتل او را داد، اما چون او از خانوادهٔ

امپراتور بود و بنابر اعتقاد اشان خورشید و آسمان نباید رنگ خونشان را ببیند، او را در میان قالی قرار دادند و با اسب آنقدر از رویش عبور کردند تا کشته شد.

مراجعةت خان بزرگ به خانبالیغ - حضور در جشن‌های مذهبی کیش‌های مختلف - دلائل مسیحی نشدن او

خان بزرگ پس از این فتح شایان در ماه نوامبر با جاه و جلال فوق العاده به پایتخت خود در خانبالیغ^۳ برگشت و تا اول بهار در آنجا اقامت کرد. عید "ایستر" یا عید "پاک" در ماه مارس است و چون او از اهمیت این عید باخبر بود دستور داد که تمام مسیحیان در آنروز حاضر شوند و با خود انجیل‌های چهارگانه را نیز همراه بیاورند. پس از اینکه کتاب را چندبار عطرآگین نمود با فروشی ویژه‌ای آنرا بوسید و به تمام بزرگان و اشراف حاضر در مجلس هم امر کرد تا چنین کنند. این کار را در دیگر عیدهای مذهبی مسلمان و یهودیان و بستان نیز اجرا می‌کرد وقتی از او سبب این طرز رفتار را می‌پرسیدند جواب می‌داد:

"چهار پیغمبر بزرگ هست که مورد پرستش بشوند. مسیحیان حضرت عیسی را خدای خود می‌خوانند. مسلمانان حضرت محمد (ص) را و یهودیان حضرت موسی را و بستان سوگومبارکان یعنی بث اعظم را. من همه این پیغمبران را شریف وارجمند می‌دانم و هنگام لزوم از آن پیغمبری که به حقیقت برگزیده الهی است استمداد می‌کنم. ولی از نحوه‌ای که خان بزرگ نسبت به مسیحیان رفتار می‌کرد معلوم بود که عقیده مسیحیت را برتر و درست‌تر از سایر عقاید می‌دانست زیرا او امر و ویژگیهای آن همه الهام گرفته از تقوی و پاکی بود. با وجود این هر وقت پیروان مسیح راه‌پیمایی می‌کردند

اجازه نمی‌داد صلیبی را جلو خود حمل کنند زیرا بر چنین صلیبی روح پاک حضرت عیسی از تن او پرواز کرد. موقعیکه نیکولوپولو و ماتئوپولو قرار بود به عنوان سفیر به مر بروند از او سؤال کردند در صورتیکه مسیحیت را به دیگر مذاهب ترجیح می‌دهید چرا خود مسیحی نمی‌شوید؟ جواب داد: "به چه دلیل مسیحی بشوم؟ خود شما به خوبی می‌بینید که مسیحیان کشور من همد مردمی جا هل و بی‌خاصیتند که استعداد انجام هیچ "معجزی" را ندارند و حال آن که بتپرستان هرچه بخواهند می‌توانند بکنند، وقتیکه من سر میز غذا نشستم، جامهای شراب خود به خود بطرف من می‌آیند و من آنها را بر می‌دارم و می‌نوشم. بتپرستان قادرند جلو هوای بد را بگیرند و یا کارهای خارق العاده دیگری انجام دهند شما شخصاً شاهدید و می‌بینید که بتنهای ما قادر به تکلمند و هرگونه واقعه‌ای را پیشگوئی می‌کنند. در صورتیکه من مسیحی بشوم درباریان من و ملت من که از این دین چیزی نمی‌دانند، از من خواهند پرسید: "در دین مسیح چه دیدی که آن گرویدی و کشیشهای آن چه معجزه‌هایی نشان دادند که بالاتر از معجزه‌های بتنهای خود ما بود؟ برای این سوالها هیچ جوابی ندارم و یقیناً" رعایای من مرا در مسیر گمراهی خواهند پنداشت. من از شما می‌خواهم که بنزد پاپ اعظم بروید و از او بخواهید که صد نفر کشیش متدين و متبحر در مسائل دینی باینجا بفرستد تا بتپرستان را برای راست هدایت کنند و آنها را از پیروی بتنهای بازدارند. همینکه به چشم خود دیدم عده‌ای قلبنا" مسیحی شده‌اند آنوقت فرمانی صادر و مذهب بتپرستی را مذهب مردود و باطل اعلام خواهم کرد و بلا فاصله خودم غسل تعمید خواهم کرد و شکی نیست که به پیروی از اقوام من اول درباریان بعد تمام ملتمن بآن دین بزرگ خواهند گروید بدین طریق مسیحیان

کشور من بمراتب از مسیحیان کشور خودتان فرون تر خواهند شد . . . از این صحبت طولانی خان واضح و مسلم بود که اگر پاپ صد نفر مبلغ لایق و کارداران بچین بفرستاد خان فوری مسیحی می شد و اتباع او نیز از او تقلید می کردند .

در مورد ظاهر خان بزرگ

قویبلای قاآن ، که بهخان خانان مشهور است ، قامتی موزون دارد که نه بلند است و نه کوتاه . اعضاء بدنش مناسب است ، سیماش دوست داشتنی و گلگون است و این گلگونی بر جذابیت چهره اش می افزاید . چشمانتش سیاه و گیرا است ، بینی اش خوش تراش و اندازی بر جسته است . چهار همسر دارد و فرزند ارشد هر کدام از این چهار زن به سمت شاهزادگی امپراتور برگزیده می شوند ، تا پس از مرگ پدرشان به حکومت برسند . هر یک از آن زنها نیز به ملکه امپراتور ، ملقب هستند و برای خود کاخ و دربار ویژه ای دارند ، که بسیار باشکوه است ، و هیچیک از آنان ندیمه هایی کمتر از سیصد تن ندارند ، و شمار ندیمه گان و خدمتکاران هر یک از آنها در مجموع بهده هزار تن می رسد .

هرگاه امپراتور میل همنشینی با یکی از ملکه ها را داشته باشد ، یا آنها را به کاخ خود فرا می خواند ، و یا خود به کاخ آنها می رود . اما افزون بر اینها ، زنهای بسیار دیگری هم دارد که در حکم معشوقه هایش محسوب می شوند - شیوه گزینش این معشوقه ها بدین ترتیب است : هر سال یکبار خان ، ماموران ویژه ای را به ایالت انگوت می فرستد که زیبارویان بسیاری دارد ، و آنها نیز بنابر موازین ویژه ای دختران جوان بسیاری را انتخاب می کنند . سپس کارشناسان بخصوصی آنها را از نظر شکل دهان ، لب ، ابرو ، بینی و دیگر قسمتها بررسی

می‌کنند و بویژه آنها را از لحاظ تناسب اندام مورد آزمایش قرار می‌دهند. سپس آنها را بر حسب زیبایی‌شان به میهای ۱۶ تا ۲۵ قیراط خریداری می‌کنند. آنها یکه به قیمت ۲۵ قیراط خریداری می‌شوند برای خان اعزام می‌شوند اما انتخاب نهایی در درساز انجام می‌پذیرد. یعنی از میان آنها تنها سی یا چهل تن را بر می‌گزینند و آنها نیز برای بار سوم مورد معاینه قرار می‌گیرند، بدینگونه که هر یک از آنان را به بانوان پیرسال و اشرفزاده می‌سپارند، تا حالات آشکار و نهان آنها را مورد آزمایش قرار دهند، برای مثال از این نکات آگاه شوند که آیا راحت می‌خوابند، خرناسه نمی‌کشند، یا دهان، نفس و دیگر قسمت‌های بدن‌شان بوی بد نمی‌دهد؟ پس از این بررسی کامل دختران را به دسته‌های شش نفری تقسیم می‌کنند و هر دسته به منوبت سه روز و سه شب را در کاخ امپراتور می‌گذرانند.

درمورد پسران خان

قوبیلای قاآن دارای بیست و دو فرزند از چهار همسر خود است، که قوبیلای قاآن بزرگترینشان را به مخاطر مهری که به چنگیزخان می‌ورزید، چینکین^۴ نام نهاده بود که باید پس از مرگش، امپراتور مغولها می‌شد اما او پیش از اینها، درگذشت. وی از خود پسری بجا گذاشت به نام تیمور^۵ که باید پس از مرگ خان، جانشین او شود. تیمور مردی است خوش‌نیهاد، دانا، توانا و جنگاور، که در نبردها از خود رشادت و تدبیر بسیار نشان داده است. هفت تن از پسران دیگر ش مقام حکمرانی دارند و بر ایالات پهناوری حکم می‌رانند. خان، افزون بر بیست و دو پسر از چهار همسر خود، بیست و پنج پسر دیگر دارد که همگی شان سربازانی دلیر و آگاه به امور جنگی هستند، و هر یک از آنان از مقام والایی برخوردار است.

کاخ با شکوه خان

خان بزرگ، سه ماه از زمستان، یعنی ماههای دسامبر، زانویه و فوریه را در شهر خانبالیغ، که در جنوب خاور ایالت ختا قرار دارد، اقامت می‌گریند. در این شهر کاخ بزرگی بنا شده که اکنون به شرح آن می‌پردازم.

دورتا دور آن را دیوار بزرگی به شکل مربع فرا گرفته است، که هر ضلع آن یک مایل درازا دارد. پشت این دیوارها خندق ژرفی حفر گشته، و در میان هریک از این دیوارها دری برای آمدوشد مردم نصب شده است. در داخل محوطه، و در چهارسو فضای بازی برای اردواه سربازان ساخته شده است. در میان هریک از تقسیمات دیوارها و بنایهای با شکوه و بزرگی ساخته شده است که انبار ابزار آلات جنگی است. بنابراین در داخل محوطه هشت ساختمان وجود دارد و هر بنا ویژه نگهداری یک نوع آلت جنگی است. یکی برای یراق اسبها، دیگری برای تیر و کمان و زره و ترکش، سومی برای زره و سپرهای چرمی. داخل این محوطه دیوار پهناور دیگری وجود دارد که بلندایش به بیست و پنج پا می‌رسد و کنگره‌های بالایش بهرنگ سپید است. این محوطه نیز به شکل مربع است و هر دیوارش یک، مایل طول دارد. در محوطه، بین دو دیوار درختهای زیبا و چمنزارهای دل‌انگیزی قرار دارد. حیوانات زیبایی از قبیل آهو و گوزن در آن به چرا مشغولند. جاده‌های باریکی که بین چمنزارها ساخته شده، سنگفرش شده‌اند و سهای بالاتر از سطح زمین قرار دارند، به گونه‌ای که در زمستان آب و گل روی آنها انباسته نمی‌شود. در داخل محوطه، سوم کاخ امپراتور بنا شده که از لحاظ پهناوری و عظمت در دنیا

بی نظیر است، به گونه‌ای که یک سر آن به دیوار شمالی و سر دیگر آن به دیوار جنوبی متصل شده است. در میان آن حیاط پهناوری قرار دارد که محل استقرار گارد نظامی و آمدوشد در باریان است. این کاخ تنها یک طبقه دارد، اما آنچنان بلندایی دارد که گویی سربه‌آسمان کشیده است. کف ساختمان ده و چهار از سطح زمین بلندتر است و دیواری که با سنگهای مرمر آراسته شده، از چهار سو کاخ را دربر می‌گیرد. سرتاسر این دیوار را نرددهایی نصب کرده‌اند که مردم برای تماشای آن کاخ‌تنها می‌توانند به‌ماین نرددها نزدیک شوند. بر سطح دیوار تالارها و سراسراها، نقاشیهای زیبایی از اشکال ازدها، پرندگان و دیگر حیوانات قرار دارد. قسمت انتهایی سقفها به‌شکلی ساخته شده که تنها نقاشی و طلاکاری آن قابل مشاهده است. در چهارسوی کاخ پلکان پهنی از مرمر ساخته شده که از سطح زمین تا دیوار مرمرین بالا می‌آید. تالار بزرگ که مخصوص پذیرش مردم عادی است، بسیار پهناور است. افزون بر اینها، کاخ دارای اتاقهای بسیاری است که همگی شان آنچنان زیبایند که هیچکدام را نمی‌توان بر دیگری ترجیح داد. بام کاخ از آجرهای سفالین سرخ، سبز، آبی و بنفش پوشیده است، و اینها به اندازه‌ای استوارند که سالها کار خواهند کرد. پنجره‌ها نیز به گونه‌ای رنگ شده‌اند که در زیر نور خورشید مانند بلور می‌درخشند. سرانجام در انتهای کاخ چند اتاق کوچک قرار دارد که ویژه همسران خان است.

در مسافتی نه چندان دور از کاخ، تپه‌ای بنا نهاده شده که بلندایش به صد پا می‌رسد و محیط دایره "قاعدۀ آن تقریباً" یک مایل است، و در آن زیباترین درختان همواره سبز را کاشته‌اند، به‌ماین دلیل که خان شیفتۀ درخت و چمنزار است و هرگاه که از وجود درخت کمیابی آگاه می‌شود، دستور می‌دهد تا آن را با ریشه‌اش

بوسیله؛ فیلها به آن تپه حمل کند. این تپه را به سبب سرسبزی همیشگی اش "کوه سبز" می‌نامند. افزون بر اینها در قلمهٔ تپه کاخ بسیار زیبا و باشکوهی ساخته‌اند.

شهر خانبالیغ

خانبالیغ در روزگاران پیشین شهری بزرگ و با شکوه بود. خانبالیغ به معنای شهر شاهان است. اخترشناسان به مخان گفتند که اهالی این شهر بعد‌ها سربه‌شورش خواهند گذاشت، و به همین سبب او دستور داد تا شهر دیگری در کنار خانبالیغ بنا نهند، که تنها رودی‌آنها را از هم جدا می‌کند. بدینگونه شهر جدید و قدیم بوسیلهٔ یک رود از هم جدا شدند. نام شهر جدید تایدو است. و آن زمان تمام ساکنین شهر قدیم ناگزیر شدند که خانه‌های خود را ترک کنند و به شهر جدید نقل مکان نمایند. برخی از اهالی این شهر که مورد اعتماد امپراتور بودند، اجازه گرفتند تا در مکان قدیم خود باقی بمانند، و این اجازه به آسانی داده شد، چرا که شهر جدید گنجایش پذیرایی از تمام آنها را نداشت.

این شهر به شکل مربع، مساحت‌ش بیست و چهار مایل مربع می‌رسد، و هر یک از اضلاعش دقیقاً "شش مایل درازا" دارد. دیوار بسیار بزرگی شهر را در بر گرفته که ضخامت قاعدهٔ آن ده پا است. ولی هرچه بالاتر می‌رود باریکتر می‌شود تا اینکه در بلندترین نقطه به‌سمیا می‌رسد. این شهر از روی نقشهٔ دقیقی ساخته شده است. تمامی خیابانها راست و مستقیم هستند به‌گونه‌ای که اگر بالای دروازه‌ای بروید، دروازهٔ دیگر را که در انتهای دیگر خیابان است بدروشنی می‌بینید. در دو سوی خیابانها دکه‌ها و مغازه‌های بسیار و گوناگونی دیده می‌شود، زمینهایی که در آنها خانه‌ها را بنا کرده‌اند

همگی به شکل مربع هستند و بقدرتی پهناورند که در هر یک از آنها خانه‌هایی بزرگ، به اضافهٔ حیاط و با غچه ساخته شده. بدینگونه طرح کل شهر، مانند یک صفحهٔ شطرنج ساخته شده است. دیوار شهر دارای دروازه است، بدین ترتیب که روی هر ضلع یک دروازه ساخته شده، و بر فراز هریک از این دروازه‌ها بنای زیبایی نهاده شده است. از این بناها به عنوان پادگانها و انبار سلاح و مهمات جنگی استفاده می‌شود. شمار نفرات هر پادگان دست کم هزار نفر است، اما قویلای قاآن آنها را برای حفاظت از جان خود استخدام نکرده، بلکه می‌خواسته تا با این کار شکوه و عظمت این کاخ را نمایان سازد.

گارد ویژهٔ خان بزرگ

باید بدانید که گارد ویژهٔ خان بزرگ شامل ۱۲۰۰۵ سواره نظام است که به "کشیکان" مشهورند و معنایش "سریازان جان نثار" یا "فادایان خان" است. خان، آنها را به مدلیل ترس از شخصی، گردآوری نکرده، بلکه تنها هدفش نشان دادن فرو شکوه امپراتوری اش بوده است. برای هر سه هزار نفر، یک افسر عالیرتبه گماشته شده و هریک از این دسته‌های سه هزار نفری، به مدت سه شب‌انه روز، در کاخ نگهبانی می‌دهند.

شیوهٔ پذیرائی خان بزرگ

در پذیرایی‌های شاهانه، مهمانان بدینگونه دور میز می‌نشینند: میز ویژهٔ امپراتور اندکی بالاتر از دیگران است که خود امپراتور در قسمت شمالی آن نشسته و رو به جنوب دارد. در کنار او و سمت چپش ملکه می‌نشینند، و در سمت راستش پسران و برادرزادگانش قرار می‌گیرند.

ته‌اصنلی چنگیز که پسر ارشد است، کمی بالاتر از صندلی دیگر پسران قرار گرفته است. صندلی امپراتور به‌شکلی قرار گرفته که پاهاي او هم‌تراز با سرمههانان می‌باشد. جای شاهزادگان و دیگر درباریان نیز اندکی پائین‌تر از اوست، و نیز بدین ترتیب است مکان عروسان، نوادگان و دیگر خویشاوندان خان. پس از اینها زنان اشرف و افسران، بر حسب درجه‌شان، نشسته‌اند. به‌طور کلی میزها به‌شکلی قوار گرفته‌اند که خان از روی صندلیش قادر به مشاهده هم‌می‌باشد. هنگامی که شمار مهمانان بیش از اندازه باشد، و میزها برای پذیرایی از آنان کافی نباشد، برخی از اشرف و افسران و حتی مهمانانی که با خود هدایای گران‌بهایی آورده‌اند، بر زمین می‌نشینند و غذا می‌خورند. برخی از این مردم کسانی هستند که برای بازی‌س گرفتن زمینها و یا دارائی‌شان که از آنها گرفته شده، به‌حضور خان می‌رسند، و اینها غالباً در روزهای بمانی‌جا می‌آیند که خان، مهمانی باشکوه، و یا جشن عروسی ترتیب داده باشد.

در میان تالار بزرگ، و در کنار جایی که خان می‌نشیند، صندوق بزرگ و زیبایی به‌ابعاد سه‌پا قرار داده شده، و روی آن با طرح‌های بسیار زیبایی از حیوانات تزئین شده است، و درون آن بشکه بزرگی از طلای خالص وجود دارد که مملو از شراب است، و در چهار گوشه صندوق، ظرفهای کوچک‌تری هست که از شراب شیر مادیان پر شده است. نیز در داخل صندوق، تنگ‌ها و پیاله‌های ویژه خان جای دارند که بزرگی هریک از تنگ‌ها به‌قدرتی است که به‌اندازه هفت یا هشت نفر، در آن شراب جای می‌گیرد. هریک از این نوع تنگ‌ها را در جلوی دو نفرمی‌گذارند، به‌اضافه یک سینی و چمچه، تا شراب را از تنگ بیرون کشیده و بنوشند. این روش میگساری بین زنها و مردها، به‌یکسان متداول است.

افسران عالیرتبه پیوسته گرد میزها می چرخند و بهمهانان رسیدگی می کنند، تا اگر کسی از نوشیدنی و خوراکی چیزی کم داشت، به خدمتکاران دستور داده، تا آن را فراهم کنند.

در آستانه هر تالار بزرگ و همچنین هر اتاقی که خان در آنجا باشد، افسران تنومندی ایستاده اند و از ورود اشخاص بیکانه به این مکانها، جلوگیری می کنند. و اگر هم کسی مرتکب چنین خطای شود، او را با جرمیه نقدی و یا با شلاق تنبیه می کنند. اما چون بیکانگان از این رسم بی خبرند، افسران موظفند که ابتدا آنها را آگاه سازند، چرا که چنین می اندیشند که پای گذاردن بر آستانه در، نشانه رویدادهای ناگواری است. اما با اینحال، مهمانان هنگام خروج از تالار چنان مست هستند که توانایی رعایت چنین رسومی را ندارند. خدمتکاران مخصوص خان که برای او غذا و شراب می آورند، باید جلو دهان خود را با دستمالهای ابریشمی و زربفت پوشانند تا خوراک و شراب خان با نفس آنان آلوده نگردد. هنگامیکه خان می خواهد شراب بنوشد، پیشخدمت او پس از تقدیم شراب، سه قدم به عقب می رود و با کمال فروتنی سربه خاک می ساید. و به همین گونه، دیگر اشخاص حاضر در دربار نیز در مقابل او زانو می زنند. در همین هنگام خنیاگران به نواختن آهنگهای دلنشیش می پردازند و در تمام مدتی که خان به نوشیدن شراب مشغول است، به نواختن ادامه می دهند.

در مخصوص خوراکیها چیزی نمی توان گفت، جز اینکه بی نظر نبیند. پس از اینکه کار خوردن غذا پایان پذیرفت، بندبازان، شعبده بازان و دلنقکها، به سرگرم کردن مهمانان می پردازند.

جشن سالروز خان بزرگ

ناتارها، در تمام کشور، روز ۲۸ سپتامبر را که سالروز خان بزرگ است، جشن می‌گیرند. بهجز عید بزرگ دیگران که در نخستین روز سال است، این بزرگترین عید کشور آنهاست. خان در روز سالگرد میلادش لباسی زربفت وزیبا بر تن می‌کند و بیست هزار تن از افسرانش نیز لباسهایی بهممان رنگ و شکل، اما با ارزش کمتر، می‌پوشند. رنگ لباسشان طلایی و جنسش از ابریشم است و روی آن کمرنده می‌بندند که با طلا و نقره آراسته شده است. این گوشه لباسها به اشخاصی داده می‌شود که مورد اعتماد امپراتور هستند و به کارهای محترمانه گماشته می‌شوند. درباریان سیزده دربار در سال اجازه پوشیدن چنین لباسهایی را دارند – هرگاه در این جشنها امپراتور لباس دیگری برای خود انتخاب کند، درباریان ناگزیر به تعویض لباسشان هستند. لباسی که برای یک بار تهیه می‌شود دست کم ده سال مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در این جشن، به رسم تشریفات، هریک از درباریان و رعایای خان، از گوشه و کنار کشور، هدیه‌ای برایش می‌آورند. اشخاصی نیز که در پی مقام و قدرت هستند، برای خان هدیه می‌آورند، و خان درخواست آنها را در شورای دوازده‌منفری مطرح می‌کند تا اشخاص مختلف را بسته به شایستگی و مقام، و نیز هدایایی که آورده‌اند به سمت‌های گوناگون بگمارد.

در این روز مسیحیان، بت پرستان و پیروان دیگر مذاهب به معابد خود رفته و برای بقا و طول عمر خان بزرگ دعا و نیایش می‌کنند. اینک از عید بزرگ دیگری که در نخستین روز هر سال گرفته می‌شود

و به "عید سپید" مشهور است، سخن می‌گوییم.

عید سپید

سال نوی تاتارها، از ماه فوریه آغاز می‌شود. آنچنان که رسم است، در این روز، خان بزرگ و تمامی درباریان و خدمتکاران، جامه‌سپید بر تن می‌کنند. چرا که در پندار آنها رنگ سپید، نشانه خوشبختی و خوش اقبالی است، و مردم امید آن دارند که با اینگونه جامه بر تن کردن، در تمامی سال کامیاب و شاد باشند.

در این روز اهالی تمام شهرها و ایالات، پارچه‌های سپید، طلا و نقره را برای خان بزرگ می‌فرستند. نیز شاهزادگان و دیگر اشراف و تمامی مردم به یکدیگر هدایای سپیدرنگ می‌دهند، سپس یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، و از خداوند سلامتی و کامیابی عزیزانشان را طلب می‌کنند. در این روز، امپراتور دست کم صد هزار اسب دریافت می‌کند، و فیلهای خان که شمارشان به پنج هزار می‌رسد، در صفحه‌ای طویل، از مقابل خان رژه می‌روند. پشت این فیلهای را روپوشهای زربفت، گرانبهای منقوش به تصاویر حیوانات و پرندگان پوشانده شده و دو صندوق که مملو از اشیاء گرانبهای دربار است نیز بر پیش‌شان نهاده شده است. پس از فیلهای نوبت بهشت‌ها می‌رسد. آنان نیز با زینت‌آلاتی گرانبهای آراسته شده‌اند و مانند فیلهای مقابله امپراتور رژه می‌روند و چه زیباست نگریستان به‌این همه شکوه و زیبایی.

در بامداد روز عید، پیش از آنکه میزها در تالار چیده و مرتب شوند، تمامی شاهزادگان، اشراف، بزرگ‌زادگان، نظامیان، اخترشناسان، پزشکان، قوش‌بازان، روسای ادارات و مردم عادی، ناگزیرند داخل تالار بزرگ به حضور امپراتور برسند و اگر کسانی در تالار جایی

نیابند، باید در خارج ساختمان به شکلی باشستند که در دیدگاه امپراتور باشند. شیوهٔ نشستن حاضرین بدینگونه است: در ردیف نخست، پسران، نوادگان و دیگر افراد خانواده می‌نشینند، و در ردیفهای دیگر، حکمرانان ایالات، و بزرگان کشور به ترتیب درجه و مقامشان، جای می‌گیرند. همینکه تمامی حاضرین بر جای خود نشستند، یکی از بزرگزادگان بر می‌خیزد و با صدای بلند همه را وادرار به تعظیم می‌کند. حاضرین نیز سر به زمین می‌سایند، و این کار را چهار بار تکرار می‌کنند. پس از انجام این مراسم رئیس تشریفات به سوی محراب می‌رود، که بر فراز آن لوحهای مزین به نام امپراتور قرار گرفته است. رئیس تشریفات لوحه و محراب را معطر می‌کند و در این هنگام بار دیگر حاضرین تعظیم می‌کنند. پس از اتمام این تشریفات هر یک از آنان به جای خود بازمی‌گردند.

حیواناتی که برای امپراتور شکار می‌شوند

در ماههای دسامبر، زانویه و فوریه که هوای بسیار سرد است و خان در پاییخت بسر می‌برد، شکار حیوانات را در نواحی که چهل روز از آنجا فاصله دارند، آزاد اعلام می‌کند. حکمرانان این سرزمین‌ها نیز ناگزیرند حیواناتی را که شکار می‌کنند، به دربار بفرستند. شیوهٔ شکار حیوانات بدینگونه است که صاحبان املاک و زمینهای پهناور، مکانی را که این حیوانات زندگی می‌کنند، محاصره کرده و رفته رفته حلقهٔ محاصره را تنگتر می‌کنند تا حیوانات در دسترس شان قرار گیرند. آنگاه بوسیلهٔ سگهای شکاری، یا تیراندازی، آنها را از پای درمی‌آورند. آنهایی را که برای مصرف امپراتور می‌فرستند، شکمshan را خالی نموده و بوسیلهٔ اربابهای تندرو به پاییخت ارسال می‌دارند. اگر مسافت محل تا پاییخت بیش از بیست یا سی روز

باشد، تنها به فرستادن پوست حیوانات اکتفا می‌کند. این پوستها برای امور نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

شیرها و یوزپلنگهایی که خان، برای شکار از آنها استفاده می‌کند. خان بزرگ شمار زیادی یوزپلنگ، سیاه‌گوش و شیر دارد که برای شکار تربیت شده‌اند. این شیرها، بزرگتر از شیرهای بابلی هستند و پوستی سرم، خوشرنگ و باردهای سرخ و سیاه و سپید دارند. در شکار گراز، گاویش، گورخر، خرس، گوزن و دیگر جانوران، بسیار ماهرند. و تماشای آنها که تنها با چند خیز بلند به شکار می‌رسند، بسیار دیدنی است. به‌سبب اینکه آنها با دیدن حیوانات وحشی دیگر، دنبالشان نکنند و گم نشوند، آنها را در قفس نگهداری می‌کنند، و با قفس به شکارگاه می‌برند. امپراتور، افرون براینها، عقابهای بلندپروازی دارد، که از آنها برای شکار گرگ استفاده می‌کند. آنها به اندازه‌ای قوی هستند که هیچ گرگی را یارای گریز از چنگالشان نیست.

میرشکاران خان بزرگ

خان دو میرشکار دارد که با یکدیگر برابرند، یکی از آنها بایان^۹ و دیگر مینگان نام دارد هر میر شکار بهده هزار شکارچی فرمان می‌دهد. جامه، دسته، نخست سرخ، و دسته دوم آبی زنگ است. گونه‌های بسیاری از سگهای شکاری با آنها همراه هستند که شمارشان کمتر از پنج هزار نیست. هنگامی که امپراتور به شکار می‌رود دسته، نخست در سمت راست و دسته دوم در سمت چپ او، و با کمال نظم و ترتیب پیش می‌روند. درازای صفوی که بدین ترتیب تشکیل می‌شود، برابر با سفری یک روزه است. شکار حیوانات و تعقیب آنها توسط

سکهای شکاری، در میان دایرها که خان در مرکز آن قرار گرفته، منظره‌ای بسیار تماشایی دارد.

این پو برادر ناگزیرند از ابتدای ماه اکتبر تا آخر ماه مارس، روزانه هزار راس حیوان شکاری و تقریباً "بهمنین مقدار، ماهی صید شده تحويل دهنند.

شکار، بوسیله پرندگان شکاری

پس از اینکه خان مدت مقرر را در پایتخت گذراند، آنجا را ترک کرده و بهمکانی می‌رود که تا اقیانوس، تنها دو روز فاصله دارد در این سفر تمام پرندگان شکاری خود را نیز همراه می‌برد. خان، قوشداران خود را که دست کم ده هزار نفرند، بهدسته‌های صد یا دویست نفری و یا حتی بیشتر تقسیم می‌کند و آنها را درجهات و نقاط مختلف به شکار می‌فرستد، این شکارچیان باید قسمت اعظم شکاری را که بدست می‌آورند به امپراتور تقدیم کنند. افزون بر آنها خان یک گروه ده هزار نفری دیگر همراه دارد که آنها را به گروههای دو یا سه نفری تقسیم می‌نماید و به فواصل بسیار کم از یکدیگر قرار می‌دهد. وظیفه این دسته‌های کوچک تنها دیده‌بانی است تا متوجه شوند قوشها و بازها به کدام جهت می‌روند، سالم برمی‌گردند یا نه؟ و در صورت بروز حادثه به کمکشان بستابند.

تمامی پرندگان شکاری از پرندگان خان گرفته تا پرندگان دیگر بزرگان، به پاها یشان یک صفحه، کوچک نقره‌ای متصل می‌کنند و روی آن نام صاحب و محافظ پرندگان را می‌نویسند. بهمنین سبب به محض اینکه پرندگان شده‌ای را یافتند، با توجه به نوشته، روی پایش، او را به صاحب‌ش بازمی‌گردانند. اگر هم صاحب آن پیدا نشد باشد آن را به مداره، اموال گمشده تحويل دهنند. کسانی که مالی را

یافته و بمانین اداره نبرند، دزد محسوب می‌شوند و با آنها مانند دزد رفتار می‌شود. اداره اموال گشده در یک مکان مرتفع قرار دارد و بوسیله پرچمهای ویژه‌ای قابل تشخیص است، و مردم، چه آنهاشیکه چیزی را کم کرده و یا آن را یافته باشند، به آنجا مراجعه می‌کنند.

هنگامیکه خان بدینگونه به سوی اقیانوس می‌رود، رخدادهای جالبی پیش می‌آید که بمراستی بی‌نظیر است. در برخی از مکانها به‌سبب باریک بودن جاده، خان ناگزیر است روی یک فیل سوار شود. اما در موقع عادی اورادریک تخت روان که روی چهار فیل بسته شده می‌نهند. دیوارهای تخت روان از درون با پارچه‌های زربفت و محمل، و از خارج با پوست شیر پوشانده شده است. دوازده افسر به‌اضافه دوازده قوش با خان همراهند. سوارانی نیز در خارج همراه فیلها حرکت می‌کنند. به‌محض اینکه بلدرچین و یا پرندۀ دیگری را مشاهده کردند، افسران سوار بر تخت روان را آگاه می‌سازند و خان هم دستور رها کردن یک یا چند قوش را می‌دهد. قوشها نیز بلدرچین را شکار نموده و بازمی‌گردند.

اینگونه شکارها، خان را بسیار خوشنود می‌سازد. پس از این که زمانی را بدینگونه سپری کرد، به‌مکانی که پسران و بزرگزادگان در آن اردو زده‌اند می‌رود. از دوردست، چشم‌انداز اردو، بسیار زیبا است. چادر امپراتور بماندازه‌ای پهناور است که می‌تواند ده هزار نفر را در خود جای دهد.

در ورودی آن رو به جنوب است و در سوی خاور، و نزدیک به آن چادر دیگری افراشته شده که به منزله دفتر ویژه خان به‌کار می‌رود، و در پشت آن چادر دیگری قرار دارد که محل خواب او می‌باشد. چادرهای دیگری که گردآورده چادر خان قرار گرفته‌اند،

متعلق به افراد خانواده و خویشان نزدیک خان هستند، و تمامی آنها به چادر خان بزرگ راه دارند.

هر چادر روی سه تیر چوبی بنا شده که روی آنها را به گونه‌ای زیبا کنده‌کاری و طلاکاری کرده‌اند. آنها را نیز از بیرون با پوست شیر پوشانده‌اند. این پوستها را چنان نزدیک به یکدیگر قرار می‌دهند که باد و باران در آنها راه نمی‌یابند. داخل آنها را با پوستهای گرانبها قاقم و سمور فرش کرده‌اند. تاتارها، پوست سمور را "ملکه" پوست‌ها" نام نهاده‌اند و اگر بزرگ و بی‌نقص باشد، بهبهای گرافی خرید و فروشش می‌کند. طنابهایی که از خارج چادرها را با آن نگاه می‌دارند، همه از ابریشم هستند.

در نزدیکی چادرخان، چادر زنهایش برپا شده که آنها نیز دارای باز، قوش و دیگر حیوانات مخصوص به خود هستند. شمار افرادی که در این چادرها گرد یکدیگر جمع می‌شوند، گاه بقدرتی زیاد است که یک نفر بیگانه با دیدن آنها تصور می‌کند که بهیک شهر پر جمعیت پا گذاشته است. این امر به ویژه هنگامی مصدق پیدا می‌کند که خان می‌خواهد با خویشان و خدمتکارانش یعنی پزشکان، ستاره‌شناسان و قوشداران همراه باشد.

خان اوقات خود را در این مکانها تا فرا رسیدن عید مسیح سر می‌کند و بهترین سرگرمی‌هایش صید ماهی و شکار حیوانات است. همراهانش نیز پیوسته حیوانات شکار شده را برایش می‌آورند. در شکارگاههای ویژه خان، همراه داشتن پرندگان شکاری ممنوع است. شکارکردن نیز در آن حوالی، گاه تا پنج و حتی پانزده مایل ممنوع می‌باشد. در شش ماه اول سال، شکار برای همه ممنوع است، چرا که در این هنگام حیوانات به ازدیاد نسل مشغولند.

۱۵

ستمهای احمد

چنانکه بعد از این نیز توضیح می‌دهم، در مدت حکومت قوبیلای قaan شورایی مرکب از دوازده نفر وجود داشت، که یکی از اعضاء عرب آن، احمد نام داشت. احمد مردی بود بسیار کستاخ و توانا. در خان نفوذ بسیار داشت، بهگونه‌ای که اختیار هرگونه عملی را به‌ما و داده بود، و او نیز به‌هیچ‌کی از ادارات رسمی احترام نمی‌گذاشت با هر که دشمن بود، یا قصد کشتن او را داشت، تنها به‌خان می‌گفت: "این شخص باید بمیرد، چرا که می‌خواسته به‌امپراتوری خیانت کند" خان هم می‌گفت: "هر کاری را که صلاح می‌دانی انجام بده." به‌همین دلیل هیچ‌کس شهامت مخالفت با او را نداشت. تمامی مردم، حتی بزرگان مملکت، از او هراس داشتند. اگر کسی توسط او متهم می‌شد، راهی برای دفاع از خود نمی‌یافتد، زیرا هیچ وکیلی شهامت دفاع از او را نداشت.

افزون بر این، زن زیبایی نیز وجود نداشت که از دست او در امان باشد. اگر مجرد بود، باید همسر او می‌شد، و اگر هم شوهر داشت باید تسلیم خواسته او می‌شد. اگر از وجود دختر زیبایی آگاهی می‌یافتد، خواستگارانی نزد پدرش می‌فرستاد و با وعده سپردن حکومت یک محل به‌ما و، دخترش را تصاحب می‌کرد. سپس، به‌حضور سلطان می‌رفت و می‌گفت که "فلان محل بدون حکم‌فرما است، چطور است که این شخص (پدر دختر) را به‌حکومت آنجا بگمارید؟" خان نیز اختیار امور را به‌ما می‌سپرد. شمار پسران احمد به‌بیست و پنج تن می‌رسید، که همگی در امور مملکت دارای مقام ویژه‌ای بودند برخی از آنان نیز به‌استناد قدرت پدرشان، بهکارهای ناشایست و

زشته دست می زدند .

بدین ترتیب ، این مرد به مدت بیست و دو سال به رفتار ناشایستش ادامه داد ، تا سرانجام اهالی این سرزمین ، یعنی ختا - که از بی عدالتیها و بهویژه از رفتار او با زنانشان بهتگ آمده بودند ، بر آن شدند که او را از پای در آورند . یکی از اشخاصی که رهبری تعدادی دیگر را عهدهدار شد ، "چنچو"^۱ بود که مادر ، همسر و دخترش مورد تجاوز اکثت قرار گرفته بودند . او یکی از همشهربیان خود بهنام "وانچو"^۲ را در جریان کار قرار داد . چنچو ، شش هزار ، وانجوده هزار مرد جنگی در اختیار داشتند ، پس چنین اندیشیدند که هنگامی که خان ، خاتباليغ را به مقصد شاندو^۳ ترک می کند و حفاظت شهر را به اکمت می سپارد ، بمنشه خود جامه عمل بپوشاند . پس شماری دیگر از اشخاص با نفوذ را در جریان نقشه خود قرار دادند ، و تصمیم همکان بر این شد که در روز ویژه‌ای ، به محض مشاهده علامت آتشین ، همگی به پا خیزند و ابتدا هر چند از اشخاص ریشدار را که می بینند ، به قتل رسانند . زیرا که مردم ختا رخساری صاف و بدون ریش دارند ، حال آنکه بیگانگان ، از عرب گرفته تا تاتار و مسیحی ، سورشان پوشیده از مو است .

نیز باید گفته شود که خان مغول حکومت را در چین به دست گرفته بود ، و به زور اسلحه بر مردم حکم فرمایی می کرد . تمامی مشاغل مهم را نیز به دلیل می اعتمادی به چینی‌ها ، به بیگانگان سپرده بود به همین دلیل تمامی مردم از حکومت اوتتفر داشتند و می خواستند که خود را از زیر یوغ بر دگی او رها سازند ، پس در یک شب مناسب وانچو و چنچو وارد کاخ شدند و برای احمد پیغام فرستادند که چنگیز ، پسر خان ، بدون اطلاع به این کاخ آمده و او را احضا رکرده است . وانچونیز بر تخت پادشاهی نشست و دستور داد تا تمامی

چراغها را روشن کنند. احمد نیز از این ورود ناگهانی بسیار متعجب شد و چون از شاهزاده می‌ترسید، فوراً^{۱۴} خود را به قصر رسانید. هنگامیکه از دروازه می‌گذشت، کوگاتای^{۱۵} افسر محافظ، از احمد دلیل ورودش به قصر، در آن ساعت از شب را پرسید و احمد نیز جواب داد که چنگیز او را فراخوانده است. کوگاتای نیز با کمال تعجب گفت: " چطور چنین چیزی ممکن است؟ چنگیز چگونه و کی آمده که من خبردار نشده‌ام؟" و در این ضمن دو نفر شورشگر ختائی یقین داشتند که اگر احمد را به قتل برسانند دیگر از چیزی ترس نخواهند داشت. احمد نیز هنگامی که وارد شد، همه‌جا را غرق در نور دید و با این تصور که چنگیز در تخت پادشاهی نشسته است، بخاک افتاد، چنچو نیز فرصت را از دست نداد و با شمشیری که در دست داشت، سراورا از تنش جدا کرد. کوگاتای که در آستانه در ایستاده بود، و شاهد وقایع بود فریاد زد: " خیانت!" و با تیر و کمانی که در اختیار داشت، وانچو را کشت، سپس به نفراتش دستور داد تا چنچو را توقيف کنند، و تعدادی را نیز مامور کرد تا به شهر رفته و اعلام کنند که هر کس از خانه بیرون بیاید کشته خواهد شد. چینی‌ها نیز که یکی از رهبرانشان را در اسارت و دیگری را کشته یافته‌اند، درست‌تر آن دیدند که در خانه‌هایشان بمانند، و مانند آنچه که پیشتر قرار گذشته بود عمل نکنند و به آتش افروزی نپردازند. سپس کوگاتای رخدادها را آنچنان که اتفاق افتاده بود، برای خان بزرگ نقل کرد. خان نیز دستور داد تا در مورد توطئه و توطئه‌گران تحقیقات کافی به عمل آورند و همه را به مجازات رسانند. همین کار را در شهرهای دیگری که در توطئه دخالت داشتند، اجرا کردند. هنگامیکه قوبیلای به خانبالیغ بازگشت، شخصاً " در صدد تحقیق برآمد تا علت قیام را دریابد، و پس از تحقیق دریافت که احمد و

هفت تن از پسراش جنایات و اعمال ناپسند بسیاری انجام داده‌اند. پس دستور داد بی‌درنگ گنجینه، ثروتش را از شهر قدیم به شهر جدید آوردند و در خزانه، سلطنتی جای دادند. سپس نیش قبر کردند، جسدش را بیرون آوردند و به خیابان انداختند تا طعمه، سگهای ولگرد شود. نیز دستور داد تا زنده زنده پوست از سر پسراش بکنند.

رفت و آمد بسیار مردم، در شهر

پس از بازگشت خان به پایتخت، به مدت سه روز برای درباریان بساط عیش و عشرت برپا می‌شود. شمار جمعیت شهر و حومه آن، بیش از آن است که در ذهن بگنجد. به راحتی می‌توان گفت که جمعیت دوازده حومه که در مقابل دوازده دروازه، شهر بنا شده از جمعیت شهر نیز بیشتر است. شمار بسیاری از بازرگانان و آنها یکه شغلشان آنها را به پایتخت می‌کشاند، ناگزیر به سکنی گردیدن در آنجا هستند. بنایی که در حومه شهر ساخته شده، از نظر شکوه و زیبایی کمتر از بناهای شهر نیست. (به جز آنها یکه متعلق به خان و دیگر بزرگان کشور است.)

تدفین مردگان در داخل شهر منوع است. بتپرستان اجساد مردگان خود را در شهر می‌سوزانند. مجرمین و محکومین نیز در خارج شهر اعدام می‌شوند. تمامی اشیاء گرانبها و کمیاب از سایر نقاط جهان، و حتی از ختا بهماین مکان آورده می‌شود. به همین سبب تجارت و حمل و نقل کالا در این مکان، بیشتر از دیگر نقاط کشور است. در روز بیش از هزار بار ارابه واسب، ابریشم خام وارد شهر می‌شود و به صورت پارچه‌های ابریشمی و زربفت از شهر خارج می‌شود. گردآگرد پایتخت، شهرهای کوچک دیگری وجود دارد که

ساکتین اش محصولات خود را به شهر آورده و می فروشنند ، و در مقابل احتیاجات خود را از آنجا تهیه می کنند .

چگونه خان بزرگ از پوست درختان کاغذهایی می سازد که از آنها به منزله پول استفاده می شود

ضرابخانه خان بزرگ در خانبالیغ به کارهای شگفتی دست می زند که گویی به اسرا ریحان کیمیاگران دست یافته است ، زیرا از پوست درخت پول می سازند ^{۱۵} بدینگونه که ساقه های درخت توت را گرفته پوست بیرونی آن را جدا می کنند و پوست زیرنیش را برداشته و مدتی در آب می خیسانند . سپس آن را در هاونهای بزرگ می کوبند و خمیری کاملا " سیاه زنگ به دست می آورند ، و از آنها اسکناس تهیه می کنند . ماموران ویژه ای موظفند تا روی هر اسکناس نام خود را نوشته ، زیر آن را مهر بزنند ، و پس از انجام این کارها نماینده عالیرتبه خان ، آنها را ممهور به مهر سلطنتی نمایند . این مهر دلیل بدرسمیت و اعتبار اسکناس است . هر کس اسکناس را جعل کند سزايش مرگ است . اسکناس در تمام مملکت رواج دارد ، و هر آن کس که در معاملات خود از قبول آنها خودداری کند ، به سختی تنبیه می شود و حتی ممکن است به مرگ محکوم شود ^{۱۶} !

در یک سال ، چندین بار کاروان بزرگی از بازارگانان که با خود کالاهای بسیاری دارند ، وارد خانبالیغ می شوند . خان ، چند تن را مامور کرده تا اجناس وارد شده را با کمال دقیق ارزیابی و بازرسی کنند . پس از آنکه سودی عادلانه بر آن اضافه کردند ، بهای آن را با پول کاغذی می پردازند ، و بازارگانان نیز با خوشودی آن را می پذیرند ، چرا که با همان پول می توانند خرید کنند . اگر هم به کشورهایی بروند که پول کاغذی در آنجا رواج ندارد ، با خود اجناسی

می‌برند تا در آنجابه‌فروش رسانند. هرگاه اسکناس پاره و یا خراب شود، آن را به ضرابخانه می‌برند و با کسر سه درصد از بهاش، آن را با پول نو تعویض می‌کنند. هرگاه نیز کسی بهطلاؤ نقره احتیاج داشته باشد، به ضرابخانه رفته و با دادن اسکناس، طلاو نقره مورد احتیاجش را خریداری می‌کند. بهاین ترتیب می‌توان گفت قوبیلای قآن صاحب خزانه و گنجینه‌ای است که در دنیا بی‌نظیر است.

شورای دوازده‌منفری

خان بزرگ دوازده تن از بزرگان و اشخاص شایسته را برای تشکیل شورایی به نام شورای ارتش برمی‌گزیند. که این شورا دو وظیفه دارد: نخست، رسیدگی به‌امور لشکری، مانند انتقال گروههای نظامی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر، و یا فرستادن سپاه با تجهیزات لازم، به مکانهایی که ضروری است، و تهییه سلاح و از این قبیل. دوم، رسیدگی به‌امور ارتشی‌ها و قضاوت در مورد شایستگی ولیاقت آنان هنگام خدمت، به‌ویژه هنگام جنگ. اگر افسری از خود شایستگی نشان داده باشد، به درجه‌اش می‌افزایند، و در غیر این صورت خلاف آن عمل می‌کنند. این پیشنهادها به‌خان می‌رسد و در صورت موافقت او، امر به‌اجرا در می‌آید، و به‌کسانی که ترقیع یافته‌اند لوحه‌ای زرین به‌اضافه هدایای دیگری داده می‌شود نام این شورا ^{۱۷} "تاپی" است.

شورای دیگری نیز وجود دارد که کارش رسیدگی به‌سی و چهار ایالت امپراتوری است. محل تشکیل این جلسات کاخ باشکوهی است که دارای اتاقها و تالارهای بسیاری می‌باشد. برای اداره هر ایالت یک رئیس و یا چند عضو معین شده که هر کدام در اتاقی ویژه به‌کار خود می‌پردازند. این شورا، وظیفه دارد حکمرانان ایالات را انتخاب

کند و فهرست نامهای آنان را نزد امپراتور بفرستد. امپراتور نیز پس از موافقت، دستور صدور احکام و لوحه‌های زرین را می‌دهد. وظیفه، دیگر شورا نظارت در گردآوری عایدات و هزینه‌های کشور است. خلاصه کلام اینکه "این شورا به تمامی امور کشور، بهجز امور لشکری نظارت می‌کند و نامش هم ^{۱۸}"شینگ" است.

راههایی که با خانبالیغ می‌رسند

باید آگاه شوید که از خانبالیغ، راههای بسیاری به دیگر ایالت کشیده شده است. هریک از این راهها نیز، دارای نشانی است که نام مقصد را بر روی آن نوشته‌اند، و کاری است بس نیکو. سفرای خان بزرگ در خلال سفرشان به نقاط دیگر، در هر بیست و پنج مایل به مکانی به نام "یامب" می‌رسند که معنایش "استراحتگاه اسبها و چاپارخانه" است. در هریک از این ایستگاهها، که مسافرین در آن استراحت می‌کنند، عمارتی زیبا و بزرگ بنا شده است، و آن را به تخت خوابهای بسیار عالی و ملحفه‌های ابریشمین مجهر کرده‌اند. هر آنچه که سفرا، نجیبزادگان و شاهزادگانی که در آنجا اقامت می‌کنند نیاز داشته باشند، در اختیارشان قرار می‌گیرد.

افزون بر این، در برخی از این ایستگاهها، چهار صد اسب برای خدمت به سفر وجود دارد، و در ایستگاههای دیگر دویست راس، بسته به نیازی که خان برای آن محل‌ها احساس می‌کند. همانگونه که گفتم در هر بیست و پنج یا سی مایل، یکی از این ایستگاهها قرار دارد، خواه در یکی از مکانهای پر رفت و آمد باشد، و خواه در نقاط دور افتاده. تنها با این تفاوت که اگر سفرا ناگزیر به عبور از مناطق بی‌آبادی و حتی وحشی باشند، در ایستگاههایی توقف می‌کنند که فاصله، بینشان، سی و پنج تا چهل و پنج مایل

است. اما آنها نیز بهاسبها و سایر خدمات دیگری که پیشتر ذکر آنها رفت، مجهر هستند.

خان بزرگ خدمتکاران خود را بهمنزدیکی این ایستگاهها می‌فرستد تا در زمین‌های پیرامون آن بهکشاورزی بپردازند. بدین ترتیب سفرای خان بزرگ، در این ایستگاهها اسبان تازه نفس و مکانهایی برای آرمیدن خواهد یافت.

در فاصلهٔ میان چاپارخانه‌ها، در حدود چهل خانه وجود دارد که پیغمبران خان بزرگ در آنها زندگی می‌کنند. این پیغمبران پیاده راه می‌سپارند و هریک از آنها کمربند بزرگی دارند، که زنگوله‌های بسیاری بر آنها آویخته شده است. این قاصدان بهمندی راه می‌روند. اما تمام مسیری که باید پیمایند، بیش از سه مایل نیست و در خانهٔ بعدی، قاصدی دیگر که صدای زنگوله‌ها را شنیده، منتظر می‌ماند، تا پس از رسیدن همکارش، پیام را تحويل گرفته باهار رسیدی بدهد و تا خانهٔ بعدی بهپیش رود. روی این رسید، ساعت حرکت و رسیدن او را نوشته‌اند. بدین ترتیب خان می‌تواند در طول یک روز، از مکانهایی که با او ده روز فاصله دارد نیز، پیام دریافت دارد. این قاصدان، نه تنها از پرداخت مالیات معاف هستند، بلکه مانند کارمندان چاپارخانه، حقوق دریافت می‌کنند.

در موضع بسیار ضروری، که خان رامثلاً "باید از خبر یک شورش آگاه سازند، این قاصدان می‌توانند در روز دویست تا دویست و پنجاه مایل سواری کنند، و این کار را بدین ترتیب انجام می‌دهند قاصدی که می‌خواهد این چنین سریع سفر کند، با خود نشان یک شاهین را همراه می‌برد، و این بدان معنا است که حامل این نشان مجاز است تا با حداقل سرعت بهمسافرت بپردازد، و هنگامی که به ایستگاه بعدی می‌رسد، بلادرنگ بر اسب دیگری سوار می‌شود، و

این کار را تا رسیدن به مکان مورد نظر انجام می‌دهد.

گاهی در شب نیز به سفر می‌پردازند، بدین شکل که چراغدارانی پیش‌پیش آنها حرکت می‌کنند تا راه را نشانشان دهند. اما سفر در شب، به‌کندی پیش می‌رود، چرا که چراغداران ناگزیرند به‌آرامی حرکت کنند.

چگونگی کمک خان بموردم

اینک باید بدانید که خان بزرگ سفراش را به‌ایالات، شهرها و سرزمین‌های گوناگون می‌فرستد تا آگاه شود که آیا فرآورده‌های مردم دچار ملخ زدگی، خشکسالی و دیگر بلایا شده است، یا خیر؟ از آنهایی که از کمبود غذا و دانه برای کشاورزی رنج می‌برند مالیات سالانه نمی‌گیرد، و در عوض به‌آنها غذا و دانه‌های مورد نیازشان را می‌دهد در زمستانها نیز، به‌آنها که گله‌هایشان را گم شده، یا به‌سببی از بین رفته‌اند، دام مورد نیازشان را می‌دهد. هنگامی که صاعقه‌ای به‌گله برخورد کرده و برخی از آنان را از بین ببرد، خان صاحب گله را از پرداخت مالیات معاف می‌کند، چرا که معتقد است که خداوند بر صاحب این گله غصب نموده، و واریز کردن پول او به‌خزانهٔ سلطنتی، رویدادهای شومی را به‌همراه دارد.

چگونه خان دستور داد تا در شاهراهها درخت کاشته شود

افزون بر اینها، امپراتور دستور داده تادر دو سوی راههایی که مسافران و سفرا از آنها می‌گذرند، درخت بکارند. هریک از این درختها از یکدیگر به‌اندازهٔ دو گام فاصله‌دارند و بدین ترتیب راهها به‌خوبی نمایان شده‌اند و مردمان راه خود را گم نمی‌کنند. خان بزرگ با اشتیاق فزاون دستور کاشتن این درخت‌ها را

می‌دهد، چرا که اخترشناسان بهاو گفته‌اند هرکه درخت بکارد، عمرش دراز می‌شود.

در راههای سنگی و بیابانی که امکان درختکاری وجود ندارد، ماموران ویژه‌ای، موظف به ساختن نشانهایی هستند، که راه را به مسافرین نشان دهد.

۲۰ شرابی که در ختا ساخته می‌شود

بسیاری از مردم ختنا شرابی می‌نوشند که از عصاره برقج به دست می‌آید، و هنگامی که به آن ادویه می‌افزایند از هر نوع شراب دیگری گواراتر می‌شود.

سنگهای سیاهی که می‌سوزند

در سراسر ایالت ختنا سنگ سیاهی وجود دارد که از کوههای استخراجش می‌کنند. از نظر ظاهر مانند دیگر سنگهاست، ولی هنگامی که می‌سوزد چون هیزم به نظر می‌رسد، که البته دوا مش بیشتر از هیزم است. چنانچه این سنگ را افروخته، و شب هنگام زیر خاکستر قرار دهنده، تا سپیده ذم، دوام می‌آورد. در ابتدای افروختن اندکی شعله دارد. ولی پس از آن شعله‌اش فرو می‌نشینند. با اینکه در این سرزمین هیزم نایاب نیست، اما مردم، استفاده از اینگونه سنگها را ترجیح می‌دهند، چرا که حرارتی بیشتر و بهایی کمتر از هیزم دارد.

در این سرزمین، هیچکس کمتر از هفت‌های سه‌بار، حمام نمی‌کند. در زمستانها نیز اشرفزادگان، از گرمابه‌های شخصی خود استفاده می‌کنند که منبع گرمایش نیز، همین سنگهاست.

یاری خان، به مردم

باید بدانید که هنگامیکه خان بزرگ از کثرت حبوبات آگاه می‌شود، دستور می‌دهد تا فرآورده‌ها را گردآوری کرده و به مدت سه یا چهار سال در انبار نگهداری کنند.

بدین ترتیب در انبارهای استانهای گوناگون، مقدار بسیار زیادی برنج، گندم، جو و ذرت نگهداری می‌شود. هنگامی که فرآورده‌ها بر اثر قحطی کمیاب می‌شوند، خان بزرگ دستور می‌دهد تا محصولات انبار شده را به گونه‌ای تقسیم کنند که تمامی مردم از آنها بهره‌مند شوند، و برای مثال اگر بهای هر غله یک بیزانسی^۱ است، اوهر چهار غله را به بهای یک بیزانسی می‌فروشد. با این روش، خان، خطر قحطی را در کشورش از بین می‌برد.

دل‌رحمی خان بزرگ، نسبت به مستمندان

به شما گفتم که خان بزرگ چگونه به جمیع آوری غلات می‌پردازد اینکه باید از مهریانی اونسبت به فقرای خانباليغ بگويم.

به دستور خان بزرگ در هر یک از شهرها صورتی از نام فقراء و یا بزرگزادگانی که به سبب بروز قحطی و یا عوامل دیگر دچار فقر گشته‌اند، تهیه می‌کنند، و از روی آن صورت، به این خانواده‌ها که شمار آنها گاه تا شش، هشت، یا ده نفر می‌رسد، غله یکساله را می‌دهند. افزون بر این، بهر فقیری که به دربار خان روی آورد، نان داده می‌شود، همه روزه بیش از ۳۵۰۰۰ نفر از این مزايا استفاده می‌برند.

نیز، مقادیر بسیاری از لباسهایی که از پشم و ابریشم بافته

شده‌اند، در اختیار این مستمندان قرار می‌گیرد.
بیش از آنکه تاثارها با قوانین بتپرستان آشنا شوند، هرگز بهمستمندان کمک نمی‌کردند، و در عوض بهآنها می‌گفتند: "برو و با تیره‌بختی ات بساز، چرا که اگر خداوند می‌خواست، تو را نیز مانند ما شروتمند می‌ساخت." اما هنگامی که کاهنان بتپرست بهخان گفتند که با دستگیری از فقرا، خدایان را خوشنود می‌سازد، خان، بـاعمالی پرداخت که برایتان گفتم.

۲۲ اخترشناسان خانبالیغ

در خانبالیغ، بیش از پنج هزار اخترشناسان و پیشگوی مسلمان، مسیحی و خنائی وجود دارد، که مانند دیگر فقرا، پوشак و خوراکشان را بهرایگان از دربار، دریافت می‌کنند.

هریک از آنان استرلابی^{۲۳} دارند که روی آن نشانهای گوناگون ستارگان و ساعاتی که در هر روز از روی نصف‌النهارها می‌گذرند، حک شده است.

اخترشناسان، از هر فرقه و مذهبی که باشند، سالی یک بار بهنتظیم گاهشمارهای نجومی خود می‌پردازند، که در آن تمامی ساعات سعد و نحس را یادداشت می‌کنند، تا آگاه شوند که در آینده چه رخ خواهد داد. چرا که قادرند رویدادهایی از قبیل توفان، زلزله، رعد و برق و دگرگونی آب و هوا را بوسیلهٔ حرکات ستارگان پیش بینی کنند. سپس نتایج این پیشگویی‌ها را در دفترهایی یادداشت می‌کنند که بهآنها ناگوین می‌گویند. این را نیز اضافه می‌کنند که بروز این حوادث قطعی است، اما شدت و ضعف آن بستگی بهخواست خداوند دارد. اشخاصی که پیش‌گویی درست‌تری داشته باشند، در زمرة^{۲۴} اساتید این هنر شمرده شده، و از احترام

بیشتری برخوردار می‌شوند.

باید گفته شود، اشخاصی که آهنگ سفر دارند، یا می‌خواهند کاری را شروع کنند، ابتدا نزد این اخترشناسان می‌روند و از آنها در مورد چگونگی موقعیت ستارگان پرسش می‌کنند. اخترشناسان نیز در مورد سن او، و اینکه در چه روز و ماه و برجی به دنیا آمده سوال می‌کند، سپس مجدولی که برای دوازده سال تنظیم شده رجوع می‌کند، که نخستین سال آن پا شیر شروع می‌شود، و پس از آن گاو، ازدها، سگ وغیره قرار دارند. اگر اخترشناس از او بپرسد که چه وقت به دنیا آمده، می‌تواند چنین جواب دهد، که "مثلاً" در سال شیر، فلان ماه، فلان روز، و فلان ساعت و فلان لحظه. این اطلاعات توسط پدرانشان یادداشت شده است.

در مورد دین ختایی‌ها، و دیدگاه‌شان نسبت به روح، و آداب و رسومشان

چنانکه بیشتر نیز گفتیم، مردم ختا بت پرستند. برای ستایش خداوند، پرده‌ای در خانه‌شان آویخته‌اند، و بر روی آن نامی را نگاشته‌اند که نمایندهٔ خدای آسمانی‌شان است. آنها هر روز این پرده را بخور می‌دهند، و در حالیکه دست‌هایشان را به سوی آسمان بلند می‌کنند سه‌بار دندان خود را بهم می‌زنند و از خداوند درخواست می‌کنند تا به آنها دانش و تقدیرستی عطا کند، روی زمین هم بتهایی به نام ناتیگای ساخته‌اند که آن را نیز به همین شکل پرستش می‌کنند. دست‌های را بسوی آسمان می‌گیرند، دندان‌هایشان را بهم می‌زنند و از ناتیگای هوای خوب، فراوردهٔ نیکو، فرزند و دیگر چیزها را طلب می‌کنند.

آنها جاودانگی روح را باور دارند، و معتقدند که روح شخص

بلا فاصله پس از مرگ ، وارد کالبد دیگری می شود ، و این بستگی کامل به اعمال شخص دارد ، که اگر انسان خوبی بوده ، روحش وارد جسمی بهتر می شود و اگر شخص خوبی نبوده ، در کالبد بدتری حلول می کند . مستمندی که در این دنیا به نیکوئی زندگی کرده ، پس از مرگ به شخص شروتمندی بدل خواهد شد . و این سیر تکاملی به همین شکل ادامه می یابد تا اینکه روح ، به مخداوند بپیوندد .

بخش دوم

سفر به باختر، و جنوب باختر ختا

دراينجا شرح بخشهاي داخلی ختا آغاز می شود، و نخست به توصيف
روديپ سنگين می پردازيم

اينک باید آگاه شويد که مارکوپولو، نويسنده اين کتاب، توسط
خان بزرگ به سرزميني فرستاده شد، که رسيدن به آن نيازمند سفری
چهارماهه در جهت باختر بود، و من تمام آنچه را که ايشان در خلال
اين سفر مشاهده کرده‌اند، بر ايتان بازمي‌گويم.

پس از ترك شهر خان بالیغ و طی مسیری نزديک بهده مایل بمرود
بزرگی می‌رسیم که نامش پل سنگین ^{۲۵} است و بهماقیانوس می‌ریزد. این
رود قابل کشتیرانی است و بازركنان با کالاهای خود، روی آن
رفت و آمد می‌کنند. بر فراز اين رود پلی‌بنا نهاده‌اند که از سنگ
ساخته شده، و می‌توانم بگويم بهترین و زیباترین پل دنياست.
در ازاي آن سیصدگام، و پهنايش هشت گام است، و ده نفر سوار،
می‌توانند از روی آن و در روی يك خط عبور کنند.
اين پل از سنگ مرمر خاکستری ساخته شده و داراي ۲۴ طاق، و

پایه‌های بسیاری است. در دو سوی پل، نرده‌هایی که از مرمر ساخته شده‌اند دیده می‌شود. برای رسیدن به‌پل، باید از پلکانی که در ابتدای آن قرار دارد، بالا رفت. در اینجا ستون‌بزرگی نیز از مرمر ساخته‌اند که روی آن یکلاکپشت قرار دارد، و در ابتدا و انتهای این پل دو مجسمه از شیر مرمرین وجود دارد.

۲۶

شهر جوجو

پس از ترک پل و مسافت به‌سوی باختر، به‌زمینهای بارور و تاکستانهای پربار برخورد می‌کنید. پس از آن به‌شهر بزرگ وزیبای جوجو می‌رسید که آنکه از معابد بت‌پرستان می‌باشد. مردمانش از راه بازرگانی و بافتن پارچه‌های زربفت و شالهای بسیار ظرفی گذران عمر می‌کند. در این شهر برای پذیرائی از مهمانان مکانهای بسیار زیادی وجود دارد.

پس از ترک این شهر و طی یک مایل، به‌یک دو راهی می‌رسید یکی از راهها به‌سوی باختر می‌رود و دیگر به‌سوی جنوب خاور. راهی که به‌سوی باختر می‌رود به‌ختامی رسد، و آن دیگری به‌ایالت مانزی.

۲۷

تای آن فو

پس از خروج از شهر جوجو، و مسافرتی ده روزه، به‌مرکز این ایالت می‌رسیم که نامش تای آن فو است. این شهر بسیار بزرگ و زیباست. دکانهای آن مملو از اجناس گوناگون است، و کارخانه‌های آن برای ارتش خان بزرگ وسایل جنگی بسیاری می‌سازند. از تاکستانهای بسیار زیبای آن شرابی گوارا می‌سازند. مردمانش مقدار زیادی ابریشم تولید می‌کنند، چرا که کرم ابریشم و درخت توت بسیار زیاد است.

پس از ترک تای آنفو، و در خلال سفری هفت روزه در سوی باختر، از بین شهرها و دژهای بسیار زیبایی می‌گذرید. باز رگانان در اینجا بسیار رفت‌آمد می‌کند. پس از هفت روز سواری، به شهر پیان فو می‌رسیم.^{۲۸} اما پیش از آن اجازه دهید از دژ کایچو برایتان صحبت کم.

۲۹ دژ کایچو

پس از ترک پیان فو و سفری دو روزه درجهت خاور به دژی به نام کایچو می‌رسیم که شاه زرین آن را ساخته است. در این منطقه کاخ بسیار زیبایی ساخته شده که نالاری بسیار بزرگ و شکوهمند دارد. این نالار را با نقاشیهای از پادشاهان باستان آراسته‌اند. تماماً نالار با ورقه‌های زرین و نقشهای شگفت‌آوری مزین شده‌که بازگویندهٔ روزگاران پیشین این سرزمین است. می‌گویند شاه زرین، پادشاهی بسیار نیرومند بود، و رخنه کردن برگاخش بسیار دشوار. تا این که بین کشیش جوانی و شاه زرین جنگ در گرفت، اما کشیش جوانی آگاه بود که دژ شاه زرین بسیار مستحکم و غیرقابل نفوذ است. اما هفت تن از سلحشوران کشیش جوانی، تدبیری بدین‌گونه اندیشیدند تا خود را از خدمتگزاران شاه زرین معرفی کنند و در فرصت مناسب او را زنده به کشیش جوانی بسپارند. پس این هفت تن به مبارکاه شاه زرین رفتند و خود را مسافرانی وانمودند که از مسافت دور آمده‌اند و میل به خدمتگزاری شاه زرین دارند. پادشاه نیز آنها را پذیرفت و چون دید که بهترین وجه به وظایف خود عمل می‌کنند، آنها را از جزو خدمتکاران ویژهٔ خود قرار داد. تا اینکه یک روز که به شکار رفته بودند، این هفت تن، پادشاه را تنها یافته و به‌зор شمشیر او را وادار کردند تا با آنها به حضور کشیش جوانی بیاید. کشیش جوانی

نیز برای تحقیر کردن او، دستور داد تا جامه‌ای زنده بر تنش کنند و چوپانی گوسفندانش را به عهده او گذارند. شاه زرین، دو سال با این وضع فلاکت بار زندگی کرد، و پس از این مدت کشیش‌جوانی او را به حضور خویش فرا خواند و پرسید که آیا از این پس دوست او خواهد بود، یانه؟ و چون شاه زرین جواب مثبت داد، او را با احترام کامل به کشورش بازگرداند.

۳۱

رود بزرگ قراموران

پس از ترک دژ شاه‌زرین و مسافرتی بیست روزه درجهت باختر به رویی به نام قراموران می‌رسید. ژرفنا و پهنانی این پل به قدری زیاد است که هیچ پلی روی آن وجود ندارد. این رود به اقیانوس می‌پیوندد و شهرها و روستاهای بسیاری را سیراب می‌کند. در این جا بازگانان بسیاری دیده می‌شوند که به تجارت مشغولند. در این جا ابریشم و زنجیل به مقدار بسیار زیاد وجود دارد.

پس از گذر از این رود، باید دو روز دیگر درجهت باختر، به شهر کاچان فو می‌رسیم. مردمانش بتپرستند و بوسیله کارهای دستی و هنری گذران عمر می‌کنند.

۳۲
کن جان فو

پس از ترک شهر کاچان فو که در موردش برایتان شرح دادم، باید هشت روز درجهت باختر پیش رویم و از میان شهرها و دهکده‌های بسیاری عبور کنیم که باغهای بسیار زیبایی دارند. پساز طی این هشت روز به شهر کن جان فو می‌رسیم که بسیار پهناور و زیباست و مرکز حکومت ایالت کن جان فو می‌باشد. فرمانروای شهر، یکی از فرزندان خان بزرگ به نام مانگالای است. اینجا شهری است با

بازارهای بسیار زیاد و کارهای هنری و دستی بسیار زیبا، شهری که از نظر داشتن ابریشم و ابزار جنگی بسیار غنی است. شهر، در جهت باختراست و به جز اندکی ترک، مسیحی نسطوری و چند مسلمان، باقیمانده، مردمش بتپرستند.^{۳۳}

سیرون از شهر، کاخ زیبای مانگالای وجود دارد که در مورد آن برایتان توضیح می‌دهم. این کاخ در میان دشتی پهناور که رودها، دریاچه‌ها و چشمه‌های بسیاری در آن روانند، واقع شده. کاخ بزرگ در میان دیواری طولانی قرار گرفته و بسیار زیبا آراسته شده است. این کاخ دارای اتاقها و تالارهای بسیار زیبایی است.

مرزهای ختا و مانزی

از محل اقامت مانگالای خارج شده و به مدت سه روز در جهت باخترا پیش می‌رویم. درین راه همه‌جا شهرها و قصباتی می‌بینیم که ساکنانشان به تجارت و کارخانه‌داری و تولید ابریشم مشغولند بالاخره به یک ناحیه کوهستانی واقع در آیالت (کون کون) وارد می‌شویم که اهالی آن بتپرست وزارع‌اند و قسمتی از زندگانی خود را از شکار تامین می‌کنند در جنگلهای آن حیوانات وحشی از قبیل شیر ببر، خرس، سیاه‌گوش، گوزن، آهو... یافت می‌شود. وسعت ناحیه بقدر بیست روز راه است که تمام از میان کوهها و دره‌های گذرد و بفوائل کم شهرهایی هستند که مسافران می‌توانند در آن، توشه راه را فراهم سازند. پس از انجام این مسافرت بیست روز به شهر آغ بالیغ^{۳۴} "شهر سپید" می‌رسیم که در ناحیه مانزی واقع است. در اینجا زمین مسطح و پر جمعیت می‌شود. زندگی مردم اینجا از راه تجارت و کارهای دستی است. مقدار زیادی زنجیل بدهست می‌آید که به ایالت ختا فرستاده می‌شود و سود فراوانی در بردارد. فرآورده‌های

آن عبارت است از گندم و برنج و سایر غلات و قیمتشار هم ارزان است. پیمودن جلگه دو روز طول می کشده پس از آن مجدداً "بنواحی کوهستانی و جنگلها می رسمیم. در این نواحی جمعیت خیلی کم است، مردم بت پرستند و از محصول زمین و شکار حیوانات زندگی می کنند. اینجا هم حیوانات وحشی بمویزه جانورانی که از آنها مشک تهیه می کنند زیاد یافت می شوند.

۳۵ ایالت سین دافو و رود بزرگ کیان سوئی

طول مدتی که در کوهستانها سفر می کنیم بیست روز است بحر خزر و مانجی می رسمیم در جلگه مانزی بخشی هست بنام "سین دین فو" که حاکم نشین آن نیز بهمین نام است و آن شهری است بزرگ و سابقاً محل اقامت پادشاهان مقتدر و شروتمندی بوده است. طول محیط شهر برابر است با بیست میل ولی امروز بعلی که ذیلاً ذکر می شود بده قسم تقسیم شده. شاه متوفی سه پسر داشت و او مایل بود که هرسه پسرش به سلطنت بر سند لذا شهر را بوسیله دیوار بسه قسم تقسیم کرد (هر چند که حصار بزرگ همچنان دور شهر باقی و برقرار ماند) پس هریک از سه بردار، مطابق آرزوی پدر، به سلطنت رسید و علاوه بر یک سوم شهر، قسم عظیمی هم از سرزمینهای دیگر نصیب شد. زیرا پدرشان شروتمند بود و اراضی پهناوری در اختیار داشت. ولی خان بزرگ نام این اراضی را متصرف و سه سلطان را از بین برداشت. شهر بوسیله مجاری آب متعددی که از کوه سرچشمهمی گیرد آبیاری می شود. بعضی از این رودخانهها دارای نیم میل و بعضی دیگر در حدود دویست قدم پهنا دارند. ژرفای همه این رودخانهها زیاد است و بر روی آن پلهای سگی زیبایی به عرض

هشت قدم و طولی متناسب با پهناى رودخانهها ساخته شده. سرتاسر پل و در هر طرف آن ستونهای مرمرینی هست که زیر طاقهای چوبین رنگین قرار گرفته‌اند. روی طاقها نیز با آجرهای سفالین پوشانده شده است. در طول پل و در طرفین آن دکه‌های کسب کوچکی هست یکی از این دکه‌ها، که نسبتاً بزرگتر است، ویژه به‌ماموران دولتی است که وظیفه‌شان جمع‌آوری عوارض و تهیه آمار عابران پل می‌باشد. از این راه خان‌بزرگ روزانه مبلغی در حدود صد سکه طلا دریافت می‌دارد. رودخانه‌های یاد شده همه در پائین شهر به‌مکاری ملحق شده و تشکیل رود عظیم کیان را میدهد طول مسیر این رودخانه، قبل از اینکه به‌اقیانوس برسد، معادل است با صد روز راه و در نواحی مجاور آن چند شهر و چند دز مستحکم وجود دارد. کشتی‌های بسیاری نیز دائماً در رفت و آمدند. مردم بتپرستند. اکنون از این محل دور می‌شویم و مدت پنج روز گاه در جله و گاه در شهرها، سفر می‌کنیم و شهرهای چند در راه می‌بینیم. این ناحیه مانند بخش‌هایی که سابقًا "توصیف شد پر از شیر ببر و خرس و حیوانات وحشی دیگر است پس از پنج روز به‌ناحیه تبت می‌رسیم.

ایالت تبت ۳۷

۳۸

هنگامیکه مانگو خان باین ناحیه لشکرکشی کرد تمام آن را خراب و ویران نمود. بدین سبب تا فاصله بیست روز راه مسافر بجز شهرهای مخروبه و کم جمعیت چیز دیگری نمی‌بینید. در نتیجه حیوانات وحشی بخصوص ببر بقدری زیاد شده که مسافران و بازرگانان شبها نمی‌توانند به‌سفر خود ادامه دهند و باید هرجا که شده اطراف کنند. در آن منزل‌ها نیز برای اینکه از خطر حیوانات درند محفوظ بمانند

مجبورند احتیاط‌های ذیل را به عمل آورند. در این ناحیه بخصوص در مجاورت رودخانه‌نی خیزان زیاد بعمل می‌آید. ارتفاع بعضی از آنها ده‌پا، محیط‌شان، سه‌وجب و طول فواصل بین دو گره سه وجوب می‌باشد. چند تا از این نی‌های سیز را بهم می‌بندند، و هنگامیکه شب نزدیک می‌شود، به فاصله نزدیکی از خیمه‌گاه خود قرار می‌دهند بعد دور و بر آن آتشی می‌افروزنند. در نتیجه حرارت انفجار عظیمی رخ می‌دهد. صدای این انفجار بقدرتی بلند است که تا دو میل آن طرف‌تر شنیده می‌شود. و موجب وحشت و فرار حیوانات درنده می‌گردد از طرف دیگر باسپها هم پابندهای آهنین می‌زنند که اگر حس خطر نمودند فرار نکنند عده‌ای از مسافران که این احتیاط را رعایت نکرده‌اند تمام اسپهای قاطرهای خود را از دست داده‌اند. یک مسافر در مدت سفر بیست روزه خود هر سه چهار یک‌روز یک‌بار به آبادی کوچکی می‌رسد که می‌تواند در آنجا کمی آذوقو توشه تهیه کند. پس از این مدت به شهرهای محصور و مستحکمی می‌رسد که بر فراز ارتفاعات سنگی و یا قلل جبال ساخته شده که چون آباد و پر جمعیتند دیگر خطری از طرف حیوانات درنده وجود ندارد. یک رسم زشتی که "قطعاً" موارد بتپرستی است این است که درین ناحیه تا زمانی که دختری باکره است اورا شوهر نمی‌دهند.

اخباری دیگر، در مورد تبت

سرزمین تبت، بسیار پهناور است. مردمانش، آنچنان که پیش از این نیز یاد آور شدم، بتپرستند و زیان ویژه‌ای دارند. این ایالت با مانزی و بسیاری از سرزمینهای دیگر هم مرز است. باید گفته شود که مردمانش دزدان ماهری هستند. این ایالت بسیار پهناور است و از هشت کشور تشکیل یافته.

در اين سرزمين ، رودخانهها و درياچههای بسیاری دیده می شود ، که در آنها مقدار بسیار زیادی طلا به شکل خرده سنگ یافت می شود . همچنین مقدار زیادی مرجان وجود دارد که از آنها به عنوان زینت زنان و بتها استفاده می شود . از پشم شتر پارچه می باشد . در اینجا ادویههایی تولید می کنند که همانندش در سرزمین ما وجود ندارد نیز ، بهترین و ماهرترین جادوگران و اخترشناسان این حوالی بهشمار می روند ، و کارهایی آنچنان شگرف انجام می دهند که دیدن و یا حتی شنیدنشان انسان را شگفتزده می کند ، و من شایسته نمی دانم که آنها را بازگو کنم ، چرا که باعث حیرت و حتی ترس شوندگان می شود .

مردمان تبت ، آداب و رسومی بسیار بد دارند . سگهایی دارند بسیار بزرگ ، که به اندازه یک الاغ هستند ، گوشها و لبها ی آویخته دارند ، و آنچنان نیرومندند ، که با حیوانات وحشی نیز می جنگند و از پا درشان می آورند . از آنها برای شکار حیوانات وحشی سود می جویند . افزون بر اینها نژادهای بسیار خوبی از سگهای شکاری دارند ، و همچنین بازها ، و شاهینهای بلندپرواز و تربیت یافته ، که از کوههای این کشور بدست می آورند .

سخن دیگری را که در مورد تبت باید بشنوید ، این است که ، تبت هم مانند تمامی ایالات و سرزمینهایی که در این کتاب از آنها یاد شد ، بهخان بزرگ تعلق دارد . (بهجز آنها یکه متعلق به ارغون است .) از این پس تمام آنچه را که به شرح می پردازم ، متعلق بهخان بزرگ است ، و حتی اگر در خصوص این مورد اشارهای نکردم ، بدانید که چنین است .

اینک این بحث را رها کرده ، و به شرح سرزمین کایندو می پردازم

۳۹
ایالت کایندو

کایندو، ایالتی است درسوی باختر، و تنها یک پادشاه بر آن حکم‌فرمایی می‌کند. مردمانش بستبرستند. و در زمانهای پیشین تحت فرمان پادشاهان بودند، اما اینک خان بزرگ بر آنان حکم می‌راند. شهرها و دهکده‌های بسیاری در اینجا وجود دارد، اما مهم‌ترینشان شهری است بهنام کایندو. مکان ویژه‌ای وجود دارد که در آن مرواریدهای بسیار سپید و درخشان یافت می‌شود، اما خان بزرگ اجازهٔ صید بی‌رویهٔ آنها را نمی‌دهد، چرا که اگر چنین نمی‌کرد، بهای آنها در بازار پائین می‌آمد. اگر خان بزرگ مروارید را برای خود بخواهد، اجازهٔ صید آن را می‌دهد، اما اگر شخص دیگری این کار را انجام دهد، مجازاتش مرگ خواهد بود. در این جا کوه دیگری نیز وجود دارد، که سنگی بسیار زیبا بهنام فیروزه‌از آن استخراج می‌شود. (این سنگ نیز تنها با اجازهٔ خان بزرگ استخراج می‌شود .)

اکنون اجازه دهید از آداب و رسوم مردم اینجا، در مورد زنانشان برایتان بگویم. هریک از مردان بیگانه‌ای که به‌این سرزمین پا بگذارند و از خواهر، همسر و یا دختر یکی از اهالی خوششان بباید، مردان نه تنها ناراحت نمی‌شوند، بلکه این را نشانی از خوش اقبالی می‌دانند، چرا که می‌پنداشند در این صورت بتها از آنها راضی خواهند شد. اگر مردی آگاه شود که یک مسافر بیگانه قصد ماندن در خانه‌اش را دارد، بلادرنگ خانه را ترک کرده و به همسرش دستور پذیرایی از مرد بیگانه را می‌دهد. سپس به‌دبیال کار خود می‌رود و گاه ممکن است تا سه روز به‌خانه باز نگردد.

شخص بیگانه، برای اینکه حضور خود را در خانه اعلام کند، نشانی چون پارچه را برابر در خانه می‌آویزد.

مردمان اینجا، بدینگونه از پول استفاده می‌کنند: طلا را به‌شکل شمش در آورده و با ساجو^{۴۰} وزن کرده، و بهای آن را بسته به وزنش حساب می‌کنند. اما سکه ضرب شده ندارند. از نمک نیز به عنوان پول استفاده می‌کنند، بدینصورت که آب نمک را می‌جوشانند تا به‌شکل خمیر درآید، سپس آن را در قالب می‌ریزند و مورد استفاده قرار می‌دهند.

در این سرزمین حیوانات بسیاری یافت می‌شود که میتوان از آنها مشک تهیه کرد. شکارچیان نیز برای بدست آوردن مشکشان آنها را شکار می‌کنند. همچنین در دریاچه‌هایش، ماهی‌ها و مرواریدهای بسیاری وجود دارند. جانوران بسیاری نیز دیده می‌شوند، از قبیل شیر، خرس، گرگ، گوزن و گونه‌های بسیاری از پرندگان. شراب انگور ندارند، بلکه شراب خود را از گندم و برنج آمیخته با ادویه تهیه می‌نمایند. در این سرزمین میخک نیز وجود دارد، که از درختانی کوچک بدست می‌آیند.

اینک این قسمت از ایالت کایندو را رها کرده و پیشتر می‌رویم. در خلال سفر ده روزه^{۴۱} خود، پیوسته با آبادیها و دهکده‌ها برخورد می‌کنیم. مردم اینجا نیز دارای همان آداب و سنتی هستند که برایتان شرح دادم. در انتهای سفر ده روزه^{۴۲} خود، به روایی می‌رسیم بنام طلا به‌شکل خردۀ سنگ یافت می‌شود، در سواحل آن نیز دارچین می‌کارند. این رودخانه به دریای اقیانوس می‌ریزد.

ایالت قراجان^{۴۲}

پس از گذر از رودخانه بربیوس، به ایالت قراجان وارد می‌شویم که بسیار پهناور است و از هفت کشور تشکیل شده. این ایالت در جهت باخته قرار دارد و مردمش بست پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. او برای حکمرانی اینجا، یکی از نوادگانش را برگزیده، که نامش اسن‌تمور^{۴۳}، و بسیار شروتمند و نیرومند است، و به سبب خردمندی و دوراندیشی اش، به خوبی در این ایالت حکم‌فرمایی می‌کند.

پس از عبور از رودخانه‌ایی که از آن صحبت کردم، پنج روز بسوی باخته می‌روید، و در بین راه پیوسته با شهرها و دهکده‌ها برخورد می‌کنید. در این سرزمین یکی از بهترین نژادهای اسب را پرورش می‌دهند. مردمش بوسیله دامداری و کشاورزی زندگی می‌کنند و زبانی مخصوص به‌خود دارند که فهمیدش بسیار دشوار است. در پایان این پنج روز سواری، به شهری بمنام یاچی می‌رسید که پایتخت این کشور است، و شهری است بسیار بزرگ و با شکوه که شمار بسیاری از بازارگانان و ابزارمندان در آن زندگی می‌کنند. مردمانش از تبارهای گوناگونی هستند، چه، در اینجا تنها مسلمانان و بست پرستان زندگی نمی‌کنند، بلکه برخی از مسیحیان نسطوری نیز وجود دارند. گندم و برنج می‌کارند، اما ان گندم نمی‌خورند، چرا که در این سرزمین نوع خوب آن پیدا نمی‌شود. به جای آن از برنج تغذیه می‌کنند. از آمیختن برنج و ادویه‌جات یک نوع نوشیدنی سکرآور بدست می‌آورند. پول نیز، بهمان شکلی است که بیشتر برایتان گفتم، یعنی از صدفهای دریایی به جای پول استفاده می‌کنند.

چاههای آب شوری دارند که از آنها نمک تهیه می‌کنند، و من می‌توانم به‌شما اطمینان دهم که خود شاه نیز از آنها استفاده می‌کند.

در این سرزمین دریاچه‌ای وجود دارد، که درازای پیرامون آن به‌صد مایل می‌رسد. در این دریاچه گونه‌های بسیاری از ماهیهای بزرگ یافت می‌شود که بهترین ماهی‌های دنیا هستند.

باید بگویم که مردم اینجا گوشت بسیاری از جانوران از قبیل مرغ، قوچ و گاو را بهمان صورت خام می‌خورند. مردم فقیر به قصابی رفته و جگر حیواناتی را که تازه کشته شده‌اند، گرفته و خرد می‌کنند سپس با سسی که از سیر و ادویه تهیه می‌کنند آن را می‌خورند. اکنون برایتان در مورد بخش‌های دیگر سرزمین قراجان توضیح می‌دهم.

در مورد بخش‌های دیگر سرزمین قراجان

پس از ترک شهر یاچی، و سفری ده روزه درجهت باختر، به ایالت قراجان می‌رسیم، که مهمترین شهرش بهمین نام، یعنی قراجان است. مردم اینجا بتپرستند و تحت حکومت یکی از پسران خان بزرگ بهنام کوگاچین^{۴۵} بسر می‌برند. در رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و کوههای اینجا نیز طلا به‌شكل خرده سنگ وجود دارد. طلا آنقدر زیاد است که آن را با تنها شش ساجدی نقره معاوضه می‌کنند. در این ایالت نیز از مرجان بهمان شکل که گفتم به عنوان پول استفاده می‌کنند. اما باید گوشزد کنم که در این سرزمین مرجان یافت نمی‌شود، بلکه آن را از هندوستان می‌آورند.

در این ایالت مارها و تمساحهای بزرگی وجود دارند. بقدرتی بزرگ، که با دیدنشان وحشت سراپای انسان را فرا می‌گیرد. اکنون

می‌گوییم که درازایشان چقدر است.

باید آگاه شوید که برخی از آنان تا حدود ده گام درازا دارند در قسمت جلویی بدن، و نزدیک به سرشن دوپای بسیار کوچک دارند. پاهایشان دارای سه ناخن، شبیه به ناخنهای پنجه، شیر یا شاهین است، که دو عدد از آنها کوچک، و دیگری بزرگ است. سرشن بسیار بزرگ است و چشم‌اشان از یک قرص نان نیز درشت‌تر است. دهانی گشاد و دندانی تیز دارند، تا جائیکه قادرند یک انسان را به یک باره ببلعند. این حیوانات به اندازه‌ای رشت هستند که تمامی انسانها و جانوران از آنها گریزانند. گونه‌های کوچک‌تر آن هشت، پنج و گاه نایک گام درازا دارند. شیوه، شکار آنها بدینگونه است. در روز به سبب گرمای زیاد، آنها به زیر زمین می‌روند، و شبهای برای خوردن غذا بیرون می‌آیند و حیوانات دیگر را شکار می‌کنند. آنها از رودها، دریاچه‌ها و چشمه‌ها آب می‌نوشند و به سبب وزن زیادی که دارند، هنگامی که برای خوردن غذا یا نوشیدن آب، روی شنها حرکت می‌کنند، شیار گودی را از خود به جای می‌گذارند. شکارچیانی که در بی تماس‌ها می‌روند، برای شکار آنها وسیله ویژه‌ای دارند که آن را در سر راه تماسح پنهان می‌کنند.

آنها این وسیله را در مسیر حرکت تماسح، و در زمین فرو می‌کنند. این وسیله چوبی است بسیار محکم که در قسمت بالا، تیغه‌ای پولادی همچون نیزه دارد، و به اندازه یک وجب از چوب پایه‌اش بلندتر است. هنگامی که این وسیله را در زمین فرو گردند، روی آن را با شن می‌پوشانند تا قابل مشاهده نباشد. سپس با تیغه‌هایی شبیه به آن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، و هنگامی که ماریا تماسح در مسیر همیشگی خود به سوی چشم‌های روان می‌شود، به خاطر شیب زمین به سوی تیغه رانده می‌شود، و در این هنگام نافش پاره شده و می‌میرد.

بامگ تماسح کلاگها شروع به سروصدامی کنند و شکارچیان نیز می‌فهمند که تماسح مرده است.

شکارچیان همینکه تماسح را گرفتند، کیسه‌های صفرایش را پاره می‌کنند و به عنوان یک دارو، به قیمت زیاد می‌فروشنند. چرا که اگر سگ هاری‌شخصی را گاز بگیردو اگر زنی به هنگام زایمان درد زیادی داشته باشد، مقدار بسیار کمی از این مایع را به او می‌دهند، تا بلافاصله بهبود حاصل کنند. گوشت این حیوان نیز با بهای زیاد خرید و فروش می‌شود، چون بسیار خوشمزه است. باید آگاه شوید که مارها قادرند به مکان شیرهای وحشی وارد شوند و آنها را هنگامی که هنوز کوچکند بخورند.

در این ایالت اسبهایی از نژاد بسیار خوب پرورش می‌دهند، تا جائیکه آنها را به هندوستان هم برده و به فروش می‌رسانند. در این سرزمین اگر اسبی به هنگام دویدن دم خود را تکان دهد، بدشگون تلقی اش می‌کنند و به همین سبب دویا سه گره از دم او را می‌برند، تا قادر به انجام چنین کاری نباشد. مردان این سرزمین نیز مانند فرانسویان با رکابهای بلند و دراز سواری می‌کنند، اما تاتارها با رکاب کوتاه اسب سواری می‌کنند تا قادر به بلند شدن از روی زین و استفاده از کمان باشند. از پوست گاو میش زره، نیزه، سپر زوبین و پیکانهای زهرآلود می‌سازند.

نکتهٔ دیگری را نیز باید برایتان بگوییم، و آن اینکه سالها پیش، اگر مردی زیبا و مهربان که دارای سایه‌ای زیبا و مناسب بود می‌خواست درخانهٔ یکی از شهروندان اقامت گزیند، شبانه او را می‌کشتند، چرا که معتقد بودند با این کار خرد و رافت آن مرد در خانه‌شان ماندگار می‌شود. اما اکنون این کار را از ترس مجازات خان بزرگ انجام نمی‌دهند.

حال از ایالت زردندان برایتان می‌گوییم.

۴۶ ایالت زردندان

پس از اینکه قراجان را ترک کرده، و به مدت پنج روز به سوی خاور رهسپار شوید، به ایالتی به نام زردندان می‌رسید. مردمانش بت‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. نام مهمنترین شهرشان وچان است.

تمامی مردان اینجا دندان طلا دارند، یا بهتر بگوییم دندانهایی با روکش طلا، که این هم شامل دندانهای بالایی می‌شود و هم پائینی. اما زنانشان اینچنین نیستند و دندانهایی معمولی دارند. مردان همچنین بازو و زانوی خود را با سوزن و یک نوع رنگ سیاه خالکوبی می‌کنند. مردان این سرزمین، سوارکارانی ماهر هستند و کاری بجز شکار جانوران و صید پرندگان ندارند، و کارهای مربوط به خانه را زنان و بردگان انجام می‌دهند. هنگامی که یک زن، نوزادی به دنیا می‌آورد، پس از انجام دادن کارهای اولیه، شوهر به مدت چهل روز در رختخواب به جای زن می‌خوابد و تمام اقوام و خویشاںشان به دیدن او می‌آیند؛ و جشن می‌گیرند. چون زنها تا زمانیکه بچه را در شکم دارند و پس از اینکه به دنیا یش می‌آورند، رحمت فراوان می‌کشند، مردها نیز با انجام اینکار می‌خواهند رنجهای او را تلافی کنند.^{۴۷} در این سرزمین گونه‌های بسیاری از گوشت را پخته و می‌خورند، برنج را نیز با گوشت می‌خورند. شراب را نیز از برنج تهیه می‌کنند و پس از آمیختن با ادویه آن را می‌خورند.

دارای پولهای طلایی هستند، اما از پول صدفی نیز سود می‌جویند. معادن نقره بسیار دور است، و به همین سبب نقره بسیار با ارزش است و بازگانانی که نقره دارند، سود بسیار می‌برند.

این مردم بت و یا نیایشگاه ندارند، بلکه "پیرهای" خانواده‌شان را سپاس می‌گذارند، چرا که می‌گویند: "ما از آنها به وجود آمده‌ایم . " الفبا و خطی برای نوشتن ندارند، زیرا از مراکز فرهنگی بسیار دور هستند .

جنگل‌های ابیوه و کوههای سر به فلک کشیده سبب شده تا این قسمت از سرزمین‌آکنده از عفونت، فساد و بدی‌هوا شود، و امکان زندگی در تابستان را بر همه، بهویژه مسافرین، دشوار سازد .

برای خرید و فروش بین خود چنین می‌کنند . یک تکه چوب را بهدو قسمت تقسیم می‌کنند، و بنابر مقدار خرید و فروش چوب را به تکه‌های کوچکتر تبدیل می‌کنند . و هنگامی که شخصی تمام بدھی خود را پرداخت باقیمانده چوب را از طلبکارش پس می‌گیرد .

حال باید بگوییم که در تمامی این ایالات، یعنی قراجان، وچان و یاچی، پژشگ وجود ندارد . هنگامی که شخصی بیمار می‌شود، بستگانش به جادوگران رجوع می‌کنند . هنگامی که جادوگران حاضر می‌شوند مریض، بیماری خود و آنچه را که حس می‌کند برایشان شرح می‌دهد . آنان نیز به تتدی سازهایی را به صدا در می‌آورند، و آنقدر به مرقصیدن ادامه می‌دهند تا دهانشان کف کند و بزرگی بیفتند، و این بدان معناست که اهریمن در پیکرشان حلول می‌کند و باید خود را در همین حال نگاه دارند تا اهریمن ازین برود . هنگامی که دیگر جادوگران، همکار خود را بر زمین افتاده می‌بینند از او می‌پرسند که مریض از چه بیماری رنج می‌برد؟ و او می‌گوید: "فلان روح بیمار را ناراحت کرده، چون به او توهین شده است . "

جادوگران می‌گویند: "خواهش می‌کیم برای نجات بیمار، آن روح را بگیر و هر آنچه را که می‌خواهد، ازاو بپرس . " پس از این سوال و جوابها، روح که اکنون در پیکر جادوگ وارد شده پاسخ می‌دهد،

مثلاً "اگر بیمار مردنی باشد می‌گوید": "این مریض به اندازه‌ای به فلان روح توهین کرده، که نمی‌تواند او را بیخشد." و این یعنی مرگ بیمار. اما اگر بیمار خوب شدنی باشد، جادوگر می‌گوید: "با اینکه توهین او سخت بوده، اما روح او را می‌بخشد، اما در ازای آن، باید پول بپردازد و به مردم نوشیدنی و خوراکی بدهد." بستگان بیمار نیز آنچه را که روح درخواست کرده، انجام می‌دهند و قوچی را نیز قربانی کرده و خونش را به افتخار ارواح در نقاط مختلف، بر زمین می‌ریزند. سپس گوشت آن را پخته و جادوگران و زنها را به خوردن آن دعوت می‌کنند. هنگامیکه همه جمع شدند، شروع به خواندن و رقصیدن می‌کنند و به افتخار ارواح آب‌گوشت و نوشیدنیها را به اطراف می‌پاشند، عود را می‌سوزانند و بخور را در تمام نقاط پخش می‌کنند، و سپس از روح می‌پرسند که آیا بیمار را بخشیده است یا خیر؟ و روح نیز اگر تمام کارها مطابق می‌لش انجام گرفته باشد، پاسخ مثبت می‌دهد، و با شنیدن این پاسخ حاضرین بار دیگر آب‌گوشت و نوشیدنی‌ها را به اطراف می‌پاشند و تمامی چراغها را روشن می‌کنند. و به خوردن و نوشیدن می‌پردازند. بیمار نیز بلادرنگ به بود حاصل می‌کند.^{۴۸}

حال که از آداب و رسوم این سرزمین و چگونگی کارهای جادوگران صحبت کردم، بهتر است این ایالت را ترک کرده و به دیگر موارد بپردازم.

٤٩ ٥٥

چگونه حکمرانان ایالات مین و بنگال برخان بزرگ شوریدند آنچه را که فراموش کردم شرح دهم، و اینک به ذکر جزء‌جزء آن می‌پردازم، نبردی بود که در وچان روی داد.

در سال ۱۲۷۲، خان بزرگ سپاه عظیمی را به سوی حکومتهای

وچان و قراجان فرستاد تا از این ایالات در مقابل هجوم دیگر اقام دفاع کند. در آن هنگام هیچیک از فرزندانش را به‌این‌جنگ نفرستاد، بلکه یکی از نوادگانش به‌مان سن تمور را همراه این سپاه رهسپار کرد.

پادشاه بیگال و مین، شخص قدرتمند و شروتمندی بود. او تحت حکومت خان بزرگ نبود، و هنگامی که آگاهی یافت سپاه خان بزرگ به‌آنها نزدیک می‌شد، به‌این اندیشه افتاد که موقعیت را مغتیم شمرده و سپاهیان خان بزرگ را غافلگیر کرده و آنان را آن چنان شکستی دهد که خان بزرگ دیگر به فکر لشکرکشی به‌آنجا نیفتند. پس دستور داد تا دوهزار فیل بسیار بزرگ را آماده سازند، برپشت هر یک از آنها اتفاقی نصب کردند، که خود به‌شکل یک دژ کوچک بود. در هر یک از این دژهای چوبی کوچک دوازده تا شانزده مرد مسلح قرار گرفتند و به‌جز اینها، شش هزار سواره‌نظام و پیاده‌نظام را نیز آماده خدمت کرد. او خود را برای یک نبرد فراموش نشدنی آماده کرد.

همینکه سپاهیان آماده نبرد شدند، بدون ائتلاف وقت به‌پیش رفته‌ند تا سپاهیان خان بزرگ در وچان را غافلگیر کنند. و این سپاه نیز بدون اینکه در مقابل خود به‌مانعی برخورد کند، به‌پیش رفت تا جاییکه با سپاهیان تاتارها تنها سه‌روز فاصله داشتند. در این مکان چادرهایشان را بر پا کردند تا اندکی بی‌اسایند.

نبرد بین سپاهیان خان و شاهمین

هنگامی که فرمانده سپاه تاتارها آگاه شد که ارتض شاه با نیروی بسیار در حال نزدیک شدن است، ناامید شد، چرا که تنها ۱۲۰۰۰ سوار داشت. اما مردی خردمند و با ارزش در سپاهشان بود به‌مان

نسکرادرین، که سپاهیان را نظم بخشد و به آنها سیرو و اعتماد بنفس داد. دوازده هزار سوار ناوار در دشت و چان گردید که رآمدند و چتین اندیشیدند که به سپاهیان شاه اجازه نزدیک شدن دهند. خود نیز به جنگل ابسوهی که در پشت این جلگه قرار داشت رفتند و به انتظار ارتش شاه ماندند.

از سوی دیگر، پس از آنکه زمان استراحت سپاهیان شاه به سیر آمد، شاه مین دستور حرکت داد، و سپاه آنقدر به پیش رفت تا به دشت و چان رسید و در یک مایلی دشمن توقف کرد. فیلهای با مردان مسلح در داخل دژها آماده بودند و دیگر سواران و پیادگان نیز با مهارت تمام آرایش جنگی داده شده بودند، زیرا که شاه مین مردمی خردمند و ماهر بود.

تاتارها با دیدن سپاه شاه مین، کمترین ترس را نیز بر خود هموار نکرده، بلکه برخلاف آن نیرو و شهامت خود را با حرکت آرام و منظم خود به سوی دشمن نمایاندند. چیزی به آغاز نبرد نمانده بود که اسبهای تاتارها با دیدن فیلهای او حشت زده شدند و رم کردند، به شکلی که سواران قادر به مهار آنها نبودند. از سوی دیگر شاه به همراه فیلهایش به طرف آنها می‌آمد.

تاتارها با مشاهده این وضع بسیار نگران شدند و نمی‌دانستند که چه باید بکنند. اما تدبیری اندیشیدند، بدین شکل که از اسبهای خود پیاده شدند و آنها را به جنگلی که در نزدیکش بودند، برده و آنها را به درختان بستند. سپس با تیروکمان به سوی فیلهای تیراندازی کردند، به شکلی که تعامی بدن آنها پر از زخم شد. سربازان شاه نیز با نیزه به سوی تاتارها هجوم برdenد، اما تاتارها سربازان ماهرتری بودند. هنگامی که فیلهای زخمی شدند با سر و صدای بسیار زیاد فرار کردند. آنها در حالیکه دژهای کوچک چوبی را می‌انداختند و

می شکستند عقب نشینی کردند و هرچه را در سر راه خود دیدند منهم ساختند . تاتارها هم هنگامی که فیلها را در حال فرار دیدند ، سوار بر اسبانشان شدند و بهسوی سپاه شاه مین هجوم بردن . نبرد وحشتناکی درگرفت و از هر سو دست و پا سر بر زمین می افتد . در این نبرد تاتارها خوش اقبال تر بودند ، و بسیاری از سپاهیان شاه مین در همان آغاز نبرد کشته شدند . نبرد تا پاسی از ظهر گذشته ، ادامه یافت و هنگامی که شاه و یارانش خود را شکست خورده یافتد ، آهنگ عقب نشینی کردند . تاتارها نیزاند کی آنها را تعقیب کردند اما پس از مدتی بهتر آن دیدند که فیلها را بگیرند و به همین سبب داخل جنگل شدند و درختها را بریدند تا سد راه فیلها شود اما فیلها به هیچ وجه تسلیم نمی شدند . تا اینکه سرانجام ناچار شدند از مردان شاه مین کمک بگیرند . فیلها حیواناتی بسیار با هوش هستند که هرگز تسلیم دشمن نمی شوند . از آن پس بود که خان تصمیم گرفت در نبردها از فیل استفاده کند . بدینگونه تاتارها موفق شدند دویست فیل را دستگیر کنند .

یک سراشیبی بزرگ که بهسوی مین می رود

پس از ترک سرزمینی که در موردش شرح دادم ، دور روز و نیم باید از یک سراشیبی پائین برویم تا به شهر مین برسیم . بین راه ، هیچگونه درختی دیده نمی شود . اما بازاری با کالاهای فراوان وجود دارد که مردم این ایالت و دیگر ایالات هفت‌مای سه بار در آن به خرید و فروش می پردازند . بازرگانی که با خود طلا حمل می کنند ، از خطر مواجه شدن با سارقین در امانند ، چرا که در سرزمینی زندگی می کنند که پا نهادن به آن ، برای هر کسی مقدور نیست .

پس از طی این دو روز و نیم مسافت ، به شهر میں می‌رسیم که از جنوب با هندوستان هم مرز است . سپس باید از کوههایی مرتفع و جنگل‌هایی پر درخت عبور کنیم ، که مملو از فیل و کرگدن هستند . در این مکانها نه مردمی زندگی می‌کنند و نه خانه و کاشانهای وجود دارد . اکنون از شهر میں برایتان می‌گوییم .

شهر میں ، و دوستون آن که از طلا و نقره ساخته شده‌اند پس از یک راهپیمایی پانزده روزه از بین مناطق سخت گذری که پیشتر برایتان شرح دادم ، به شهر بزرگ و با شکوه می‌رسید ، که مرکز این ایالت نیز ، هست . مردمان این شهر بی‌پرستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌رانند .

در روزگاران پیشین ، شاهی در این سرزمین می‌زیست که بسیار قدرتمند و توانا بود ، و هنگامی که حس کرد زمان مرگش فرا رسیده دستور داد تا در کنار آرامگاهش دوستون برپا کنند ، یکی از طلا و دیگری از نقره . نخستین ستون را از سنگهای زیبایی ساختند و روی آن را با روکشی از طلا به ضخامت یک انگشت پوشاندند . بلندای این ستون بهده گام می‌رسد و پهناش نیز زیاد است . بخش بالایی آن را به‌شکل دایره ساخته‌اند و سراسر ستون را با زینگلهای طلاسی آراسته‌اند ، تا به‌هنگام وزش باد ، آواش را بشنوند . ستون دوم را نیز مانند همین ساختند ، با این تفاوت که این یکی را با نقره روکش کرده‌اند . سقف آرامگاه را نیز با ورقه‌های طلاسی و نقره‌ای زینت داده‌اند ، تا جاییکه با اطمینان می‌توانم بگویم که این دو ، زیباترین و گرانبهاترین ستونهای دنیا هستند . هنگامی که پرتوهای خورشید به آنها می‌تابد ، درخشش و بازتابش را ، از دور دستها نیز می‌توان دید .

اینک باید از چگونگی تسخیر این سرزمین بوسیله خان بزرگ براستان بگوییم . همچنانکه آگاه هستید ، دربار خان مملو از بازیگران و بندبازان گوناگون بود . روزی خان به آنها گفت که می خواهد ایشان را به همراه فرماندهانش به شهر مین بفرستد ، تا آنجا را تصاحب کند . تمامی آنها نیز با خوشودی پاسخ دادند که حاضر به آنجام این کار هستند ، و براستی چنین نیز کردند ! هنگامی که وارد شهر شدند از زیبایی و شکوه آن در شگفت شدند ، و قاصدی نزد خان فرستادند تا از ارزش ستونها و چگونگی ساختمانشان ، آگاهش سازند ، و اگر دستور به خراب کردن این ستونها می دهد ، دست کم طلا و نقره اش را برای او ببرند . اما خان بزرگ که از ارزش این بنا برای شاه پیشین آگاهی داشت ، چنین دستوری نداد . بلکه عکس دستور داد تا آنها را مطابق میل آن پادشاه ، حفاظت کنند ، زیرا که تاتارها هرگز به اموال شخص مرده دست نمی زنند .

۵۳

در این سرزمین شمار بسیار زیادی از حیوانات وجود دارد ، از قبیل ، فیل ، گوزن ، گاو و حشی .
اکنون که در مورد ایالت مبنی توضیح دادم . به شرح سرزمین دیگری به نام بنگال می پردازم .

ایالت بنگال

۵۴

ایالت بنگال در جهت جنوب واقع شده است ، و در سال ۱۲۹۰ هنگامی که مارکوبولو در دربار خان بزرگ بود ، این ایالت هنوز فتح نشده بود . مردمانش بمزبان ویژه ای صحبت می کنند و کیش آنها ، بتیرستی است . این سرزمین باهیدوستان هم مرز است . شمار خواجهگان در این سرزمین زیاد است ، تا جائیکه تمام اشراف زادگان آنها را از این سرزمین نزد خود می بردند . گاوها ای سهلنده فیل

دارند، اما نمبه بزرگی آنها . خوراک مردم ، گوشت ، برنج و شیر است. پنجه به مقدار زیادی می کارند. تجارت‌ش، به سبب داشتن شکر، ادویه‌های گرانبها، سنبل و گالانگا، بسیار فعال است. بازارگانان هندی برای خرید بردۀ و خواجه بهاینجا می آیند.

در مورد این سرزمهین چیز دیگری وجود ندارد که ارزش گفتن داشته باشد، پس رهایش می کنیم و بهایالت کاوچی گو می پردازیم.

۵۵ ایالت کاوچی گو

کاوچی گو، ایالتی است که در جهت خاور قرار دارد، و پادشاهی بومی بر آن حکم می راند. مردمش بت پرستند و زبان ویژه‌ای دارند. این ایالت نیز تحت فرمان خان بزرگ است، و پادشاه اینجا هر ساله برای او مقادیری به عنوان باج می فرستد. نیز باید یاد آور شوم که پادشاه اینجا در کمال آسایش و راحتی زندگی می کند، سیصد زن دارد، و هر گاه زن زیبای دیگری را ببیند، با او نیز ازدواج می کند.

در این کشور طلا و ادویه‌های گرانبها یافت می شود، اما چون تادریا راه زیادی را باید پیمود، ارزش آنها پائین می آید. در اینجا فیل و گونه‌های دیگری از حیوانات به مقدار زیاد یافت می شود. مردمانش از گوشت، برنج و شیر تغذیه می کنند. این سرزمهین فاقد تاکستان است. اما از برنج و ادویه، شرابی می سازند که بسیار گوارا است. تمامی مردم روی پوستشان را با اشکال گوناگون مانند اژدها شیر و پرندگان، نقاشی می کنند، و این کار را با سوزن انجام می دهند تا پاک نشود. صورت، گردن، دست‌ها، شکم، زانو و بازوی خود را نیز نقاشی می کنند و برای این نقاشیها، ارزش فراوان قائلند، و به آنان که نقش و نگاره‌ای بیشتری دارند، احترام بیشتری می گذارند.

ایالت آنین ۵۶

آنین، ایالتی است که درجهٔت خاور قرار دارد. مردمش بست پرستند، و تحت حکومت خان بزرگ. بوسیلهٔ دامداری و کشاورزی زندگی می‌کند و زبانی مخصوص به‌خود دارند. زنان و مردان بر روی بازو و زانوی خود، دست‌بند و پابند‌های طلاسی و نقره‌ای می‌بندند. اسبان بسیار خوبی دارند که هندیها آنها را خردباری کرده و با سود فراوان به‌دیگران می‌فروشنند. شمار زیادی گاو‌میش و گاو نیز دارند، چرا که سرزمینشان از بهترین و سرسبزترین چراگاهها تشکیل شده است. در اینجا، هر آنچه را که برای زندگی لازم است، می‌باشد.

نیز باید بدانید که آنین و کاوچی گو بیست و پنج روز فاصله دارند و از کاوچی گو تا بنگال سی روز راه است. اینک باید آنین را رها کرده و هشت روز پیوسته به‌سوی خاور به‌پیش رویم تا به سرزمین دیگری برسیم.

کولومان ۵۷

کولومان، ایالتی است که درجهٔت خاور واقع شده است. مردمش بست پرستند و تحت حکومت خان بزرگ می‌باشند. به‌زبان ویژه‌ای نیز سخن می‌رانند. رنگ پوستشان سفید نیست، بلکه قهوه‌ای است. آنها از نژادهای بسیار خوب می‌باشند، نیز، جنگجویانی بسیار ماهرند.

این ایالت دارای شهرها و دهکده‌های بسیاری است که در میان کوههای مرتفع ساخته شده‌اند.

اگر هر یک از آنها بمیرد، جسدش را می‌سوزانند، و خاکسترش را در جعبه کوچکی ریخته و به نقاط مرتفع می‌برند، و آن را روی دیواره غارها آویزان می‌کنند، به شکلی که دست هیچ جانور و یا انسانی به آن نرسد.

در این سرزمین طلای بسیاری یافت می‌شود، و پول از نوع صدف نیز رواج دارد. در تمامی این سرزمین وایالات بنگال، کاوچی‌گو، آین، پول طلا، و پول صدف، بهمیک اندازه خرج می‌شود. بازرگانان کمی دارند، اما همان اندک بازرگانان نیز ثروتمندند. مردم اینجا از گوشت، برنج و شیر تغذیه می‌کنند، و شرابی بسیار خوب از برنج تهیه می‌کنند.

۵۸ ایالت چوی جو

چوی جو، ایالتی است در سوی خاور. پس از ترک کولومان و دوازده روز قایق سواری بر روی رودخانه، با شهرها و دهکده‌های بسیاری برخورد می‌کنید. پس از آن به شهر بزرگ و با شکوه فونگول^{۵۹} می‌رسید. اهالیش بتپرستند و از راه تجارت و هنر زندگی می‌کنند در اینجا از پوست درخت پارچه‌هایی تهیه می‌کنند که بسیار زیباست و مردم، لباس تابستانی شان را از آن تهیه می‌کنند. اینها، مردمانی مسلح هستند، و تنها اسکناسهای خان بزرگ را قبول می‌کنند.

در اینجا آنقدر شیر وجود دارد که هیچکس نمی‌تواند شبها از خانه خارج شود، زیرا شیرها به آسانی اورامی خورند. هنگامی که مردان به رودخانه می‌روند، شب هنگام در مکانی می‌خوابند که از ساحل رود بدور باشد، چرا که شیرها حتی به مقایقه‌هایی که در ساحل هستند حمله کرده و سرنشینانش را می‌خورند. اما این مردان نیز قادر به دفاع از خویشتن هستند، چرا که سکه‌هایی دارند که قادر به چنگیدن

و کشتن شیرها هستند.

هنگامی که مردی به سفر می‌رود، با خود تیر و کمان و دو سگ قوی هیکل به همراه می‌برد. اگر در طول راه به یکی از شیرها برخورد کنند، سگها از پشت و جلو بمهما و حمله می‌کنند. شیر هم، تنها می‌تواند به سوی یکی از آنها هجوم ببرد، و به همین طریق سگها او را گیج و عصبانی می‌کنند، تا اینکه شیر به پشت درختی پناه میرد و تنها با نشان دادن چنگ و دندان می‌کوشد تا از مهلکه بگریزد. در این هنگام شکارچی، با تیر و کمان خود شیر را از بین می‌برد. در این سرزمین، ابریشم و کالاهای بسیار دیگری وجود دارد، که از راه رودخانه به کشورهای دیگر صادر می‌شود. در کنار رودخانه، و بین راه نیز شهرها و دهکده‌های بسیاری وجود دارد، که مردم تمام آنها بتپرست و تحت فرمان خان بزرگ هستند. زندگی آنها از راه تجارت و هنر می‌گذرد، و از اسکناس نیز استفاده می‌کنند، افزون بر این جنگاوران بسیار خوبی نیز هستند. پس از پایان این دوازده روز، بار دیگر به ایالت سیندوغو می‌رسیم، که پیشتر در مورد آن توضیح دادیم.

بخش سوم
سفر به سوی جنوب ، در میان ایالات خاور ختا و مانزی

۶۱ شهرهای کاچان فو و چانگلو

کاچانفو، شهر باشکوهی است. مردمانش بتپرستند و مردگان خود را می‌سوزانند، و از اسکناس استفاده می‌کنند. در اینجا برخی از مسیحیان زندگی می‌کنند که کلیسايی مخصوص به‌خود دارند. تمام ساکنین اینجا تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند.

در این سرزمین ابریشم، پارچه‌های زربفت و ابریشمی بسیار یافت می‌شود. اکون، بار دیگر سفر خود را در جهت جنوب ادامه می‌دهیم و پس از سه روز به شهری به‌نام چانگلو می‌رسیم. چانگلو شهری است که در جنوب خنا واقع شده و تحت حکومت خان بزرگ است. مردمش بتپرستند و اجساد مردگان خود را می‌سوزانند. در این شهر نمک فراوانی بدست می‌آورند و برای استخراجش بدین شکل عمل می‌کنند.

ابتدا تپه کوچکی از نوعی خاک ویژه که دارای نمک بسیار است تهیه می‌کنند. سپس روی آن با ظروف بزرگ آب می‌ریزند و صبر می‌کنند تا به‌خوبی در خاک نفوذ کند. سپس آبی را که از آن خارج شده، و با خود نمک بسیار به‌همراه دارد در ظروف بزرگ آهنه‌ی انبار می‌کنند، به‌شکلی که عمق آب بیش از چهار انگشت نباشد. سپس آب را می‌جوشانند تا دانه‌های کوچک و سپیدنمک بدست آید مردم از فروش این نمکها، پول خوبی به‌دست می‌آورند. مطلب قابل ذکر دیگری وجود ندارد، پس از چانگلو می‌گذریم تا به شهر چینانگلی برسیم.

۶۲ چینانگلی

چینانگلی، یکی از شهرهای جنوبی خنا است، که تحت

حکومت خان بزرگ می‌باشد . مردمش بست پرستند و از اسکناس استفاده می‌کنند . در خلال پنج روز راهی که بین چانگلو و اینجا قرار دارد به شهرهای شروتمند بسیاری برمی‌خوریم . در اینجا رودخانه پرآبی جریان دارد ، که سبب حمل و نقل کالاهای ارزشمندی چون ، ابریشم ادویه‌جات و دیگر چیزها می‌شود .

^{۶۴} حال به تادین فو می‌پردازیم . تادین فو ، شهری است بزرگ که خان ، به ضرب شمشیر تسخیرش کرده است . در این شهر بازارگانان شروتمندی زندگی می‌کنند ، و بقدرتی ابریشم دارند که قابل محاسبه نیست . همچنین با غهایی بسیار زیبا دارند که در آن انواع میوه‌ها یافت می‌شود . یازده شهر شروتمند و بزرگ دیگر ، تحت حکومت تادین فو می‌باشد .

در سال ۱۲۷۳^{۶۵} ، خان بزرگ یکی از سرداران خود بمنام لیتان فرستاد . پس از چندی لیتان تصمیم به خیانت و شورش علیه خان بزرگ گرفت ، و چون مردم هم با او همراه بودند ، از اوامر خان ، سریچی کرد .

هنگامی که خان این خبر را شنید ، دو تن از سرداران خود به نامهای اگویل و مونگوتای را به همراه صد هزار سوار بمهآن ایالت فرستاد . این دونیرو وارد جنگ شدند ، پس از مدتی لیتان کشته شد ، و سپاهش شکست خورد . پس از کشته شدن او خان بزرگ به دنبال عاملین اصلی شورش گشت و آنها را به قتل رسانید . اما مردم عادی را بخشید ، و آنها نیز از آن پس یاران و فادار خان بزرگ شدند .

۶۹ شهر سین جو ماتو

پس از ترک شهر تادین فو و مسافرتی سه روزه در جهت جنوب ،

از میان شهرها و دهکده‌های بسیاری می‌گذریم، که تجارت‌شان بسیار پر رونق است و جانوران شکاری بسیاری سین‌جوماتو می‌رسیم. در انتهای این سفر سه روزه به شهر باشکوه سین‌جوماتو دارند. در این شهر کالاهای بسیار، و نیز هنرمندان زیادی وجود دارند. مردمش بتپرستند، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می‌کنند رود بزرگی از سمت جنوب به این شهر وارد می‌شود و مردم، استفاده‌های زیادی از آن می‌برند، و آن را بهدو شاخه تقسیم کرده‌اند که یکی به‌سوی خاور، و دیگری به‌سوی باخته می‌رود. شمار قایقهای اینجا به‌اندازه‌ای است که غیرقابل شمارش بنظر می‌آیند. اما این قایقهای خیلی بزرگ نیستند و بزرگی‌شان به‌اندازه‌ایست که تنها برای قایقرانی در این رودخانه مناسبند. با این قایقهای کالاهای بسیاری را حمل و نقل می‌دهند.

۷۰ شهر لین‌جو

پس از ترک سین‌جوماتو، باید هشت روز در جهت جنوب، از میان شهرها و دهکده‌های بزرگی که تجارت بسیار دارند، گذر کرد مردم این مناطق بتپرستند و مرده‌های‌شان رامی‌سوزانند، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می‌کنند. در پایان این هشت روز به شهر لین‌جو می‌رسیم که خود پایتخت یک ایالت باشکوه است. مردمانش جنگاورانی چیره‌دست هستند، اما تنها به‌کار تجارت مشغولند. جانوران شکاری، حیوانات، پرندگان و هر آنچه که برای زندگی لازمست در اینجا یافت می‌شود.

در این ایالت عناب‌هایی به عمل می‌آید که بزرگی‌شان دو برابر خرما است، و مردم از خمیر آنها نان می‌پزند. رودی که پیشتر از آن سخن گفتم، از لین‌جو می‌گذرد. در اینجا کشتی‌های بزرگتری

وجود دارند که کالاها را در رودخانه جابجا می‌کنند. حال این ایالت را رها کرده و از شهر شروتمند پی‌جو سخن می‌گوئیم.

۷۱ شهر پی‌جو

پس از ترک شهر لین‌جو و سفری سه روزه درجهت جنوب، به شهرها و دهکده‌های بسیاری بر می‌خوریم که از توابع ختنا می‌باشد. مردم این نقاط نیز بتپرستند و اجساد مردگان را می‌سوزانند، و مانند دیگر نقاطی که برایتان شرح دادم، از اسکناس استفاده می‌کنند. همچنین بهترین شکارگاه‌هارا برای شکار حیوانات دارند. در پایان این سه روز به شهر پی‌جو می‌رسیم که شهری است بزرگ، با شکوه و با تجارت و صنایع فراوان، که در آن ابریشم به مقدار زیاد یافت می‌شود. این شهر با ایالت مانزی هم مرز است. بازارگانان، از اینجا ارابه‌های خود را انباسته کرده و به شهرها و روستاهای دیگر می‌برند. خان بزرگ نیز درآمد سرشاری از این ایالت دارد. اینک به شرح شهر سی‌جو می‌پردازم.

۷۲ شهر سی‌جو، و رودخانه بزرگ قراموران

پس از ترک پی‌جو، و دو روز راهپیمایی به شهر بزرگ و شروتمند سی‌جو می‌رسیم. مردمان اینجا نیز بتپرستند، مردگان خود را می‌سوزانند و از آن رو که تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، اسکناس را نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. در این سرزمین دشتها و مزرعه‌های زیبایی وجود دارد. گندم و دیگر حبوبات بسیار یافت می‌شوند.

پس از ترک شهر سی‌جو و سفری دو روزه در جهت جنوب از میان سرزمین‌ها روستاهای، مزارع، و باغهای زیبایی می‌گذریم. مردم این

نقاط هم بتپرستند، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می‌کنند.

اینجا را نیز رها کرده و به سفر خود ادامه می‌دهیم، و سه روز دیگر در جهت جنوب راهپیمایی می‌کنیم و در بین راهپیوسته با سرزمینها، روستاهای خانه‌ها، مزارع و شکارگاه‌های بسیار زیبا برخورد می‌کنیم. پس از آن به مرود قراموران می‌رسیم. این رود از سرزمین‌های کشیش جوانی سرچشمه می‌گیرد. پهنهای این رود بهیک مایل می‌رسد و آنچنان ژرف است که ناوهای بزرگ نیز می‌توانند در آن به کشتیرانی بپردازند. در این رود پانزده هزار کشتی وجود دارد که متعلق به خان بزرگ است و از آنها برای جابجایی سپاهیانش استفاده می‌کند. هریک از این کشتی‌ها بیست ملوان، پانزده اسب و اسلحه و آذوفه کافی حمل می‌کنند. در دو سوی رودخانه، و در مقابل یکدیگر، دو شهر بنا شده‌اند، به نامهای کوئی‌گان جو،^{۷۳} و کای جو.^{۷۴} پس از عبور از رودخانه و ورود به ایالت بزرگ مانزی، از چگونگی فتح این ایالت توسط خان بزرگ، سخن می‌گوییم.

خان بزرگ، چگونه ایالت مانزی را فتح کرد.

۷۵

ایالت مانزی، پیش از این به شاهی به نام فغفور تعلق داشت، که شاهی شروتمند و نیرومند بود. هیچکس در دنیا به جز خان بزرگ، از او نیرومندتر نبود. اما این پادشاه جنگجوی خوبی نبود، و تمام وقتی را به خوشگذرانی می‌گذراند. در تمامی سرزمین او نه یک اسب جنگی وجود داشت، و نهیک جنگجو، زیرا که شهر مانزی بوسیلهٔ خندقهای پرآبی احاطه شده بود.

امروزه بر این سرزمین خان بزرگ حکومت می‌کند. او در سال

۱۴۶۸ یکی از سردارانش به نام بایان چینکسان^{۷۶} را به این ایالت

فرستاد. معنای اسم او، صد چشم است. سالها پیش اخترشناسان بهشاه مانزی گفته بودند که فقط مردی صد چشم قادر به بازیان بردن اوست. بایان، به همراه سواران و پیادگان بسیاری که خان بزرگ بهاو داده بود، به آنجا رفت. او به تمامی شهرهای ایالت مانزی رفت و از مردمش خواست تا خود را به سپاهیان خان بزرگ تسليم کنند، اما تمامی آنها از اینکار سرباز زدند. بایان در حقیقت این کار را برای وقت گذرانی نارسیدن نیروهای کمکی انجام میداد. بایان خود را در پنج شهر یکی پس از دیگری معرفی کرد و از آنها خواست تا خود را تسليم کنند، تا اینکه سرانجام شهر ششم تسليم شد، پس از آن شهر پنجم، و همینطور تا به آخر خود را به سپاهیان بایان تسليم کردند، تا آنکه دوازده شهر مانزی تسليم بایان شدند. پس از آن به سوی پایتخت، یعنی کین مای رفت. شاه با دیدن سپاهیان بایان وحشت زده شد و بناوگانی متشكّل از هزار کشته، بدريای اقیانوس گريخت.

هر ساله، شاه غذای بیش از بیست هزار بچه زنهاي فقیر آن ناحيه را تامين می کرد. بدستور شاه فرزندان زنانی که قادر به پرداخت مخارج کودکانشان نبودند، در مکان ویژه‌ای جمع آوری می شدند، و آنها را پس از بزرگ کردن به مناطق گوناگون می فرستادند. شاه، پول کافی برای ازدواج آنها را نیز می پرداخت، او هر ساله بیست هزار دختر، و بیست هزار پسر پرورش می داد.

همچنین اگر هنگام سواری، می دید که خانه‌ای زیبا در کثار خانه، فقیرانه‌ای قرار دارد، دستور میداد آن خانه را نیز مجدداً "بسازند و به صورت زیبایی درآورند".

شاه، هزار خدمتگزار دختر و پسر داشت، و در قلمرواش هیچ کس به اعمال زشت دست نمی زد. بازارها و خانه‌ها بدون نگهبان

بودند، و هرگز چیزی گم نمی شد.
خان بزرگ با همسر شاه پیشین، همواره مانند یک ملکه رفتار
می کرد. اینک از شهر کوی گان جو، برایتان می گوییم.

۷۷
شهر کوی گان جو

کوی گان جو، شهری بسیار بزرگ و شروتمند است که از سمت
جنوب خاور، با ایالت مانزی هم مرز است. مردمش بتپرستند و
جسد مردگان خود را می سوزانند. این شهر در کنار رود قراموران
واقع شده، و به همین سبب کشتیهای بسیاری دارد. این شهر،
بزرگترین شهر ایالت است و به همین خاطر کالاهای بسیاری به آن
وارد می شود. در کوی گان جو، نمک فراوان تولید می شود و در این
شهر بیش از چهل شهر دیگر از نمک استفاده می شود. به همین سبب
درآمد خان بزرگ، خیلی زیاد است، هم از فروش نمک و هم از
مالیاتی که از تجارت می گیرد.

۷۸ اکنون به شهرهای پاوه کین و کاویو می پردازم.

شهرهای پاوه کین و کاویو

پس از ترک کوی گان جو و سفر در جهت جنوب خاور، به راهی
می رسمیم که از سطح زمین های اطرافش بلندتر است. در دو سوی
این راه که بوسیله سنگهای زیبائی ساخته شده، رود پرآبی قرار
دارد که قابل کشتی رانی است و تنها راهی است که به مانزی می رود.
پس از یک روز، شهر پاوه کین نمایان می شود، که شهری است زیبا و
پهناور. مردمانش بتپرستند و مردگان خود را می سوزانند. شماری
از مسیحیان نسطوری نیز وجود داشته که کلیساها و ویژه خود را
دارند.

مردم اینجا، تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، از اسکناس استفاده کرده، و از راه تجارت گذران عمر می‌کنند. آنچه که برای زندگی لازم است، در اینجا یافت می‌شود.

اینک به شرح شهر کاویو می‌پردازیم. پس از حرکت از پاوه‌کین و سفری یک روزه در جهت جنوب خاور، به شهر بزرگ و با شکوه کاویو می‌رسیم، که مردمش از راه تجارت زندگی می‌کنند. از نظر پرورش و صید ماهی بسیار غنی هستند.

۱۰ شهر تی جو

پس از حرکت از کاویو و سفری یک روزه در میان مزارع و دشت‌های سرسیز، به شهر تین جو می‌رسیم. مردمش بت پرستند. تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده، و از اسکناس استفاده می‌کنند. در اینجا کشتی‌های بسیار زیادی نیز وجود دارد و صید ماهی نیز رونق بسیار دارد.

در سمت چپ اینجا و در سوی خاور، دریای اقیانوس به فاصلهٔ سه روزه راه قرار دارد. در این شهر نقاط بسیاری وجود دارند که از آنها نمک استخراج می‌کنند. در اینجا شهر دیگری به نام تین جو نیز وجود دارد و تولید نمک آن بقدرتی است که برای تمامی ^{۸۱} ایالت کافی به نظر می‌رسد.

۱۲ شهر یان جو

پس از ترک تین جو و یک روز راه‌پیمایی در جهت جنوب خاور به شهر بزرگ یان جو می‌رسیم. قدرت و بزرگی این شهر چنان است که بیست و هفت شهر دیگر را تحت تسلط دارد. یکی ازدوازده سردار خان، در این شهر زندگی می‌کند، زیرا اینجا یکی ازدوازده شهری

است که از سوی خان به عنوان مرکز امپراتوری برگزیده شده است. مردمش بتپرستند، تحت حکومت خان زندگی کرده، و از اسکناس استفاده می‌کنند.

مردم این شهر، از راه تجارت و هنرستان زندگی می‌کنند. در اینجا زین اسب و وسایل جنگی بسیاری را می‌سازند، زیرا تمامی مردم اینجا مسلحانه زندگی می‌کنند. از اینجا به سوی باختر می‌رویم، تا از دو ایالت که تحت حکومت ایالت مانزی هستند، سخن بگوئیم.

۸۳ شهر نانگ‌هین

نانگ‌هین شهری است که در جهت باختر قرار دارد، و همانگونه که گفته شد، متعلق به ایالت مانزی است. شهری است بسیار شروع‌نمد مردمش تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، بتپرستند و از اسکناس استفاده می‌کنند. ابریشم زیاد و پارچه‌های زربفت می‌باشد ایالتی است سرسبز که در آن شکار فراوان یافت می‌شود. تجار شروع‌نمدی در این شهر وجود دارند و مالیات بسیاری به خان بزرگ می‌دهند.

۸۴ سای آنفو

سای آنفو شهر بزرگی است که دوازده شهر دیگر را تحت‌سلط خود دارد. مردمانش بتپرستند و مردگان خود رامی‌سوزانند. تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند و ابریشم و پارچه‌های زربفت می‌باشد. شکار و صید ماهی نیز، رونق بسیار دارد.

شهر سای آنفو به مدت سه‌سال در مقابل تاتارها مقاومت کرده بود، در حالیکه تمامی ایالت مانزی تحت تصرف تاتارها درآمده بود. تا جاییکه یک سپاه خان برای مقابله با آنان آماده شد، و شهر را از سوی شمال تحت محاصره قرار داد، زیرا قسمت‌های دیگر

شهر بوسیلهٔ خندق‌های عمیقی احاطه شده‌بود. سربازان خان از اینکه سه‌سال نتوانسته بودند آنجارا فتح کنند بسیار خشمگین بودند. در این هنگام نیکولو، ماتئو و مارکو گفتند که ما راهی برای تسلیم شهر یافته‌ایم. پس در حضور خان بزرگ مذاکره‌ای صورت گرفت، زیرا که به‌خان بزرگ پیام داده بودند که تسخیر شهر ممکن نیست، چون امکان جلوگیری از آذوقه‌ای که بوسیلهٔ رودخانه به مردم میرسد وجود ندارد.

^{۸۵} پولوها نیز گفتند که قادر به ساختن وسیله‌ای به‌نام منجیق هستند که بوسیلهٔ آن می‌توانند سنگهایی را به‌سوی شهر بی‌فکنند و باعث ترس و وحشت مردم شوند. پس، این سه نفر که‌یک آلمانی، ویک مسیحی نسطوری را با خود به‌همراه داشتند (که استادان ماهری در ساختن این ابزار بودند)، دست‌بکار شدند، تاسه منجیق بسازند که قدرت پرتاب سنگهایی به‌وزن سیصد لیر را داشته باشند. پس از آنکه این وسایل را ساختند، مورد استفاده قرارش دادند، و مردم شهر از دیدن سنگهایی که به‌سویشان پرتاب می‌شد، وحشت‌زده شده، و چاره‌ای جز تسلیم ندیدند. پس؛ تنها شایستگی این سه ونیزی بود که چنین شهر مهمی را از آن خان بزرگ گردانید.^{۸۶}

۸۷ شهر سین‌جو

پس از ترک شهر یان‌جو، و طی مسافتی برابر ۱۵ مایل، به‌شهری به‌نام سین‌جو می‌رسیم. این شهر چندان بزرگ نیست اما مقادیر زیادی کشتی در اینجا وجود دارد که رفت‌وآمدشان خیلی زیاد است. مردمان اینجا بت‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگ‌نگه‌دار اسکناس استفاده می‌کنند. این شهر در کنار بزرگترین رودخانهٔ جهان به‌نام کیان بنا شده است. پهنه‌ای این رودخانه بین شش تا

ده مایل در تغییر است، و درازای آن برابر با صد روز راه است. تعداد بسیار زیادی از رودخانه‌های قابل کشتیرانی که از ایالات دیگر می‌آیند، بهاین رود می‌پیوندند. مسیر این رودخانه به اندازه‌ای طولانی است که از کنار روستاهای بسیاری می‌گذرد.

حال این شهر را رها کرده، و به شهری به نام کای جو می‌پردازیم.

۸۸ کای جو

کای جو شهر کوچکی است در جهت جنوب خاور، که مردمش بت پرستند و تابع خان بزرگ، و از اسکناس استفاده می‌کنند. در این شهر برنج و گندم فراوان به عمل می‌آید، تا به شهر خانبالیغ که خان بزرگ در آن زندگی می‌کند نیز فرستاده شود. این فرآورده‌ها از طریق دریا به خانبالیغ فرستاده نمی‌شوند، بلکه از روی دریاچه‌ها و رودخانه‌ها ارسال می‌شوند. خان بزرگ، آبراههایی را کماز اینجا به خانبالیغ می‌رسند، طراحی کرده است. او دستور داد تا برای پیوستن شهرها به یکدیگر، بین رودها و دریاچه‌ها، کانالهای عمیقی حفر کنند. کشتی‌ها به آسانی از اینجا می‌گذرند، و بدین ترتیب می‌توان از مانعی به خانبالیغ رفت. جاده‌ای نیز در خشکی کشیده‌اند، که بهاین وسیله از راه زمینی نیز می‌توان به خانبالیغ رفت.

در میان این رودخانه، جزیره‌ای کوچک و صخره‌هایی وجود دارد، که بت پرستان در آن معبدی ساخته‌اند که دویست راهبه دارد. در این دیر، بت‌های بسیاری وجود دارند، و این معبد، در حقیقت رهبری دیگر صومعه‌ها را به عهده دارد^{۱۹}

چینگ‌هیان‌فو^{۹۰}

چینگ‌هیان‌فو، یکی از شهرهای ایالت مانزی است. مردمش بست‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، اسکناس را نیز مورد استفاده قرار می‌دهند. از راه تجارت زندگی می‌کنند و پارچه‌های ابریشمی و زربفت بسیاری می‌بافند. مردمش از راه شکار و صید ماهی گذران عمر می‌کنند. در سال ۱۲۷۸ دو کلیسا نسطوری در این شهر ساخته شد. پیش از آین در این شهر مسیحی وجود نداشت اما فرماندهی مسیحی به‌نام مارسکیس^{۹۱} به‌این شهر آمد و در مناطقی که حتی یک مسیحی وجود نداشت، دو کلیسا بنا کرد.

شهر چین‌گین‌جو^{۹۲}

پس از ترک شهر چینگ‌هیان‌فو، و سفری سه روزه در جهت جنوب خاور، از شهرها و روستاهای بسیاری می‌گذریم که از نظر تجارت و هنر در سطح بالائی قرار دارند. مردمش بست‌پرستند و از اسکناس استفاده می‌کنند. در انتهای این راه‌پیمایی سه‌روزه به‌شهری به‌نام چین‌گین‌جو می‌رسیم، که شهری است بزرگ و مهم. مردمان این شهر نیز بست‌پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. این نیز از اسکناس استفاده می‌کنند. از راه تجارت و صنعت گذران عمر می‌کنند و با ابریشم بسیاری که تولید می‌کنند، پارچه‌های زربفت ابریشمی تهیه می‌کنند. در اینجا پرندگان و حیوانات شکاری بسیاری نیز وجود دارند. برای کشاورزی، زمینهای بسیار حاصلخیز دارند.

اکون از رویداد خائنانه‌ای که توسط مردم این شهر صورت گرفت و بهای گرافی که در مقابل آن پرداختند، برایتان می‌گوییم.

هنگامی که ایالت مانزی توسط ارتش خان بزرگ و به فرماندهی^{۹۳} بايان تسخیر شد، بايان شماری از افراد ارتش خود را که آلان نام داشتند، برای تصرف این شهر مامور کرد. آنان نیز این شهر را تصرف کردند و به افتخار این کار، آنقدر شراب نوشیدند که مست شدند و بر زمین افتادند. هنگامی که مردم شهر، مهاجمین را این چنین مست و بروز میان افتاده مشاهده کردند، از موقعیت سود جسته و تمامی آنها را کشتن.

هنگامی که بايان این را شنید، دستور داد تا بار دیگر شهر را تسخیر کنند، و سپاهیان نیز به دشواری این کار را انجام دادند. پس از آن تمامی مردم به دستور بايان کشته شدند. اکنون از شهر سوجو برایتان صحبت می‌کنم.

۹۴

شهر باشکوه سوجو

سوجو شهری است بسیار بزرگ و باشکوه. مردمانش بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. ابریشم بسیاری تولید کرده و از آن پارچه‌های ابریشمی فراوان برای خود تهیه می‌کنند.^{۹۵} مردمانی هستند ثروتمند، و بازارگانانی خوبی به شمار می‌آیند از اسکناس نیز سود می‌جویند. شهر سوجو، شهری است بزرگ که پیرامونش شصت مایل درازا دارد، و شمار ساکنیش بقدرتی زیاد است که قابل محاسبه نیست. اگر مردم مانزی، جنگاور بودند، قادر به تسخیر تمام دنیا بودند. اما مردمانی جنگاور نیستند و تنها به مأمور بازارگانی می‌پردازند، و افزون بر این دربینشان فلاسفه و پژوهشگران بزرگی یافت می‌شود که به رموز جهان آگاهند.

نیز باید بدایید که در این شهر بیش از هزار پل سنگی وجود دارد، آنقدر بزرگ که یک یا دو کشتی می‌توانند از زیر آن

عمور نمایند. در کوههای دور و ببریواس و زنجبل به مقدار فراوانی وجود دارد. این شهر، برکار تجارت شانزده شهر دیگر نظارت دارد.

۹۶

شهر سوجو را ترک کرده و به سوی شهر وجو می‌رویم که یک روز از اینجا فاصله دارد. وجو، شهری است پهناور و شروتمند که در آن بازارگانی و تجارت رونق بسیار دارد. أما بیش از این چیزی برای گفتن ندارد، پس به حال خود می‌گذاریمش و از شهر دیگری به نام ۹۷ وگ‌هین سخن می‌گوئیم.

وگ‌هین نیز شهری پهناور و شروتمند است. مردمانش بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، اسکناس را مورد استفاده قرار می‌دهند و ابریشم و دیگر کالاهای تجاری را تهیه می‌کنند. مردمش بازارگانی ماهر، و ابزارمندانی ورزیده هستند.

۹۸

پس از ترک شهر وگ‌هین، از شهری به نام چان‌گان سخن می‌گوئیم، که این یک نیز، شهری است پهناور و شروتمند. مردمانش نیز بت پرستند، تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده و از اسکناس استفاده می‌کنند. زندگانیشان از راه تجارت و صنعت می‌گذرد. در اینجا، گونه‌های بسیاری از پارچه‌های ابریشمی ساخته می‌شود، واز نظر شکار محل بسیار مناسبی است. از آن رو که سخن بیشتری برای گفتن نیست، این شهر را ترک کرده و به سوی سرزمین دیگری می‌رویم.

۹۹

شهر کین‌سای، که پایتخت تمامی سرزمین مانزی است پس از ترک شهر چان‌گان، سفری سه‌روزه را در میان شهرها و روستاهای بسیار زیبا، پی می‌گیریم. ساکنین این شهرها نیز بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ می‌زینند. مردمانی هستند تاجر و ابزارمند که از اسکناس نیز استفاده می‌کنند. در این سرزمین

هر آنچه که برای زندگی لازم است، یافت می‌شود. پس از راهپیمایی سهروزه به شهری بهنام کین‌سای می‌رسیم. حال از چگونگی موقعیت این شهر می‌گوییم، چرا که از نظر ثروت، در دنیا بسی نظیر است. نیز، همان شهری است که ملکه مازی در موردش برای بایان پیام فرستاد، و در آن چنین گفت که: "پیرامون این شهر صد مایل است"، و سخنی است درست، چرا که خیابانها و میدانهای بسیار پهناور دارد، زیرا که توزیع فرآورده‌های فراوان آنجا، به خیابانها و میدانهای چنین فراخ نیاز دارد. در یک سوی شهر دریاچه‌ای قرار دارد که آب ش بسیار زلال و شیرین است، و در سوی دیگر ش رودخانه‌ای است که از آن آبروهای بسیاری منشعب می‌شود. این آبروها شهر را از وجود زباله‌ها پاک نگاه می‌دارند.

این شهر دارای دوازده هزار پل سنگی و چوبی است که از زیر سقف بزرگ تمام این پلهای، کشتی قادر به عبور است. شمار بسیار پلهای، نباید سبب شگفتی خواننده شود، چرا که تمامی شهر در آب قرار داردو برای گذر کردن از سویی به سوی دیگر شهر، ناگزیر از استفاده از این پلهای استیم.

سوی دیگر شهر را خندقی به درازای چهل مایل احاطه کرده که از آب رودخانه پر می‌شود. این خندق را پادشاهان پیشین این سرزمین برای تحفظ اختیار گرفته‌اند آب رودخانه ساخته بودند. از خاک حاصله از حفر آن نیز، دیواری ساختند، تا پشت‌وانهای دیگر برای حفاظت شهر باشد.

گذشته از میادین کوچک بسیار، در چهار گوشهٔ شهر، دوازده میدان اصلی وجود دارد، که درازای هر ضلع آن نیم مایل است. این میادین به خیابانی اصلی که پهناشیش چهل گام است ختم می‌شود. این خیابان از یک سمت شهر به سمت دیگر ش کشیده شده

است. این خیابانها بوسیلهٔ پل‌های بسیار زیبا به‌کیدیگر می‌پیوندند. در هر چهار مایل یکی از این میادین دیده میشود که پهناش نزدیک بهدو مایل است. در قسمت پائین میادین و بهموازات خیابان آبراهی پهنه کشیده شده که در کنار آن خانه‌های سنگی تجار هندی و دیگر کشورها که می‌خواهند در نزدیکی میدان خانه داشته باشد، ساخته شده است. سه روز در هفته، چهل تا پنجاه هزار نفر، برای خرید و فروش بهاین میادین می‌آیند.

در این سرزمین، گوزن، آهو، خرگوش صحرایی، خرگوش، فرقاول، کیک دراج، مرغ، خروس عقیم، و بسیاری غاز، خرید و فروش می‌شوند. افزون بر اینها، قصابی‌ها برای فروش گوشت چهارپایان مانند گاو، گوساله، گوسفند و بز وجود دارد. گوشت اینگونه جانوران بیشتر توسط اشراف زادگان و نجاح‌ریداری میشود. در این میادین، گونه‌های بسیاری از میوه‌ها و سری‌ها نیز وجود دارد. گلابی‌های بزرگ، و خوش عطر، و همچنین هلوهای زرد و سپید نیز به فروش می‌رسد. انگور و شراب ندارند، و هر دوی اینها را از کشورهای خارجی وارد می‌کنند. اما مردم اینگونه شراب را را نمی‌پسندند، چرا که به طعم شراب برج می‌کند تمام آنها فروش ماهی‌های بسیاری نیز صید شده و بهاین شهر آوردده‌می‌شوند، شمار این ماهیها بقدرتی است که انسان تصور می‌کند تمام آنها فروش نمی‌رود، در حالیکه اینچنین نیست، زیرا که مردم اینجا عادت دارند در هر وعده غذا، با گوشت، ماهی هم بخورند.

ده میدان اصلی شهر، با خانه‌های بلندی احاطه شده‌اند که در طبقات زیرینش معازه‌های گوانگون، کالاهایی مانند، ادویه، مروارید و جواهر را به فروش می‌رسانند. در برخی از معازه‌ها شراب، برج و ادویه را با بهای خوبی به فروش می‌رسانند، که می‌توان در

همانجا آنها را خورد.

در راههایی که بهاین میادین میپیوندد، گرمابههای آب سرد بسیاری با خدمتکاران زن و مرد وجود دارد. مردمان اینجا در تمام فصول خود را با آب سرد میشوند، چرا که اینکار را برای بدن مفید میدانند. برای بیگانگانی که تحمل آب سرد را ندارند، نیز تدبیری اندیشیده‌اند، بدین ترتیب که در این گرمابهها، اتفاقهای نیز با آب گرم وجود دارد. مردمان اینجا بدون شستشوی روزانه بر سر سفره غذا نیز حاضر نمی‌شوند.

در دیگر خانه‌ها، زنان روسی بسیاری زندگی می‌کند. خانه‌های آنها در نزدیکی میادین است، اما با اینحال در تمامی شهر پراکنده‌اند. آنها زندگی بسیار محللی دارند و از عطر و مواد عطرآگین استفاده می‌کنند، خدمتکار اشان فراوان، و خانه‌هایشان بسیار زیباست، و مهارت‌شان در ناز و نوازش بسیار زیاد است. تا جاییکه هریک از مسافرینی که یکار در خانه‌شان مهمان شده باشد، پس از بازگشت به سرزمین خود و یادآوری خاطرات آنجا، آرزوی برگشت بهاین شهر را می‌کند.

اخترسناسان، پرشکان و ابرارمندان بسیاری در خیابانهای دیگر که گردآگرد میدان هستند، زندگی می‌کنند. در هریک از این میادین بزرگ، دو ساختمان عظیم، در دو سوی میدان قرار دارد، که کارمندان اداری، که از طرف خان بزرگ انتخاب می‌شوند در آنها بسر می‌برند، و کارهای مربوط بهدادگستری را انجام می‌دهند. اگر بین بازگانان، یا کسانی که در آن اطراف زندگی می‌کنند اختلافی پیش‌ساید، دیگران، آنها را اداره‌آشتبانی می‌کنند. کارمندانی نیز وجود دارند که همه روزه به کار نگهبانان و ماموران مستقر در اطراف پلها رسیدگی می‌کنند. ممکن است برای کسی که چنین جمعیتی

را یکجا می‌بیند، این پندار پدید آید که برای آنها چگونه آذوقه فراهم می‌شود. در حالیکه هر روزی که بازار دایر است، بازرگانان با ارابه‌های خود که پر از مواد غذایی است، بهمیادین شهر می‌آیند. در متن پیام ملکه، مانزی بهخان بزرگ، چنین آمده است که در این شهر دوازده حرفه وجود دارد، که هر کدام از اینها، دوازده هزار کارگاه و مغازه دارد که هیچ یک کمتر از ده، دوازده، بیست، تا چهل مرد ندارد، که طبیعتاً تمامی آنها استاد کار نیستند و زیر نظر استاد آموزش می‌بینند.

لازم به تذکر است که زنان شروتمند دست به هیچ کاری نمی‌زنند و از آنان مانند ملکه‌ها نگهداری می‌شود. نیز باید گفته شود که شاه مانزی دستور داده بود تا هر کس پیشه، پدرش را دنبال کند. چنانکه پیشتر نیز گفتم، درجهٔ جنوب دریاچه‌ای است که پیرامون آن افزون بر سی مایل است. در ساحل این دریاچه بناهای بسیار زیبا وجود دارد که متعلق به بزرگزادگان واشراف است. زیبایی این خانه‌ها به اندازه‌ای است که فکر نمی‌کنم هیچکس توانایی ساختن خانه‌هایی زیباتر از اینها را داشته باشد. در اینجا شمار زیادی از دیرها و نیایشگاه‌های بت‌پرستان نیز وجود دارد. در میان ساختن خانه‌هایی زیباتر از آنها کاخی بسیار زیبا بنا شده است. زیبایی این کاخها به اندازه‌ای است که بی‌شباهت به کاخ امپراتور نمی‌باشد. هر کسی که بخواهد ازدواج کند، به این کاخها می‌رود، چرا که در آن تمامی وسائل لازم برای جشن عروسی وجود دارد.

افرون بر این، قایق‌های کوچک و بزرگ بسیاری برای گردش بر روی دریاچه، وجود دارند. این قایق‌ها ده، پانزده، بیست تن و حتی بیش از این گنجایش دارند، زیرا که در ازایشان بهمیست گام

می‌رسد. داخل آن نیز پهن است و قایقها بدون اینکه بهدو طرف خم شوند، حرکت می‌کنند. بالای این قایق مردانی نشسته‌اند و با چوبی که در دست دارند، قایقرا به حرکت درمی‌آورند، زیرا که ژرفای دریاچه کم است و بهاین وسیله می‌توانند بهپیش روند. در دو سوی این قایق پنجره‌هایی وجود دارد، تا مسافرین بهنگام خوردن غذا، از چشم اندازهای زیبای دریاچه استفاده کنند. مسافت با این قایقها بسی لذت‌بخش است، زیرا از درون آن می‌توان تمامی شهر را با معابد، کاخها، دیرها، و درختان بلندش دید. در کین‌سای خانه‌های زیبا بسیارند، و خرجی که مردم برای خانه‌های خود می‌کنند شگفت‌آور است. در این شهر برجهای سنگی بلندی وجود دارد که مردم بهنگام آتش‌سوزی، وسایل خود را به آنجا می‌برند.

مردمان کین‌سای بتپرستند و از هنگامی که تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، با استفاده از اسکناس آشنا شده‌اند. گوشت همه گونه‌حیوان را، از سگ گرفته تا بدترین حیوانات می‌خورند، گوشت حیواناتی را، که یک مسیحی هرگز حاضر به خوردنشان نمی‌شود. مردان این سرزمین نیز، چون زنان سپیدرو و زیبا هستند، و بیشترشان در تمامی ساعت روز لباس ابریشمی برتن می‌کنند، زیرا که افزوں بر ابریشم بسیاری که خود تولیدمی‌کند، دیگر بازگانان نیز از نقاط دیگر برایشان ابریشم می‌آورند.

به دستور خان بزرگ، بر روی هریک از دوازده هزار پل، شبانه روز یک گروه ده نفری به حراست مشغولند. آنها اجازه نمی‌دهند تا افراد زشت‌خوی کارهای ناشایست انجام داده، و به‌زادی مردم خدشماًی وارد آورند. بر بالای یک بلندی در داخل شهر، دو مرد ایستاده‌اند که در موقع ضروری مثل آتش‌سوزی، یا مانند این،

یکی از آنها با گرزی که در دست دارد، بر تختهای که دیگری در دست نگاه داشته، می‌کوبد تا آوای آن در تمامی شهر منتشر شود. خان بزرگ در حفاظت و نگهداری از این شهر بسیار می‌کوشد و این کار را با مددجویی از سرداران و فادار خود انجام می‌دهد، چرا که آگاه است اینجا مرکز و پایتخت ایالت مانزی است، و در اختیار داشتنش بسیار مهم می‌باشد. علت دیگر حراست از این شهر آن است که خان از وقوع شورش در این شهر هراس دارد.

تمامی راههای کین‌سای از سنگ و آجر ساخته شده، و به همین سبب رهگذران بی‌آنکه جامه‌های خود را کثیف کنند، می‌توانند از تمام راههای این ایالت، پیاده و یا سواره، گذر کنند.

در این شهر بیش از سه هزار گرمابه وجود دارد، و باید بدانید که گرمابه‌های اینجا زیباترین و بهترین گرمابه‌های دنیاست. بزرگی شان آنچنان است که صد مرد و زن در آن جای می‌گیرند.

در فاصله بیست و پنج مایلی شهر، دریای اقیانوس قرار دارد، که در ساحل آن شهری به نام گانفو وجود دارد. گانفو، بندری است بسیار باشکوه که کشتی‌های بزرگ با کالاهای با ارزش خود، از هندوستان و دیگر نقاط جهان، به آنجا می‌آیند. شهر کین سای بوسیله رودخانه نیز به بندر گانفو می‌پیوندد.

ایالت مانزی بوسیله خان بزرگ به نه بخش تقسیم شده است، که هر یک از بخش‌های آن، حکومت و حکمرانی ویژه دارد. این حکمرانان هرساله تعویض می‌شوند. یکی از آنها، حکومت صد و چهل شهر بزرگ را نیز در دست دارد. شمار شهرهای مانزی افزون بر هزار و دویست عدد است. و کمترین عده نگهبانان در این شهرها به چندین هزار نفر می‌رسد. تمامی نگهبانان تاتار نیستند، بلکه برخی از آنان ختایی، می‌باشند.

بدستور خان بزرگ، همه ساله افرادی که با اسلحه آشنای دارند، برگزیده شده و بهارت "خان بزرگ" می پیوندند. مردان ایالت مانزی را هرگز در مناطقی که در آنها زاده شده‌اند، به نگهبانی نمی‌گمارند، بلکه آنها را به مکانهایی می‌فرستند که تا زادگاهشان دست‌کم بیست روز فاصله داشته باشد. پس از آنکه چهار یا پنج سال در آنجا خدمت کردند، به خانه‌های خود بازمی‌گردند، و برایشان جانشین انتخاب می‌شود. بانگهبانان حتایی نیز چنین می‌کنند. هزینه نگهداری و مخارج این نگهبانان از خزانه‌داری خان بزرگ پرداخت می‌شود، و نیکوست بدانید که شهر کین‌سای دارای سی هزار نگهبان همیشگی است.

مردم مانزی آداب و رسومی دارند که اینک برایتان می‌گوییم. همینکه نوزادی متولد شود، پدر و مادرش، روز، ساعت، مکان تولد، صورت فلکی و ستاره‌ای که کودک تحت تاثیر آن بدنیا آمده را یادداشت می‌کنند. تابعدها اگر خواستند به اخترشناسان مراجعه کنند، اطلاعاتی اینچنین، در دست داشته باشند.

هنگامی که مرده‌ای را برای سوزاندن به حرکت درمی‌آورند، تمامی بستگانش بالباس عزا، که لر پارچه‌ای خشن دوخته شده، به دنبالش حرکت می‌کنند. در ضمن موسیقی نیز می‌نوازند. در این هنگام کنیزان، غلامان، اسبان و شترانی را که با کاغذ ساخته‌اند، به همراه پارچه‌های زربفت، داخل آتش می‌اندازند، و با مرده می‌سوزانند. چرا که می‌پندارند، در دنیا دیگر اینها ب شخص مرده خدمت خواهند کرد.

کاخ شاه پیشین مانزی، که از این سرزمین گریخت نیز، در این شهر قرار دارد. این کاخ، زیباترین کاخی است که تاکنون ساخته شده است. هر ساله، این شاه، در روزهای جشن بت‌ها، پیشموران

و شروتمندان بزرگ شهر را دعوت می‌کرد و آنها نیز در تالاری می‌نشستند که به راحتی گنجایش پذیرایی از ده هزار نفر را داشت. در شهر کین‌سای تعداد صدوشصت تومان بخاری، یعنی صد و شصت تومان خانه وجود دارد، و هر تومان برابر ده هزار واحد است، پس تعداد یک میلیون و شصتصد هزار خانه در این شهر وجود دارد و در این میان تنها یک‌کلیسا وجود دارد که متعلق به مسیحیان نسطوری است.

اکنون در مورد رسم دیگر آنها نیز صحبت می‌کنم. تمامی مردم شهر، بردر خانه‌ایشان نام خود، زن، فرزندان، زنان، پسران، بردگان و تمامی آنهایی را که در خانه زندگی می‌کنند را می‌نویسند با این روش فرماده شهر، از اینکه بر چند تن حکمرانی می‌کند آگاهی می‌باید. این رسم در تمام ایالات مانزی و ختا اجرا می‌شود کسانیکه مهمانخانه یا مسافرخانه دارند نیز، نام می‌همانان و تاریخ ورود و خروج آنها را می‌نویسنند.

درآمد خان بزرگ، از کین‌سای

اکنون از درآمد بسیار خان بزرگ از شهر کین‌سای و سرزمین‌های اطراف آن سخن می‌گوییم، و نخست از نمک شروع می‌کنم که بیشترین فرآورده‌هه آنجاست.

هر ساله، تجارت نمک، هشتاد تومان طلا به همراه دارد. هر تومان، برابر با هفتاد هزار ساجو است، یعنی پنج میلیون و شصتصد ساجو.

در تمامی بخش‌های مانزی، شکر نیز تولید می‌شود. خان بزرگ برای ادویه‌جات، به مقدار سه‌مویک سوم درآمد حاصله، مالیات می‌گیرد. شراب برنج، زغال‌سنگ و تمامی کالاهایی که پیشتر از آنها

سخن رفت ، درآمد فراوان دارند . برای ابریشم نیز ده درصد مالیات می دهند ، و با در نظر گرفتن اینکه برای هریک از این پیشهها دوازده هزار مغازه وجود دارد ، رقمی که از مالیات حاصل می شود ، بی نهایت بزرگ خواهد شد .

باید اضافه کنم که خود من (مارکوپولو) بیش از چند بار شنیدم که درآمد تمامی فرآوردها ، به جزئیک ، به دویست و ده تومان طلا ، یعنی مبلغی برابر با چهارده میلیون و دویست ساجو طلا در سال بالغ می شود . باید بمیاد داشت که تمامی اینها ، درآمد یکی از نه ایالات است .

اکنون که به اندازه کافی از کین سای صحبت کردیم ، سفر خود را بی می گیریم و از شهری به نام تان پین جو سخن می گوئیم .

۱۰۱

شهر تان پی جو

پس از ترک کین سای و سفری یک روزه درجهت جنوب خاور و گذر از میان خانهها و باغهای زیبایی که آذوقه مواد غذایی بسیاری تولید می کنند ، به شهر تان پی جومی رسیم ، که شهری بزرگ وزیباست و تحت حکومت کین سای می باشد . مردمانش بت پرستند و تابع خان بزرگ . از اسکناس نیز استفاده می کنند ، و همانگونه که می دانید ، مردگانشان را می سوزانند .

در مورد این شهر ، سخن قابل گفتنار دیگری نمی بینم ، پس اینجا را ترک کرده و به سوی وجو می رویم .^{۱۰۲}

پس از خروج از تان پی جو ، بار دیگر باید راه خود را درجهت جنوب خاور پیش گیریم ، و به مدت دور روز در میان شهرها و دهکدههای زیبا سفر کنیم تا به شهر بزرگ و باشکوه وجو برسیم ، که مردمانش تحت حکومت خان بزرگ زندگی می کنند ، بت پرستند و از اسکناس

استفاده می‌کنند. اینجا نیز تحت فرمان شهر کین سای می‌باشد.
در مورد این شهر نیز، سخن گفتگی وجود ندارد، پس ترکش
می‌کنیم و بسوی شهر گیوجو^{۱۰۳} می‌رویم.

پس از ترک وجو، سه روز دیگر باید در جهت جنوب خاور به پیش
رویم. در بین راه به شهرها و روستاهای بسیاری برمی‌خوریم، که
چنان نزدیک هم قرار گرفته‌اند، که یک شهر واحد به نظر می‌آیند.
در اینجا تمامی لوازم خوب و مورد نیاز یافت می‌شود. خیزانهای
این نواحی بسیار بزرگ هستند، پهناشان به چهار و جب، و در ازایشان
به چهار گام می‌رسد.

پس از دو روز به شهر گیوجو برمی‌خوریم که شهری است بسیار
بزرگ و زیبا. مردمانش تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند و
تابع حکومت کین سای هستند. بت پرستند و بوسیلهٔ پیشووری و
تجارت، بویژه تجارت ابریشم زندگی می‌کنند.

پس از ترک گیوجو، باید چهار روز در جهت جنوب خاور سفر
کنیم. در طول راه پیوسته شهرها، دهکده‌ها و روستاهایی را می‌بینیم
که تمامی مواد لازم برای زندگی را دارند. مردمان اینجا نیز بت
پرستند و از راه پیشووری و تجارت زندگی می‌کنند. تحت حکومت
خان بزرگ هستند و از اسکناس استفاده می‌کنند. اینجا برای شکار
گونه‌های بسیاری از جانوران مناسب است، از قبیل، پرندگان و
شیرهای بزرگ. اینجا نیز مانند دیگر نقاط مانزی گوسفند و قوچ
دارند، در عوض گاو میش، خوک و بز فراوان یافت می‌شود.

در انتهای این چهار روز راه‌پیمایی به شهر بسیار بزرگ و شروع تمند
چانگشان می‌رسیم.^{۱۰۴} این شهر بر روی یک بلندی ساخته شده است
و رودخانه‌ای آن را در بر گرفته است. رودخانه تا پائین این بلندی
امتداد می‌یابد، و سپس در آنجا بهدو شاخه تقسیم می‌شود، که

یکی رو به جنوب خاور می‌رود، و دیگری به سوی شمال خاور. مردم این شهر نیز بتپرستند و تحت حکومت خان بزرگ. حکومتشان نیز تابع کین‌سای است.

پس از ترک چانگشان به مدت سه روز از نواحی دلانگیز و زیبایی که در آن خانه‌ها، دهکده‌ها و شهرهای بسیاری بنا کرده‌اند می‌گذریم. ساکنین این شهرها پیشه‌ور و تاجرند. این نواحی نیز تابع کین‌سای می‌باشد. در تمامی این مناطق، آنچه که برای زندگی لازم است را، می‌یابید. نیز جانوران شکاری و پرندگان بسیار نیز یافت می‌شوند. در انتهای این سفر سه روزه به شهر کوجو می‌رسیم، که بسیار بزرگ و زیباست. مردمان اینجا بتپرستند و تحت حکومت خان بزرگ. این، آخرین شهر از توابع کین‌سای است.

پس از آن به توصیف حکومت فوجو می‌پردازیم.

۱۵۶ درمورد حکومت فوجو

پس از ترک کوجو، آخرین شهر تحت حکومت کین‌سای، وارد قلمرو حکومت فوجو می‌شویم، که اکنون در مورد آن توضیح خواهم داد. در خلال شش روز سفر در جهت جنوب خاور، از میان کوهها و دره‌هایی می‌گذریم، که پوشیده از شهرها، دهکده‌ها و منازل می‌باشد. مردمان این نقاط بتپرستند و از راه تجارت و پیشه‌وری گذران عمر می‌کنند. این مناطق تابع حکومت فوجو می‌باشند. آنچه که برای زندگی لازم است، در اینجا یافت می‌شود، و همچنین حیوانات شکاری بسیاری در اینجا وجود دارند؛ از جمله شیرهای بزرگ وحشی که در بیشه‌های اینجا به سر می‌برند.

زنجبیل و گالانگا به قدری یافت می‌شود، که با یک گروسوی و نیزی می‌توان هشتاد لیتر زنجبیل تازه خرید. گیاهی نیز مانند

زعفران وجود دارد، که البته زعفران نیست، ولی می‌تواند جایگزین خوبی برای آن باشد.

مردمان ناپاکی دارد، زیرا که گوشت انسان را نیز می‌خورند، بهشرط آنکه در شخص در اثر بیماری نمرده باشد.

آنها یکه بهجنگ می‌روند، خود را بدین ترتیب آماده می‌کنند نخست موها را کوتاه کرده و صورتشان را با لاجورد بهشکل تیفه شمشیر رنگ آمیزی می‌کنند. تمامی جنگجویان پیاده‌اند، بهجز فرمانده‌هانشان، و اسلحه‌شان، نیزه و شمشیر است. بی‌رحم‌ترین انسانهای جهانند. زیرا تا جاییکه بتوانند، مردم را می‌کشند، سپس ابتدا خون آنان را می‌نوشند و بعد گوشت‌شان را می‌خورند.^{۱۰۷}

پس از سه روز راهپیمایی از کوچو، به شهر زیبای کلین قو می‌رسیم مردمانش تحت حکومت خان بزرگند، و نابع حکومت فوجو هستند. بهاین شهر، یک رودخانه بزرگ می‌پیوندد، که بر روی این رودخانه، سه پل زیبا بنا نهاده‌اند. از یک سوبه‌دیوار شهر متصل هستند، درازایشان در حدود یک مایل است و پهنه‌ای برابر با نه گام دارند. هر سه از سنگ و ستون‌های مرمرین ساخته شده‌اند. برای ساختن تنها یکی از آنها، باید مبلغ گزافی پرداخت.

مردم اینجا از راه تجارت زندگی می‌کنند. پارچه‌های ابریشمی را در اشکال گوناگون می‌سازند. در اینجا زنجبل و گالانگا بسیار به دست می‌آید، و با آن به تجارت نیز می‌پردازند. زنان این سرزمین، بسیار زیبا هستند. نکتهٔ شگفت دیگری نیز وجود دارد، که باید از آن یاد کنم. در اینجا نوعی پرندهٔ بدون پر وجود دارد. که پوستش شبیه پوست گربه، و سیار نگ است. اینگونه پرنده‌گان، مانند مرغهای معمولی تخم‌گذاری می‌کنند و گوشتی بسیار خوشمزه دارند.^{۱۰۹} از آن رو که مطلب دیگری برای گفتن وجود ندارد

اینجا را رها کرده و به سرزمین دیگری می‌رویم .
پس از سه روز راهپیمایی ، از شش روزی که پیشتر ذکر کردیم ،
به شهرها و روستاهای بسیاری برمی‌خوریم ، که در آنها کالاهای
بسیاری وجود دارد . در این مناطق ، بازارگانان و جنگاوران بسیاری
وجود دارند ، و ابریشم به مقدار بسیار زیاد تهیه و بافته می‌شود .
مردمان این سرزمین بتپرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی
می‌کنند . در این مناطق شکارهای گوناگون یافت می‌شوند ، و نیز
شیرهای بزرگ که بارها دیده شده به مسافرین حمله می‌کنند . در
پایان این سه روز راهپیمایی ، باید ۱۵ مایل دیگر راه رفت تا به
شهر اون^{۱۱۰} کن رسید . در اینجا شکر به مقدار فراوان وجود دارد ، و
شکر مصرفی خان را نیز تامین می‌کند . ارزش و مقدار شکری که در
اینجا تولید می‌شود ، به اندازه یک گنج است .

پیش از تبخیر این شهر توسط خان بزرگ ، مردم با شیوهٔ تهیه
قد آشنا نبودند . آنها شکر را می‌جوشاندند تا محلول کف کرده‌ای
بدست آورند ، سپس آن رامی‌گذاشتند تا سرد شود ، و بدین ترتیب
قد سیاه رنگی به دست می‌آورند . پس از تبخیر این شهر به دست
خان بزرگ ، برخی از مردان بابلی که در دربار خان بودند ، به این
شهر آمده و چگونگی پالایش شکر ، بوسیلهٔ خاکستر برخی از درختان
اینجا را ، به مردم آموختند .

مطلوب قابل ذکر دیگری در مورد این شهر وجود ندارد ، پس
به شرح شهر بزرگ فوجو که پایتخت این سرزمین نیز هست ، می‌پردازیم .

۱۱۱ شهر فوجو

شهر فوجو ، که پایتخت حکومتی به همین نام است ، یکی از نه
ایالت مانزی به شمار می‌آید . در این شهر ، بازارگانان ، تجار ، و

ابزارمندان و جنگاوران بسیاری وجود دارند. مردم این شهر بت پرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. افراد بسیاری از سپاه خان بزرگ‌در این شهر زندگی می‌کنند، زیرا که اینجا مرکز شورشها و توطئه‌ها علیه خان بزرگ است. همواره پس از یک شورش سربازان سپاه خان، شهر را بازپس گرفته و ویرانش می‌کنند، اما مردم اینجا از مرگ نمی‌هراستند. آنها ایمان راسخی به زندگی پس از مرگ دارند، و چنین فکر می‌کنند که در آن دنیا با احترام زندگی خواهند کرد. دلیل دیگر شورش این مردم این است، که در میان کوهها و نقاط سخت گذر زندگی می‌کنند.

این شهر از یکسو به روی پیوند می‌خورد که پهناهی بیش از یک مایل دارد.^{۱۱۲} بر روی این رودخانه پلی بسیار زیبا ساخته‌اند. این پل از قایقهایی درست شده، که در کار یکدیگر قرار گرفته‌اند و با تخته‌های چوبی بزرگ و محکم، استوار شده‌اند. نیز در این شهر کشتی‌های فراوانی برای گذر از رودخانه می‌سازند. در این سرزمین شکر بسیار زیادی تولید می‌شود، آنقدر زیاد که قابل محاسبه نیست، خرید و فروش مروارید و سنگهای گرانبها دیگری که به‌وسیله کشتی از هندوستان آورده می‌شوند، رونق بسیار دارد. کالاهایی که از هندوستان وارد می‌شود، از طریق رودخانه به شهر فوجو آورده می‌شود و سپس از راه خشکی و یا رودخانه به بخش‌های دیگر ایالت برده می‌شود.

۱۱۳ شهر زیتون

پس از ترک شهر فوجو و گذر از رودخانه، باید پنج مایل درجهت جنوب خاور به پیش برویم، در طول راه، همواره با شهرها، روستاهای خانه‌های زیبایی که در کار کوهها داشتها و دره‌ها قرار

دارند، برخورد می‌کنیم. در سوتا سر این سرزمین جنگل‌های پوشیده از درخت کافور وجود دارند، که جانوران وحشی و پرندگان بسیاری در آن دیده می‌شوند. مردمان اینجا بتپرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی کرده، و تابع حکومت فوجو هستند.

در پایان این راهپیمایی، به شهر بزرگ و با شکوه زیتون می‌رسیم. اینجا بندری است که کشتی‌های هندی، کالاهای گرانبهایی از جمله سنگهای کمیاب و مرواریدهای درخشان را به آنجا می‌آورند. در اینجا، تجار مانزی نیز زندگی می‌کنند. جابجایی این کالاهای گرانبهایها، چشم اندازی بسیار زیبا را می‌سازد. نیز، از همین بندر است که کالاهای وارداتی در سراسر مانزی پخش می‌شود. در مقابل هر کشتی که با بار فلفل به سرزمینهای باخته می‌رود، صد کشتی در بندر زیتون پهلو می‌گیرند، چرا که بندری بسیار فعال است. در آمد خان بزرگ از این بندر و شهر بسیار زیاد است، زیرا کشتی‌هایی که از هند به اینجا می‌آیند، باید برای سنگهای گرانبهای ده درصد، برای کالاهای کوچک و ظریف سی درصد، برای چوب عود و صندلی چهل درصد و برای فلفل چهل و چهار درصد مالیات بپردازند. مردم این شهر بتپرستند و تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند. در این سرزمین آنچه را که برای زندگی لازم دارید، می‌باید.

در یکی از شهرهای این ایالت به نام تیون جو کاسه‌های بزرگ و کوچک سفالین می‌سازند که زیباترین نوع این ظروف در دنیا محسوب می‌شود. کاسه سفالین، تنها در این شهر ساخته شده و سپس به دیگر نقاط دنیا فرستاده می‌شود.

بدین ترتیب سه حکومت، از نه حکومت مانزی را برایتان برشمردم. اکنون می‌توانم از شش حکومت دیگر نیز صحبت کنم، اما مطلبی

بس طویل خواهد شد. مارکوپولو، در خلال سفرش، تنها از این سه شهر دیدن کرده است و از شش شهر دیگر، تنها شنیده‌هایی بهمراه دارد. پس با این شک که صحبت از آنها بسیار دقیق نخواهد بود، رهایشان کرده و بهمین سه، بسته می‌کنیم.

همانگونه که خواندید، ازمانزی، ختاوایالات دیگر سخن گفتیم. در خصوص مردم، جانوران، زر، نقره، گوهر، مروارید و بسیاری چیزهای دیگر صحبت کردیم. اما اینها بدان مفهوم نیست که کتاب ما بهانتها رسیده، بلکه هنوز اخباری از هند و مردمانش ناگفته مانده است. در هندوستان شگفتی‌هایی وجود دارد، که برابرش را در هیچ سرزمین دیگری نمی‌توان یافت. مارکوپولو سالهای بسیاری را در هندوستان گذرانده، و آنچه را که بزاییان می‌گوید، اگرچه سراسر شگفتی بمنظر می‌آید، اما جز حقیقت چیزی نیست.

یادداشت‌های کتاب دوم

قوبلای قاآن یا قوبیلای قاآن : Cublay kaan – ۱
قاآن قبلای ۱۲۱۵ – ۱۲۹۴، بزرگترین جانشینان چنگیزخان
موسس سلسله مغولیوان، وقاآن (۱۲۶۰ – ۱۲۹۴)، مطابق
۶۵۸ – ۶۹۳ هـ (چین، برادر و جانشین منکو قاآن . وی
پسر تولی خان پسر چنگیزخان بود ، و تولی ، جزا و منکو ،
دو پسر دیگر نیز داشت ، که یکی هولاکوهان معروف است ،
و دیگری اریغ بوکا با اریق بوکا . در دوره‌ی سلطنت منکو ،
امور نظامی و غیر نظامی قسمت شرقی قلمرو وی به قوبلای
محول شد (۱۲۵۲) ، و در ۱۲۵۳ ناحیه‌ی چانگان (سیان)
به تیول شخصی او داده شد ، و وی این ناحیه را با کمک
بزرگان چینی سازمان داد . به علاوه ، منکو شخصاً " در صدد
استیصال سلسله‌ی چینی سونگ برآمد ، و قوبیلای در این

امر نقش مهمی داشت.

هنگام وفات (۱۲۵۹، مطابق ۶۵۷ هـ) منکو، هولاکو ایلخان ایران بود. وقتی که منکو درگذشت اریغ بوکا که برادر جوانتر وی و متصری قراقوروم بود در صدد منعقد کردن یک قوریلتای برآمد که او را به قآنی برگزیند، اما قوبیلای پیش دستی کرد، و قوریلتایی بریا ساخت که او را به قآنی برگزید. اریغ بوکا نیز در قراقوروم قآنی خود را اعلام کرد، و بهیاری قیدو خان به جنگ با قوبیلای اقدام نمود، اما مغلوب و تسلیم شد (۱۲۶۴، مطابق ۶۶۲ هـ). و تا آخر عمر عملاً "محبوس بود (فت ۱۲۶۶، مطابق ۶۶۴ هـ)" مدعی دیگر قوبیلای قیدو خان بود، که او هم کاری از پیش نبرد.

پس از اینکه قوبیلای از گرفتاریهای داخلی فراغت یافت دگبار متوجه منزی یا ماجین (چین جنوبی) شد، و در ۱۲۶۷ به جنگ شدید تازهای بر ضد سلسه سونگ اقدام کرد، و سرانجام، در اوایل سال ۱۲۷۶ وارد لینان، پایتخت سلسه سونگ، شد. مساعی هواخواهان سلسه سونگ در (۱۲۷۸ هـ) به کلی در هم شکست، و قوبیلای فرمانروای بلا منازع چین شد. قآنی قوبیلای مورد شناسائی ایلخانیان ایران و اردوی زرین در روسيه‌ی جنوبی بود، اما قیدو بهوی گردن ننهاد. مع ذالک، امپراطوری قوبیلای از کره تا بیابان عربستان و لهستان شرقی گسترش داشت. بین ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱، قوبیلای دوبار به زاپن لشکر فرستاد، اما کاری از پیش نبرد. ولی، بعضی دیگر از ممالک اطراف (دولت چامپا، برمه، مملکت خمر) اسماً "به اطاعت وی درآمدند. علاوه بر نبوغ نظامی، قوبیلای مدیری لایق بود. به همان

درجه که خویشتن را از اعقاب چنگیزخان مغول می‌دانست، خود را امپراطور بحق کشور چین می‌شمرد. خانبالق را پایتخت همه‌ی چین قرار داد. نخستین فرمانروایان مغول در چین شمالی سازمان اداری نداشتند، و با جبر و قهر حکومت می‌راندند. اما قوبلای از آغاز کوشید که دستگاهی اداری بر اساس دستگاه اداری چینی‌ها برقرار کند، همچنین، وی نخستین فرمانروای مغول چین بود که عناوین چینی را اتخاذ کرد، و سلسله‌ی خود را "یوان" نام نهاد. صفت مشخصه‌ی حکومت وی در چین تلفیق سنن چینی با عناصر مغولی است. در عهد وی، سازمان اجتماعی چین اساساً محفوظ ماند. برای مستحکم کردن حکومت اقلیت مغول بر ساکنین قلمرو خود، که تعدادشان در ۱۲۹۰ به حدود ۵۸ میلیون تن بالغ بود، آنها را به ۴ دسته تقسیم کرده بود؛ مغولها، متحده‌ین آسیائی (اویغورها، ایرانیها، ترکها، و غیره)، مردم چین شمالی و کره‌ایها و جرجنها و چینی‌های جنوبی. دو دسته‌ی اول امتیازات اداری، اقتصادی، و قضائی بسیار داشتند. دسته‌ی سوم حد وسط آنها و دسته‌ی چهارم بودند، و دسته‌ی چهارم، کما لحظ تعداد به مراتب وسیعتر از دسته‌های دیگر بود، از مشاغل رسمی جزکارهای ادبی و اجرای مناسک دینی محروم بودند.

در تجارت، و نیز در علوم و طبابت، اویغورها، ایرانیها، یهودیان، و سریانیها نقش عمده‌ای داشتند. تجارت در عهد قوبیلای رونق بسیار گرفت. و در همین عهد بود که مارکوپولو مدت بیست سال در چین مصدر مشاغل مختلف بود. قوبیلای استعمال چاو (پول کاغذی) را از دستگاه

سونگ اقتباس کرد ولی آن را عمومیت و اساس سیاست مالی خود قرار داد. و در ۱۲۶۴ قیمت کالاهای عمدۀ را بر حسب پول کاغذی در فرمانی معین کرد. از رجال دولت وی مردی بود به نام شمس الدین عمر (۱۲۱۰ - ۱۲۷۹)، از اهل بخارا، معروف به سید اجل، و تا موقعی که وزارت امور مالی قوبلای در دست سید اجل بود نشر پول کاغذی در حدود اعتدال بود. در ۱۲۷۴ - ۱۲۷۹ اداره امور ولایت یونان به سید اجل محول بود، و سپس پسران وی ناصر الدین و حسین این مهم را بر عهده داشتند، و در وارد کردن مذهب اسلام بدان سرزمین کوششها کردند، و خود سید اجل دو مسجد در آنجا ساخت که نخستین مساجد آن سرزمین هستند. بعد از سید اجل، وزارت قوبلای به احمد بن‌ناکتی و سپس به مردی از اویغور به نام سنگه رسید، که هیچ‌یک کفایت و امانت سید اجل را نداشت، و هر دو به قتل رسیدند.

از جنبه‌ی مذهبی، قوبلای نسبت به آئین لاما نظر خوش داشت، و عاقبت خود بدان گروید، ولی مردی آزاد منش بود، و سایر ادیان را آزاد گذاشته بود. یکی از لاماها تبت را، که نامش په‌اگس-پا : فت ۱۲۸۰، مطابق ۶۷۹ هـ (بود، به مریاست مذهبی انتخاب کرد، و وی الفبائی بر اساس الفبای تبتی برای زبان مغولی وضع کرد (۱۲۶۹)، منتها، مانند خط چینی، ستونی نوشته میشد.

بر روی هم، قوبلای را باید یکی از بزرگترین فرمانروایان در سراسر تاریخ شمرد. پس از انقراض سلسله‌ی سونگ، به ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ پرداخت. راهها و کاروانسراهای متعدد ساخت، و سرویس‌پستی منظمی دایر کرد، و نوانخانمهای

تاسیس کرد. اگرچه خود از زبان چینی بی بهره بود، ادب و فرهنگ چینی را مورد حمایت خود قرار داد. مارکوبولو شرحی از شکوه دربار وی و مراسم شکار او و سرویس پستی چین در عهد وی آورده است. قوبلای نخستین مرد غیر چینی است که بر سراسر چین حکمرانی داشته است، و عظمت او در شرق و غرب مورد تصدیق معاصرین چینی، مسلمان، و اروپایی او بوده است . . .

دایرةالمعارف فارسی

2-Nayan

۳ - Cambaluc : خانبالق یا خان بالق یا خان بالیق یا خان بالیق یا خان بالیغ (ترکی شرقی و مغولی) - شهر خان. نامی که ترکان شرقی و مغولان از عهد قوبلای قاآن به بعد به شهر پکن، از آن جهت که پایتخت امپراطوری مغول در چین بود، اطلاق می کردند، و بعدها در سراسر جهان اسلامی رواج یافت، و حتی در نزد اروپائیان به صورتهاي محرف بکار رفت. به قول رشید الدین فضل الله، مغولان قبل از این شهر را بنام خانبالق می خواندند. بهر حال، مسلمانان در خانبالق، مانند سایر قسمتهاي امپراطوری مغول، اعتبار تمام داشتند، چنانکه محمود یلواج، که در ۶۵۲ هـ در خانبالق درگذشت، چند بار حکومت چین شمالی داشت. عنوان خانبالق برای پکن، پس ازانحطاط امپراطوری مغول نیز در آسیای مرکزی و غربی و هم در اروپا باقی ماند.

دایرةالمعارف فارسی

4-Chinkin

5-Temur

6-Taidu

7-Keshican

8-Baian

9-Mingan

۱۰ - Achmath : احمد بن‌اكتی، وزیر و مشاور قوبلای

قاآن (سلطنتش ۶۵۸ - ۶۹۳ هـ)، وزیر رجال و مقربان دستگاه مغول. او در جوانی به خدمت مغول پیوست، و در سنین پیری، در عهد قوبلای قاآن به قتل رسید، و داستان تحریکات و اختلافات مذبور در روضة الصفاء و دستورالوزراء آمده است.

دایرة المعارف فارسی

11-Chenchu

12-Vanchu

13-Chandu

14-Cogatai

۱۵ - Alchemy : کیمیا. فن ساخت طلا و نقره و

تبديل فلزات کم‌بها به فلزات گران‌بها، و مخصوصاً " طلا و نقره این فن در قرون نخستین میلادی در شهر اسکندریه مدعاون و هواخواهانی پیدا کرد. و بعدها از راه‌ترجمه‌های سریانی کتب یونانی به‌عالمن اسلامی منتقل شد، و سپس از راه اندلس به‌اروپای قرون وسطی راه یافت، و تا زمان ف

آ. پاراصلسوس در قرن ۱۶ م معتقدان فراوان داشت. چون طلب کیمیا مستلزم آشنائی به خواص اجسام و فلزات و کانیها بود، و کسانی که وقت خود را صرف آن می‌کردند، گرچه به هدف اصلی خود که ساختن طلا و نقره از فلزات کم بها باشد نمی‌رسیدند، به خواص بسیاری از اجسام و اعمالی از قبیل حل و عقد و تتعیید و تکلیس و تقطیر آشنا می‌شدند. از این رو کیمیا را پدر و پیشاہنگ علم شیمی جدید می‌دانند، و بعضی اساساً "در عمل فرقی میان این دو علم نمی‌بینند و کیمیا را شیمی قرون وسطی می‌خوانند"

عقیده به تبدیل اجسام و قلب ماهیت فلزات به یکدیگر برپایه‌ای فلسفی استوار است، و آن اینکه همه‌ی اجسام اصل و منشاء واحدی دارند، و اختلاف صفات و خواص آنها در نتیجه‌ی عوارضی است که بر این اصل نخستین یاماده‌ی اولی رویداده و آن را به اشکال و صور مختلفی که در عالم جسمانی می‌بینیم درآورده است. پس اگر بتوان با اعمالی آن عوارض و کیفیات ثانوی را از آن اصل نخستین یا ماده‌ی اولی دور کرد، میتوان با افزودن کیفیات و عوارض هر جسمی به آن هر ماده‌ی دلخواه و مخصوصاً "طلا و نقره" را به دست آورد. ابونصر فارابی بنابر رساله‌ای که به او منسوب است معتقد بوده است که اجسام نوع واحدی هستند و اختلاف میان آنها در تری و خشکی و نرمی و سختی و رنگها و اوزان است، و بهمین جهت او معتقد است که با از میان بردن کیفیات عارضی، میتوان اجسام را به یکدیگر مبدل کرد. قدمًا معدنیات را به سنگها و فلزات (ذوب شدنیها) و املاح و گوگردها تقسیم می‌کردند و می‌گفتند

سخت یا سست و هر و سست ترکیب هستند یا سخت گوهر و شدیدالترکیب.. دسته‌ی اول یا ملحی هستند که در آب بسهولت حل می‌شوند (املاح از قبیل نوشادر و زاج و نمک و غیره) یا دهنی هستند که بسهولت حل نمی‌شوند مانند گوگرد و زرنیخ. دسته‌ی دوم که سخت گوهرند، یا چکشخوارند، از قبیل فلزات، یانیستند از قبیل سنگها، بهتر حال، زیبق اصل و عنصر فلزات است. چون زیبق در مجاورت گوگرد منعقد می‌شود، اگر زیبقی را که خالص است (نه آنچه در طبیعت یافت می‌شود) بتوان به دست آورد و آنرا با روح گوگرد یا کبریت احمر (که در طبیعت به حال خلوص موجود نیست) عقد کرد طلا به دست می‌آید. زیبق خالص که از اجزای ارضی و هوائی تصفیه شده است زیبق فلاسفه یا روح زیبق خوانده می‌شود و کبریت احمر که از اجزای ارضی و هوائی تصفیه شده است همان اکسیر یا حجر الفلاسفه است. بعضی‌ها کبریت ابیض یا گوگرد سفید را اکسیر نقره دانسته‌اند و بعضی اکسیر نقره را همان روح زیبق دانسته‌اند. از زیبق خالص و گوگرد ناخالص مس، و از زیبق ناخالص و گوگرد ناخالص آهن به دست می‌آید. ابن سینا، پس از آنکه تفصیل معدنیات را نقل می‌کند، ادعای اصحاب کیمیا را در تبدیل فلزات به یکدیگر باطل می‌داند و می‌گوید آنچه کیمیاگران می‌توانند بکنند رنگ کردن فلزات است به نحوی که دارای جلای طلا یا نقره را از راه تبدیل به دست آورند. زیرا قلب ماهیت مستلزم قلب فصول انواع است به یکدیگر و آن محل است، زیرا فصل نوع مجھول است و تحصیل آن ناممکن.

در جهان قدیم ، فلسفه‌ی رواقی و فلسفه‌ی هرمسی ، که مخلوطی از عقاید رواقیون و فلسفه‌های شرقی و نو菲ثاغورسی بود ، نظریه‌های کیمیاگران را مبنی بر قلب ماهیت اجسام و تبدیل اجسام پست به اجسام گرانبهاتائید میکرد . جهانشناسی بطلمیوسی نیز برای تائید مورد استفاده قرار گرفت و اعتقاد حاصل شد که فلزات هفتگانه – طلا ، نقره ، مس ، جیوه ، قلع ، سرب ، و آهن – در زمین نتیجه‌ی فعل و تاثیرات سیارات هفتگانه است . این قبیل اعتقادات با میل به مرمز گوئی و رازوری توام شد و کیمیاگری علاوه بر جنبه‌ی عملی و مادی جنبه‌ی سری و معنوی پیدا کرد و کیمیای روحانی یا تصفیه‌ی نفس با کیمیای جسمانی یا تصفیه‌ی فلزات پست ارتباط یافت . از طرف دیگر ، بعضی آن را با سحر و جادوگری توام دانستند و از قبیل تصرفات نفس در عالم طبیعت پنداشتند . و به همین جهت جنبه‌ی رمزی و لغزگوئی آن غلبه کرد ، چنانکه کتب کیمیائی پر از رموز واستعارات شدوکتر کسی موفق به حل و فهم آن گردید . در اصطلاح کیمیاگران زیبق و گوگرد و زرنیخ و نوشادر ارواح‌هند و فلزات دیگر اجساد . این اجساد ابتدا ارواح بوده و در نتیجه‌ی حرارت غلیظ شده به صورت اجساد درآمد هاند ، و اگر دوباره حرارت شدید به آنها برسد به ارواح تبدیل خواهند شد . کیمیاگران در این امر با کیمیای روحانی و تطهیر نفوس و تصفیه‌ی آن دربوته ریاضات مشابهت و تقارن دیده‌اند ، و از این‌جاست که در بسیاری از کتب کیمیا قسمت عملی با قسمت اخلاقی فلسفی درهم آمیخته و تمییز آن مشکل شده است . از این قبیل است تسمیه‌ی اجسام قابل ذوب به‌حی یا زنده و

تسمیه‌ی اجسام غیرقابل ذوب به مرده و اصطلاحات دیگری از این قبیل. در کتب کیمیائی برای فلزات علائم و رموزی هست که از انفعال و تاثیرپذیری آنها از هریک از سیارات گرفته شده است. طلا را با علامت آفتاب، نقره را با علامت ماه، جیوه را با علامت عطارد، مس را با علامت زهره، آهن را با علامت مریخ، قلع را با علامت مشتری، و سرب را با علامت زحل نشان داده‌اند.

در کتب کیمیائی فن کیمیا را به مرمس مصری نسبت داده‌اند و بعضی گفته‌اند که فرشتگان مطرود آن را با سحر و جادو به مردم یاد داده‌اند، و بعضی هم آن را به مانبیای بنی اسرائیل منسوب ساخته‌اند. در بعضی از کتب کیمیائی آن را به ذی‌مقراطیس نسبت داده‌اند و گفته‌اند که او در طلب کیمیا به مشرق زمین سفر کرد و در آنجا اسطانس را که استاد این فن بود ملاقات کرد. در نوشته‌های زوسیموس و ذی‌مقراطیس و سونسیوس اشاره‌ای به کیمیاگران ایرانی شده است. به حال، اصل کیمیاگری را می‌توان از نظر تاریخی تاقرون نخستین میلادی در اسکندریه رسانید. در موزه‌ی لیدن، از شهرهای هلند، پاپیروسهای مربوط به کیمیا هست که در یک قبر در طیوه پیدا شده است، و از حدود قرن ۳ میلادی است، ولی مطالب آن از زمانهای قدیمی‌تر است. کتب کیمیاگری سرانجام از راه ترجمه‌های سریانی به عالم اسلام انتقال یافت و فن کیمیاگری در میان مسلمانان شایع شد. نخستین کس از مسلمانان که به طلب کیمیا پرداخت خالد ابن بزید (فت ۸۵ هـ) بوده است، و کتابهایی در این فن به او نسبت داده‌اند از قبیل کتاب الحرارات و کتاب

الصحيفة الكبير و كتاب الصحيفة الصغير. معروفترین کسی که در اسلام به کیمیاگری معروف شده است جابر ابن حیان صوفی است که بنا به مشهور از شاگردان امام جعفر صادق بوده است، اگرچه در صحت این امر تردید کرد هماند، کتب و رساله‌های فراوانی در کیمیاگری به جابر نسبت داده شده و بعضی از آنها نیز به چاپ رسیده است. محمد ابن زکریا رازی، طبیب مشهور، از جمله معتقدان به کیمیا بوده است. ابن الندیم از قول او نقل می‌کند که انسان وقتی سزاوار نام فیلسوف می‌شود که به کیمیا دست یابد تا از همه‌ی نیاز باشد و همگان بهما و نیازمند شوند. از کتب مشهور رازی در صنعت یا کیمیا کتاب الاسرار و کتاب سرالاسرار است. از فلاسفه اسلام کنده معتقد به کیمیاگری نبوده است و رساله‌ای در رد بر مدعیان کیمیا نوشته است، و بهمین جهت رازی کتابی در رد بر کنده تالیف کرده است. ابو ریحان بیرونی نیز به کیمیا اعتقادی نداشته است و ابن سینا نیز چنانکه اشاره شده در کتاب طبیعت شفا صریحاً منکر کیمیا است. موید الدین طغرائی شاعر مشهور معتقد به کیمیا بوده و نظریات ابن سینا را در این باب رد کرده است. از کیمیادانان بزرگ اسلام عزالدین علی جلد کی است که کتب معتبری از قبیل البرهان فی اسرار علم المیزان نوشته است، و دیگر ابوالقاسم محمد عراقی است که کتاب او به نام کتاب العلم المکتب فی زراعة الذهب معروف است. از کیمیادانان بزرگ اسلام در اندلس مسلمة ابن احمد مجریطی است که کتاب او به نام رتبة الحکیم مشهور است. ابن خلدون نیز معتقد به عمل کیمیا نبوده و کسانی را که به دنبال آن می‌روند نکوهش

کرده است، ولی عمل کیمیا را از راه اعجاز و خوارق عادات و سحر و تصرف نفوس در این عالم بعید نمی داند. نیز – اسرار قاسمی.

کیمیاگری از راه اندلس بهاروپا منتقل شد. در کتب لاتینی کشف جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) و تیزاب معمولی (اسید نیتریک) و تیزاب سلطانی و سنگ جهنم (نیترات نقره) را بهجا برای حیان نسبت داده اند. نخستین کسی از اروپائیان که این فن را از مسلمانان یاد گرفت ژربر بود که بعدها به مقام پایی رسید و به نام سیلوستر معروف شد. قدیس آلبرتوس کبیر، از حکماء بزرگ اروپا در قرن ۱۳م، کتابی در کیمیا تالیف کرد. از کیمیادانان بزرگ اروپا در قرون وسطی باید ر. لول و آرنالدوس ویلانووانوس (۱۲۳۵ – ۱۳۱۲؟) و پاپ یوآنس رانام برد. پارا سلسوس از دانشمندان قرن ۱۶م، کسی بود که کیمیاگری را با شیمی جدید پیوند داد. پس از او بتدریج کیمیاگری جای خود را به علوم واقعی فیزیک و شیمی داد. در قرن ۱۸م دکتر پرایس گیلفردی مدعی ساختن طلا و نقره از جیوه شد، و چون اعضای انجمن سلطنتی انگلستان او را تحت فشار گذاشتند تا در حضور خود آنها این عمل را انجام دهد، در سوم اوت ۱۷۸۲ در گیلفرد در حضور سه تن از اعضای انجمن سلطنتی خودکشی کرد، و بدین ترتیب افسانه‌ی قلب اجسام کم‌بها به طلا و نقره پایان یافت در حالی که پابهای علم شیمی را بنا نهاده بود . . .

دایرة المعارف فارسی

۱۶ – قدامت چاپ اسکناس در چین، دست کم به آغاز

سدۀ نهم می‌رسد.

پانویس کتاب

17-Thai

18-Shieng

19-Yamb

۲۰ - Cathay : نامی که در منابع اسلامی به‌قشمت شمالی چین (نواحی منچوری، مغولستان، و ترکستان شرقی) اطلاق شده است. این کلمه از نام طایفهٔ ختای گرفته شده است، که از اواخر قرن ۳ م.ھ ق دست به‌کشور گشایی در چین شمالی زدند. قلمرو وسیع آنها به‌ختنا یا خطأ معروف شد.

قراختای: قراختای یا قراخطای

نامی که از قرن ۶ م.ھ در منابع اسلامی به‌قشمت ختای یا خطای‌داده شده است. این قوم تا اوایل قرن ۵ م.ھ هنوز ختائی یا خطائی خوانده می‌شدند، و احتمالاً "از طوایف تنگوز یا تونگوز و به‌قولی از مغول بوده‌اند، و در منابع چینی از قرن ۸ م.ھ ذکر آنها رفته است، و محل سکونتشان ج منچوری یاد شده است. در آغاز قرن ۱۰ م.ھ دست به‌کشور گشائی زدند، و در چین شمالی دولتی تشکیل دادند (۹۱۶)، که در سلسه‌ی سلاطین، چین به‌سلسله‌ی لیائو (Liao) معروف است (نیز - چین، قسمت X). مؤسس این سلسه، آپاوکی (Apaoki)، مغولستان شمالی را که در ۸۴۰ به‌دست قرقیزها افتاده بود مطیع خود ساخت، و در ۹۲۴ شخصاً

به قراقروم رفت، و در آنجا اولین "سفیر" مسلمان (شاید یک کاروان تجاری) به حضور وی بار یافت. سلسله‌ی لیائو، حتی در مقابل سلسله‌ی ملی سونگ، که از ۹۶۰ در چین جنوبی سلطنت می‌کرد، همچنان استوار ماند. تا اینکه در ۱۱۲۵ قوم دیگری از تنگوزها به نام جرجن (Jorjen) آنها را از چین و آسیای شرقی بیرون راندند.

اقوام قراختای حتی پیش از استقرارشان در چین، بیش از اقوام چادرنشین دیگر تمدن چینی را اخذ کرده بودند. خط آنها مقتبس از هیروگلیف چینی بود، و گمان می‌رود که نوعی خط الفبائی نیز داشته‌اند که اثری از آن باقی نمانده است.

در ۴۰۳ یا ۴۰۸ هـ، قوم ختای (که هنوز عنوان "قراختای" نداشت) به سرزمینهای اسلامی حمله‌ور شدند، و ظاهراً تا فاصله‌ی ۸ روز از بلاساغون پیش رفتند، و شاید ایلکخانیان آنها را از آنجا عقب نشاندند. آنچه در تاریخ ممالک اسلامی اهمیت دارد پیش روی قوم ختای است به طرف مغرب پس از اینکه جرجنها آنان را از چین بیرون راندند (۱۱۲۵). معذالک عده‌ای از آنها در چین، تحت حکومت جرجنها، باقی ماندند، و در دوره‌ی چنگیزخان از موقعیت استفاده کردند، و بر جرجنها شوریدند، و مملکت ختای را تجدید کردند، ولی این مملکت تابع خان مغول بود. مورخین مسلمان، همه‌ی قوم ختای را، اعم از آنها که در چین مانده بودند و آنها که به طرف مغرب رفتند، قراختای خوانده‌اند. مورخین چینی، سلسله‌ی ختای را، پیش از اخراج آن از چین و پس از آن، سلسله‌ی لیائوی

غربی می خوانند . از مهاجرین قراختای، آنهایی که بمنابعی ترکستان چین روی آوردند توفیقی نیافتند ، اما دسته‌ی دیگر که از مسیری شمالی‌تر کوچیدند از سرزمین قرقیزها (بر رود ینیسیئی) گذشته متوجه ناحیه‌ی ج غ شدند ، و سرانجام بلاساغون را گرفتند ، و بر کاشغرو ماوراء النهر استیلا یافتند ، و سلسله‌ی گورخانیان را تاسیس کردند .

دایرةالمعارف فارسی

۲۱ - Bisante : سکه زرین امپراتوری بیزانس که وزن تقریبی اش دو گرم بوده است .

۰۴ -

۲۲ - Astrologer : حکام نجوم ، علم ، طریق‌مای برای غیبگوئی مبتنی بر این نظریه که ستارگان در کارهای آدمی موثرند . در مأخذ اسلامی به‌سامی علم احکام ، صناعت احکام ، علم نجامت ، و علم تنظیم نیز خوانده شده و عالم این علم را احکامی می‌نامند . علم احکام بسیار قدیمی است ، نزد بابلیهای قدیم و بعداً نزد یونانیان و رومیان رونق داشته ، و در بسط علم نجوم قدیم موثر بوده . در قرون وسطی تحصیل آن با کیمیا و علوم غریبه توأم بوده . نه فقط اجرام سماوی بلکه نقاط و نواحی خاص آسمان (از قبیل طالع و بیوت) ، اوضاع نسبی سمساران سبعه (مانند مضاربه و استقبال) ، و بعضی لحظات اهمیت خاصی داشت . مباحث احکام نزد احکامیان اسلامی شامل پاسخ گفتن به‌سوالات (کسب خبر از غایب ، کشف شئی دزدیده شده ، و غیره) ، اختیارات (تعیین ساعت مساعد برای انجام دادن کاری ،

و آن بوسیله‌ی منازل قمر یا خانه‌ای که ماه در آن بود بعمل می‌آمد) . و پیشگوئی حوادث زندگی شخصی یا اوضاع عالم (مثلاً "بوسیله‌ی زایجه) بود . علم احکام نجوم دوره‌ی اسلامی مبتنی بر اطلاعات ایرانی ، هندی ، یونانی ، رومی ، سریانی ، مصری ، وغیره است . ولی از جنبه‌ی تکمیل روشهای ریاضی این علم ممتاز می‌باشد . از علمای بزرگ تنظیم در دوره‌ی اسلامی می‌توان ابومعشر بلخی ، ابن ابی الرجال ، سهل ابن بشر ، ماشاءالله یهودی ، حسن ابن خصیب ، عمر ابن فرخان طبری را نام برد .

دایرةالمعارف فارسی

همچنین نگاه کنید به "یادداشت شماره ۷۳ کتاب نخست"

۲۳ - Astrolabe: اسطرلاب یا اصطرباب ، نام چند نوع آلت نجومی قدیم که برای بعضی اندازه‌گیریهای نجومی و حل بعضی مسائل عملی و نظری نجوم و احکام بکار می‌رفت . انواع عمدی اسطرلاب مسطح ، خطی و کروی است . اسطرلاب مسطح مبتنی بر تصویر کره است بر سطح مستوی ، و اساساً "قرصی است فلزی به قطر ۱۵ - ۲۰ سم ، قابل حمل و آویختن ، که بر پشت آن عضادهای می‌توانند در حول محور خود بگردند . اساس اسطرلاب ظاهراً "از یونانیان است ، و در قرون وسطی مهمترین آلات نجومی در عالم اسلام و در اروپا بود . از تالیفات اولیه‌ی منجمین دوره‌ی اسلامی در باب اسطرلاب می‌توان آثار ماشاءالله میشی (فتح ۲۰۰ هق) ، علی ابن عیسی اصطربابی (فتح ۲۱۵ هق) ، و محمد ابن موسی خوارزمی (فتح ۲۲۰ ه

ق) رانام برد . ظاهرا " قدیمی‌ترین اسطرلابهای از دوره‌ی اسلامی که محفوظ مانده از نیمه‌ی دوم قرن چهارم هـ ق است . اسطرلاب مسطح به‌توسط مسلمین به‌اروپا وارد شد ، و قدیمی‌ترین اسطرلابهای ساخت اروپا که محفوظ مانده از حدود ۱۲۰۰ م است . ساختن اسطرلابهای دقیق و زیبا از آغاز کار مورد توجه منجمین و هنرمندان بوده ، و دانشمندان دوره‌ی اسلامی از جمله زرقالی کارهای جالبی در تکمیل اسطرلاب کرده‌اند . اسطرلاب خطی ، که به‌نام مخترع آن مظفر ابن مظفر طوسی (فتح ۶۱۰ هـ) عصای طوسی نیز نامیده می‌شود ، صورت ساده‌تری از اسطرلاب مسطح است ، ولی فایده‌ی عملی چندانی ندارد . اسطرلاب کروی کرات زمین و آسمان را (بدون اینکه آنها را تصویر کند) نمایش می‌دهد ، ولی از حیث سهولت استعمال و دقت نتایج به‌پای اسطرلاب مسطح نمی‌رسد . از نویسندگان معروف دوره‌ی اسلامی در باب اسطرلاب کروی می‌توان قسطاً " ابن‌لوقا (فتح ۳۰۰ هـ) ، ابوالعباس نیریزی (فتح ۳۱۰ هـ) ، ابوریحان بیرونی (۳۶۲ – ۴۴۰ هـ) ، و مراکشی (فتح ۶۶۰ هـ) را نام برد . پس از اختراع دوربینهای نجومی ، استعمال اسطرلاب در اروپا منسوخ شد ، ولی در مشرق زمین استعمال آن تا قرن ۱۸ م و حتی قرن ۱۹ م ادامه یافت .
دایرة المعارف فارسی

۲۴ - برای آگاهی بیشتر از اینگونه گاهشماری و طالع بینی ، مراجعه کنید به‌کتاب : " طالع بینی چینی نوشته " پائولا دلسول - ترجمه‌ء شهرین . "

Pulisanghin - ۲۵ : این رود، در نقشه‌های امروزی با نامهای هوان‌هو، و هون‌هو مشخص شده است، که در هفت مایلی با خترپکن واقع شده و به سوی جنوب خاور روان است. پانویس متن کتاب

26-Juju

27-Taianfu

28-Pianfu

29-Caichu

Golden King - ۳۰ : منظور، آخرین پادشاه قوم چورجن است (۱۱۱۵-۱۲۳۴) که در شمال چین حکمرانی می‌کرد.

• ۶ -

Caramoran : یکی از نامهایی است که مغولان به رو دخانه زرد چین اطلاق کرده‌اند.

پانویس متن کتاب

Kenjanfu - ۳۲ : مرکز سرزمین شن - سای

()

پانویس کتاب

33-Mangali

34-Acbalec

Sindafu - ۳۵ : نام کنونیش چنگ توفو

(و مرکز ایالت سیخون (Szechwan) است .
پانویس متن کتاب

۳۶ - Kian-Suy : همان " رود یانگ تسه " است .
پانویس متن کتاب

۳۷ - Tebet : (نام) چینی (اش) سیستانگ (است) .
سرزمینی (است) در حدود ۱/۴۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع ،
در آسیای مرکزی ، که از ۱۹۵۱ ایالت خود مختار چین است ،
کرسی آن لهاسا . از شمال و شرق به چین به معنی اخص و از
جنوب به هند محدود است . یکی از مرتفعترین نواحی جهان
است (فرازی متوسط آن ۴/۵۷۰ متر) ، و بیشتر آن از
فلات پهناوری واقع در کوههای کوئلون (در شمال) و هیمالیا
(در جنوب) تشکیل یافته است . زراعت فقط در درههای
رودهای تسانگپو (مسیر علیای براهم پوترا) و سند و ساتلچ
ممکن است . نهشتاهای معدنی عمده آن طلا ، پیریت آهن ،
نمک ، نمک قلیا ، و بوراکس است . مردم تبت لاما مذهب
هستند که ناشی از دین بودایی است . فرمانروای افتخاری
تبت دالایی لاما است ، و پس از او مقام پانچن لاما از همه
مهمتر است .

دین بودایی در قرن ۸ م میلادی از هند وارد تبت
شد ، و از آن به بعد تبت علا " درهای خود را به روی همه
جهانیان بست ، و تا اواخر قرن ۱۹ م حال بهمین منوال
بود ...

سفر مارکوپولو در تبت، محدود به کوههای مرزی سی خوان (Sze-Chwan) بوده است.

پانویس متن کتاب

38-Mongu Kaan

39-Caindu

۴۷۲ : واحد وزن، تقریباً "Saggio - ۴۰

گرم.

۰.۳ -

41-Brius

42-Carajan

43-Essentimur

44-Yachi

45-Cogachin

۴۶ - Zardandan : این نام، واژه‌ای است پارسی

بمنام "دندان طلا".

پانویس متن کتاب

۴۷ - این عمل در آمریکای جنوبی، غرب آفریقا، هندوستان و همچنین آمریکای شمالی رایج بوده است، و این رسم بر این پندار استوار بوده که ارتباط بین پدر و فرزند بسیار محکم است، و رفتار پدر پس از تولد فرزندش، بر سراسر زندگی او تاثیر می‌گذارد.

پانویس متن کتاب

۴۸- اینگونه آداب "شم ایسم" یا رقص-اهریمن، در سراسر هند، سیلان، سیبری، آفریقا و آمریکای شمالی و جنوبی دیده می شود .
شم ایسم یا سمنیه :

سمنیه، در کتب ادیان و ملل و نحل، عنوان کسانی از قدماء که به قدم عالم و تناخ ارواح اعتقاد داشته، و به سبب اتکاء بر حس، منکر نظر و استدلال بوده‌اند، و در اوایل عهد عباسیان، در بصره و شاید بغداد، نیز بعضی از زنادق‌می مسلمین باین فرقه پیوسته‌اند . بر حسب قول مولفین عرب، مذهب سمنیه از مذاهب هند و مذاهب چین است، و بعضی سمنیه را عبارت از بتپرستان و کسانی که برای عالم قائل به ضرورت فرض خالقی نیستند شمرده‌اند . جوهري لفظ سمنیه را منسوب به سومنات (شهر و بتکدهای در هند) شمرده، کلمات فارسی شمن و شمنی را فرهنگ‌نویسان به معنی بتپرست گفته‌اند، و در کتب نظم و نثر فارسی نیز مکرر لفظ شمن و شمنی بهمین معنی بتکار رفته است و پیداست که مراد از شمنان غالباً "طبقعی زهاد و روحانیان هندو و چینی بوده است، و به موجب روایات مسلمین، در هنگام قحطی و خشکسالی همین طبقه را پادشاه مقید می‌کرده و چندان نگه میداشته است تا باران ببارد ظاهراً" اصل کلمات سمنیه و شمن از کلمه‌ی سانسکریت سرمن (- فقیر و درویش بودائی) است، که به واسطه‌های مختلف به صورتهای سمنی در عربی و شمن در فارسی درآمده است .

اصطلاح مبهم "مذهب شمنی" مآخذ اروپایی را پویندگان سیبریه در قرون ۱۸ م و ۱۹ م بکار برده‌اند، و آن به مذهب

خاصی اطلاق نمیشده است، بلکه "مذهب شمنی" علم یا شکلی از سحر و جادو بوده است که پیروان آن معتقدند که بدان وسیله طبیعت را میتوان تحت قدرت و اختیار انسان درآورد. مذهب شمنی بین قبایل تورانی و مغولوهنگی شمردگان آمریکا و اسکیموها رواج دارد، و با معتقدات مذهبی و عادات و رسوم آنان درآمیخته است. شمنها، که همان ساحران و پزشکان و کاهنان هستند، با قوای فوق طبیعت مرتبط و در احوال عالم متصرف شمرده می‌شوند، و در علاج امراض و دفع ارواح موزی به کهانت و سحر متشبث می‌شوند. مذهب شمنی مبتنی است بر اعتقاد به اینکه نیروها یا نفوس نامرئی در جهان مادی ساری و در زندگی موجودات زنده موثرند. نقش شمن این است که، از طریق ارتباط با جهان فوق طبیعی، آدمی را از گزند این نیروها و نفوس موزی برهاند. رسیدن به این مقام بسته به استعداد و قوت نفس شخص و آداب آن متفاوت است. در میان اسکیموها، کسی که میخواهد بمقام شمنی برسد، باید تا مدت ۱۵ روز در یک ایگلو ارزوا گزیند، رو به دیواری بنشیند، چیزی نخورد کم بخوابد، و همواره خود را به جلو وعقب بجنباند، و به درگاه نفوس نامرئی تضرع کند تا در او وارد شوند. شمن عمولاً در جامعه اعتبار و نفوذ فراوان دارد، و ممکن است به مشاغلی مانند معلمی، قضا، و فرماندهی جنگ نیز اشتغال ورزد. با آنکه شمنان بیشتر مرد هستند، عمولاً لباس و صفات زنان را اختیار می‌کنند.

49-Mien

۵۰ - Bangala: بنگاله یا بنگال، ناحیه‌ای در شمال شرقی هند و شمال پاکستان، کنار خلیج بنگال، بیشتر آن در دلتای رودها گنج و برآهها پوترو بین بهار و آسام واقع است. جنگلهای هیمالایا در شمال و جنگلهای سوندروان در جنوب آن است . . .

دایره‌المعارف فارسی

51-Sentemur

52-Nescradin

— کاملاً "مشخص نیست که آیا مارکوپولو شخصاً" از "هر" مین "دیدن کرده است یا خیر؟ اما این نکته کاملاً ممکن است که داستان تسریح این شهر، تنها بازگفتمای است از شنیده‌های مارکوپولو.

پانویس متن کتاب

۵۴ — احتمال آن می‌رود که مارکوپولو هرگز بنگال را ندیده باشد، او یقیناً در این قسمت از سفرش، به این سرزمین پا ننهاده بود، و گواه این سخن تصور اشتباہی است که او در مورد موقعیت جغرافیایی بنگال دارد .

پانویس متن کتاب

55-Caugigu

56-Anin

57-Coloman

58-Cuiju

59-Fugul

60-Cacanfu

61-Changlu

۶۲ - مارکوپولو در سراسر زمینهای چین، بمتکار کسل

کنندۀ این موضوع می‌پردازد، که مردمان این سرزمین‌ها مردگان خود رامی‌سوزانند (که اشاره‌ای است به بت پرست بودنشان)، و اینکه از اسکناس استفاده می‌کنند. چنین‌بنظر می‌رسد که مارکوپولو برای تعریف مردم چین نام جامعی نیافته و بهاین وسیله به‌معرفی آنان می‌پردازد.

پانویس متن کتاب

۶۳ - نام کنویش تسی - نان فو Chinangli:

(Tsi-nanfu) و مهمترین شهر سرزمین شانتونگ (Shantung) است.

پانویس متن کتاب

64-Tadinfu

۶۵ - وقایع نگارهای چینی، که قدمت‌شان بهبیش از ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد، از ابریشم شانتونگ بعنوان یکی از کالاهای برجسته یاد می‌کنند، و چنین به‌نظر میرسد که در قرون وسطی نیز، از این شهر به‌سبب ابریشم گرانبهایش سخن رفته است.

پانویس متن کتاب

- 66-Liytan Sangon
67-Aguil
68-Mongotay
69-Sinjumatu
70-Linju
71-Piju
72-Siju
73-Coiganju
74-Caiju

۷۵ - Facfur : ففوریا بغیور، عنوان امپراتور چین در مآخذ اسلامی . این کلمات ظاهرا " معرب کلمه" سفری بغیور (= پسر خدا) است . کلمه " ففور به معنی چینی مشتق از این کلمه است . ولی بعضی از متاخرین آن را منسوب به ناحیه‌ای در چین بهنام ففور شمرده‌اند .
دانیره‌المعارف فارسی

۷۶ - Bayan Chincsan : بایان (به معنای " بزرگ " یا " باشکوه ") مشهورترین معاون قوبیلای قاآن بود . او در نبرد علیه سلسله " سونگ " سمت فرماندهی را بر عهده داشت .
پانویس متن کتاب

۷۷ - Coiganju : کوی گانجو، همان هوایی - نگانفو (Hwai-nganfu) ، در چند مایلی جنوب رود

زرد قرار دارد، اما ظاهرا" در زمان مارکوپولو، این رود از نزدیکی شهر می‌گذشته است.
پانویس متن کتاب

۷۸ - Paukin : نام کنونیش پاو-اینگ-هین
پانویس متن کتاب (Pao-Ying-Hien)

۷۹ - Cayu : نام کنونیش کاو-یو-چاو
پانویس متن کتاب (Kao-Yu-Chau)

80-Tiju

81-Tinju

۸۲ - Yanju : بیان جو، همان یانگ چائو
(Yang-Chau)، یکی از باستانی‌ترین و بزرگترین شهرهای چین است.

پانویس متن کتاب

۸۳ - Nanghin : احتمالا" نگوا - کینگ
(Ngan-King) امروزی است، که پایتحت سرزمین نو ساخته نگوا-هوی (Ngan-hwei) می‌باشد. دیگر شهرهای نامدار نان - کینگ (Nan-King))، در زمان مارکوپولو، هنوز آوازه‌ای نداشتند.

پانویس متن کتاب

84-Saianfu

۸۵ - منجنيق: آلتى مرکب از فلاخن مانندی بزرگ که بر سر چوبی قوى تعبие مى شد و در قدیم بهوسیله آن سنگ و آتش بهسوی دشمن پرتاپ مى کردند . . .
فرهنگ فارسي (دکتر محمد معین)

۸۶ - اين روایت . با کرونولوژي مارکوپولو مطابق نیست چرا که با تکيه بر تاریخ نویسان چینی ، محاصره شهرسای آنفو (Siang-Yangfu) و شهر مجاورش فان - چنگ (Fan-Cheng) ، در سال ۱۲۶۸ آغاز شد ، و تسخیر آن تا سال ۱۲۷۳ به درازا کشید . اما بنا به روایت خود مارکوپولو ، او پیش از سال ۱۲۷۴ به بارگاه قوبیلای قاآن نرسید . با وجود اين ، آنچنانکه از نوشتهای تاریخي چين برمى ايد ، محاصره شهر سیانگ یانگ فو توسط مهندسين غربی به انجام رسیده است .

پانويس متن کتاب

۸۷ - Sinju: ممکن است سین جو همان شهر اي چینگ (Iching) باشد ، که در اين صورت مارکوپولو به جاي جنوب خاور ، بهسوی جنوب باخترا سفر كرده است .
پانويس متن کتاب

۸۸ - Caiju: نام کتونیش ، کوا - چاو - (Kwa- Chau) است .

پانويس متن کتاب

۸۹ - این دیر، که در سده سوم یا چهارم میلادی بنا نهاده شد، دارای یکی از مهمترین کتابخانه‌های بودایی در چین بود، اما در سال ۱۸۶۰ بدست شورشیان ویران گشت.

پانویس متن کتاب
90-Chinghianfu
91-Mar Sarghis

۹۲ - Chinginju: نام کنونیش، چانگ چاو (Chang-Chau) است.

پانویس متن کتاب

۹۳ - Alans: عربی‌الان، قوم ایرانی ساکن قفقاز شمالی که از قرن اول بهنام آنان در تاریخ می‌آید. در ۳۷۱ مغلوب هونها شدند. دستهای از آنها با واندالها به فرانسه و اسپانیا مهاجرت کردند. و در تاسیس پادشاهی واندالها در شمال آفریقا سهمی داشتند (۴۱۸ - ۵۳۴). آلانها اسلاف مردمی هستند که امروزه در زبانهای اروپایی آنان را آستها یا آستیان می‌خوانند، و نام آنها از قوم آس یا آسیها مشتق شده که ظاهرا "بستگی نزدیکی با آلانها" داشته‌اند.

دایره‌المعارف فارسی

94-Suju

۹۵ - پرآوازه‌ترین شهر سو-چاو (Su-Chau) کیانگ-نان (Kiang-nan) نام دارد. پانویس متن کتاب

96-Vuju

97-Vughin

98-Changan

نام امروزی این شهر هانگ - چو (Hang-Chau) است که از سال ۱۱۲۷، پایتخت سلسله سونگ بوده است. ستایش مارکوبولو از این شهر، با دیگر اروپائیانی که از این مکان دیدن کردند، مطابقت می‌کند، چرا که این شهر در آن زمان با شکوهترین شهر جهان بوده است.

آمیخته‌ای از پانویس، و متن کتاب

100-Ganfu

تان پی‌جو، احتمالاً همان شائو‌پینگ (Shao-Ping) است.

پانویس متن کتاب

102-Vuiu

103-Ghiuju

104-Changshan

105-Cuju

106-Fuju

۱۰۷ - بازماندهای این قوم بدوى که بدن خود را خالکوبی و نقاشی می‌کنند، و بهگفته‌ای، آدمخوار نیز می‌باشند هنوز در کوههای بین فو-کین (Fo-Kien) و چه-کیانگ

زندگی می‌کنند. (Che-Kiang)

پانویس متن کتاب

108-Kelinfu

۱۰۹ - چینی‌ها، برای این نوع پرندگان، نام "مرغان مخللین موی" را برگزیده‌اند، که پرنده بازان اروپا، با آن کاملاً آشنایی دارند.

پانویس متن کتاب

110-Unken

111-Fuju

۱۱۲ - رودی که از میان این شهر می‌گذرد، رود مین نام دارد.

پانویس متن کتاب

۱۱۳ - Zayton : نامهای دیگر شتمسوان - چاو فو - (Chwan)، یا چوان - چاوفو (T'swan-Chau fu) (Fo-Kien) یکی از مشهورترین بنادر فو - کین (Chaufu) در صدمایلی جنوب فو - چاو (Fu-Chau) است.

پانویس متن کتاب

114-Tyunju

كتاب سوم

کشتی‌های مانزی، که روی دریای هند سفر می‌کنند پس از اتمام توضیحات، در مورد سرزمینهایی که از آن صحبت کردیم، اینک به گفتگو از هندوستان می‌پردازیم، و ابتداء از کشتی‌هایی که بازرگانان با آنها به حمل و نقل کالا می‌پردازند، صحبت می‌کیم. باید بدانید که این کشتی‌ها از چوب کاج و صنوبر ساخته شده‌اند. قسمتی از آن که سرپوشیده است، پنجاه تا شصت اتاق دارد، و در هریک از این اتاقها، یک بازرگان به راحتی می‌تواند بنشیند. این کشتی‌ها دارای یک سکان و چهار دکل هستند، که گاه دو دکل دیگر را نیز به آن می‌افزایند. بدنه کشتی دوجداره است و با میخ بهیکدیگر متصل شده‌اند. از داخل نیز درزهای آن را گرفته‌اند، و از داخل و خارج با میخهای آهنین، میخ‌کوبیشان کرده‌اند. آهک و کف را خرد کرده و می‌کوبند، سپس آن را با نوعی روغن گیاهی می‌آمیزند و از مخلوط اینها ماده‌ای بسیار چسبنده حاصل می‌شود، که آن را

بهجای رفت بکار می‌برند ۱.

در این نوع کشتی‌ها گاه تا سیصد ملوان خدمت می‌کنند، و بزرگی‌شان به اندازه‌ایست که به راحتی می‌توانند پنج تا شش هزار سبد فلفل را در خود جای دهند. کشتی‌های بادبانی و پارویی نیز وجود دارند که برای هر پارو چهار ملوان خدمت می‌کنند. کشتی‌های بزرگ، غالباً "یدک‌کش‌هایی را با خود حمل می‌کنند که در آنها، هشتاد تا صد ملوان قرار دارند. گاهی کشتی‌های کوچک هم، کشتی‌های بزرگ را بوسیلهٔ کتف‌های محکم، یدک می‌کشند. هنگامی که بخواهند یک کشتی را بازسازی و تعمیر کنند، در روی دو رویهٔ نخستین، تخته چوبی‌ای نوار شکلی را می‌خکوب می‌کنند و بدین ترتیب سه لایه تخته روی یکدیگر قرار می‌گیرند و روی آن را با ماده‌ای که پیشتر ذکر شد، می‌پوشانند.

برای تعمیرات بعدی نیز این کار را انجام می‌دهند، و بهمین سبب شمار تخته‌های نواری، تا شش عدد هم می‌رسد. اینک از جزایری که روی دریای اقیانوس قرار دارند، برایتان می‌گوییم.

۲ جزیره چیپان‌گو

چیپان‌گو جزیرهٔ بزرگی است که در خاور، و بین اقیانوس، یعنی در فاصلهٔ هزار و پانصد مایلی ساحل قرار گرفته است. مردمان این جزیره سپیدپوست و نیکومنظرند، بتپرست و مستقل‌اند، و تابع هیچ حکومتی نیستند. مقدار بسیار زیادی طلا دارند، زیرا که طلا در آنجا به اندازه‌ای بی‌نهایت زیاد یافت می‌شود هیچ یک از بازرگانان و مردم عادی قادر به ورود به‌این جزیره نیستند، و بهمین دلیل میزان طلا در آنجا بسیار زیاد است.

اجازه دهید در مورد کاخ با شکوه حاکم این سرزمین برایتان بگویم . او تمامی کاخ خود را در طلا غرق کرده ، و همانگونه که ما خانه‌ها و کلیساهای خود را با سرب می‌پوشانیم ، او نیز کاخ خود را با ورقه‌های زرین پوشانیده است . کف اتاقها با ورقه‌هایی از طلای ناب پوشیده شده ، که پهنانی هر کدام بیش از دو انگشت است . دیگر قسمت‌های کاخ ، مانند تالارها و پنجره‌های نیز با طلا پوشیده شده است . میزان ثروتی که در این کاخ گرد آمده ، قابل سنجش نیست .

ساکنین اینجا ، مقدار زیادی مروارید فرمز رنگ نیز دارند ، که همچون مرواریدهای سپید ، بزرگ و گرد می‌باشند . بنابر آداب و رسوم مردم اینجا ، پس از مرگ هر کس ، در دهانش یک مروارید می‌اندازند .

هنگامی که خان بزرگ (قوبیلای) از ثروت بسیار زیادی این جزیره آگاه شد ، تصمیم گرفت که آن را تسخیر کند ، و بهمین سبب دو تن از سردارانش به نامهای آباکان و وونسان ^۳_۴ چان را به آنجا فرستاد . آنان نیز با شتاب خود را به چیپان گورساندند . هنگامی که در خشکی پیاده شدند ، بسیاری از دشتها ، خانه‌ها ، و دیگر نقاطر را فتح کردند ، اما موفق به تسخیر هیچ‌یک از شهرها و دژهای آن نشدند .

این را نیز باید بدانید که بین این دو سردار ، اختلاف بسیار زیادی وجود داشت ، و هیچ‌یک حاضر به کمک به دیگری نبود . یک روز به دلیل وزیدن باد شمالی ، توفانی به پا شد ، و مهاجمن کشتی‌های خود را خرد و شکسته شده یافتند . پس ایا شتاب به سوی کشتی‌های باقیمانده هجوم بردن و پس از سوار شدن ، راه دریا را در پیش گرفتند . اما پس از طی چهار مایل ، به دلیل نزدیک بودن کشتی‌ها به یکدیگر ، با هم برخورد کرده و غرق شدند . آنانی که قادر به شنا کردن بودند ، خود را به نزدیکترین جزیره رساندند ، و دیگران هم

مردند. اما کشتی‌هایی که با یکدیگر فاصله کافی داشتند. از خطر جستند. پس از اتمام توفان و فرو نشستن باد، کشتی‌های بار دیگر به جزیره بازگشته بودند، اما سرداران خان، تنها بهنجبا و اشرافزادگان اجازه سوار شدن به کشتی را دادند. شمار تاتارهایی که در جزیره باقی ماندند، به می‌هزار نفر میرسید که خود را در شمار مردگان به حساب می‌آوردند، زیرا که نمی‌دانستند چگونه و با چه وسیله‌ای از آنجا رهایی یابند.

آنچه بر سر مهاجمین جزیره چیپان گوآمد

سی هزار نفری که ناگزیر به ماندن در جزیره بودند، خود را بدون اسلحه آذوقه دیدند، و چاره‌ای هم جز اقامت در جزیره نداشتند. هنگامی که حاکم چیپان گواز اسیر شدن دشمنانش در یک جزیره آگاهی یافت، بسیار خوشحال شده و به همراه سپاهیانش سوار بر کشتی شد، تا آنها را اسیر نماید. هنگامی که تاتارها دشمنانشان را دیدند که در جزیره پیاده شدند، با زیرکی بسیار گریختند و آنها را به دنبال خود در اطراف جزیره کشیدند، تا اینکه به کشتی‌ها نزدیک شده، و به سرعت به میان دریا رفته‌اند. پس از آن راه جزیره بزرگ را در پیش گرفتند، و چون بر کشتی‌های خود نشانه‌ای ویژه حاکم را داشتند، به آسانی وارد شهر شدند، و در آنجا تنها گروهی از پیرمردان را یافتند، و سپس به جز زنان زیبا، دیگران را از شهر بیرون کرده و بدین شکل آنجا را فتح کردند.

در این هنگام، حاکم و مردم چیپان گو که شهر خود را از دست رفته دیدند، بسیار ناراحت شدند. در ضمن سایر کشتی‌های حامل تاتارها نیز از راه رسیده و شهر را در محاصره کامل خود قرار دادند، به شکلی که هیچکس قادر به ورود یا خروج از شهر نبود. سپاهیان

خان بزرگ هفت ماه را به‌ماین شکل گذراندند و کوشیدند تا موقعیت خود را به‌اطلاع خان بزرگ برسانند. اما موفق به‌ماینکار نشدند تا اینکه سرانجام در سال ۱۲۷۹، به‌شرط امنیت و حفظ جانشان، با مردم چیپان‌گو پیمان آشتی بستند، و بدین‌شکل برای همیشه در آنجا باقی ماندند.

خان پس از آگاهی از رفتار ناپسند سردارانش، یکی از آنها را کشت و دیگری را به‌جزیره‌ای تبعید کرد تا بمیرد.

رویداد شگفت‌انگیزی را که فراموش کردم بگویم این است که، دریکی از دژهایی که به‌دست مردان خان بزرگ افتاد، هشت مرد زندگی می‌کردند، که حاضر به‌تسلیم نشدند، به‌همین سبب پس از شکست، آنها را به‌مرگ محکوم کردند و بنابر فرمان قاضی، سر آنها می‌بايست از تنشان جدا می‌شد، اما آنها به‌هیچ وسیله‌ای موفق نشدند اینکار را بکنند زیرا آنها در زیر پوست باروی خود سنگی داشتند که به‌چشم نمی‌آمد، و به‌همین سبب امکان کشن آنها با وسیله‌های وجود نداشت. پس از آن، دو سردار دستور دادند تا برای کشن آنها از گز استفاده شود. بدین‌طریق آنها بی‌درنگ کشته شدند، و سپس از بازوی هریک از آنان، سنگی جادویی خارج کردند و با دقت بسیار برای خود حفظش کردند.

اینک که داستان جنگ خان بزرگ در چیپان‌گو به‌مایان رسید، به‌مطلوب دیگری می‌پردازم.

آداب و رسوم بتپرستان

بتپرستان خنا، مازی و این جزایر، همگی از یک تبار هستند و بت‌هایی را پرستش می‌کنند که به‌شکل سرگاو، خوک، قوچ و سایر حیواناتند.^۵ برخی از این بت‌ها دارای سمسر می‌باشند، که یکی از

آنها در جای اصلی، و دو نای دیگر، روی شانه‌ها قرار دارند. نیز برخی از بتها، دو دست، برخی چهار دست، و تعدادی دیگر ده دست و یا حتی هزار دست دارند، که بتپرستان بهاین نوع آخری احترام بسیار می‌گذارند. هنگامیکه مسیحیان از آنها می‌پرسند، چرا بتهایی با چنین شکل‌هایی درست می‌کنند، پاسخ می‌شوند که، پدران ما اینکار را می‌کردند، ما نیز همان کارها را حفظ کرده و انجام می‌دهیم.

زندگی این بتپرستان، آمیخته‌ای است از حرکات عجیب و جادویی، که ما آن را در کتاب خود نقل نخواهیم کرد چرا که به نظر مسیحیان بسیار مسخره جلوه خواهد کرد. اما مطلبی که ذکرش واجب به نظر می‌رسد، این است که اگر بتپرستان، شخصی به غیر از خودشان را اسیر کنند، و آن شخص قادر به پرداخت خون بهای خویشانش، اسیر را کشته، و گوشتش را می‌خورند، چرا که به نظر آنها خوشنودترین گوشت، گوشت انسان است. اما ما این مطلب را رها کرده و به بحث دیگری می‌پردازیم.

دریایی که جزایر چیان گورا دربر می‌گیرد، دریایی چین نام دارد، و در حقیقت به زبان مردم بومی، مانزی به معنای چین می‌باشد. این دریا در سوی خاور قرار دارد، و بنابرگفته ماهرترین ناخدايان و ملوانان، هفت هزار و چهارصد و پنجاه و نه جزیره دارد، که بیشترشان مسکونی‌اند. در هریک از این جزایر، درختان خوش بویی به مبار می‌آیند که از آنها به مانند درخت عود استفاده می‌کنند. همچنین فلفل سپید نیز وجود دارد که رنگش مانند برف است، اشیاء گرانبهای دیگری نیز در این جزایر وجود دارند، اما این جزایر آنقدر دور هستند که رسیدن به آنها یکسال به مدت را

می‌کشد. کشتیهایی که از زیتون و کین‌سای بهاینجا می‌آیند، سود بسیار می‌برند. اینگونه کشتی‌ها، زمستانها از کشور خود حرکت کرده و تابستانها باز می‌گردند، زیرا در آن مناطق دو نوع باد می‌وزد، باد موافقی که کشتی‌ها را بهسوی جیپانگومی‌برد، و باد موافقی که آنها را در بازگشت یاری می‌دهد. یکی از این بادها تابستانی است، و دیگری زمستانی. این سرزمین از هندوستان بسیار دور است. حال، از این مناطق می‌گذریم و گزارش خود را دنبال می‌کنیم.

۶ کشور بزرگ چامبا

پس از ترک زیتون درجهت مغرب، و طی هزار و پانصد مایل، به‌کشوری می‌رسید بهنام چامبا، که سرزمینی است پهناور که پادشاه ویژه‌ای دارد. مردم این سرزمین بتپرستند و بهزبان مخصوصی صحبت می‌کنند. هر ساله تعداد زیادی از فیلها را به‌عنوان مالیات برای خان بزرگ می‌فرستند.

^۷ در سال ۱۲۷۸ خان بزرگ، یکی از سرداران خود بهنام ساکاتو را به‌همراه سپاهیانش، مامور جنگ علیه حکومت چامبا نمود. پادشاه این سرزمین هم مرد توانایی بود، اما قدرت آن را نداشت که از سرزمینش دریک دشت باز دفاع کند. با نیرویی که در اختیار داشت، تنها می‌تواست از شهرها و دژها دفاع کند. در آغاز جنگ نیروهای خان به‌تخرب کردن خانه‌هایی که در خارج از شهرها بود پرداختند هنگامی که شاه چامبا ویرانگری دشمنانش را دید، بسیار ناراحت شد و قاصدانی نزد خان بزرگ فرستاد، و آنها نیز پیامی بهاین مضمون را به‌اطلاع خان بزرگ رساندند: "خان بزرگ، پادشاه چامبا برایتان سلام رسانده و شما را به‌عنوان سرور خود می‌پذیرد و می‌گوید

که از شما پیرسال‌تر بوده و بسیار بیش از شما حکومت کرده است. در این جنگ مردان زیادی کشته شده‌اند. او مقدار بسیاری چوب عود و فیل به عنوان باج برای شما ارسال می‌دارد و خواهش می‌کند که پیام صلح اورا پذیرفته و سپاهیان خود را از کشورش خارج کنید. "خان بزرگ پس از شنیدن سخنان آنها به سردارانش دستور داد تا آن سرزمین را ترک کنند و برای جنگ به جای دیگری بروند. به همین سبب، از آن هنگام تاکنون، شاه چامبا مقدار زیادی چوب عود، و بیست فیل از بزرگترین و زیباترین فیلهایش را برای خان بزرگ ارسال می‌دارد.

اکنون این مطلب را رها کرده، و به دیگر ویژگیهای این سرزمین می‌پردازم. باید بدانید که در اینجا هیچ دختری اجازه ازدواج ندارد، مگر اینکه شاه قبلًا^۱ او را دیده باشد. در صورتیکه دختری را بپسندد، با او ازدواج کرده، سپس بر طبق رسوم خود، او را بهیکی از سردارانش واگذار می‌کند. هنگامیکه من (مارکوپولو) در سال ۱۲۸۵ در این سرزمین بودم، او سیصد و بیست و شش فرزند داشت و صد و پنجاه تن از پسرانش از تربیت جنگی خوبی برخوردار بودند.

در این سرزمین فیل و عود بسیار یافت می‌شود، همچنین جنگل‌هایی دارند که در آن درختی به نام آبنوس به مبار می‌آید، که چوبی است کاملاً^۲ سیاه رنگ که از آن شترنج، قلمدان و دوات می‌سازند. مطلب دیگری برای گفتن نیست، پس اینجا را رها کرده و به سوی جاوه می‌رویم.

جزیره^۳ بزرگ جاوه^۴

پس از ترک چامبا باید در جهت جنوب، و بین جنوب و جنوب

خاور، هزار و پانصد مایل دریانوردی کنیم تا به جزیره‌ای پنهان اور بهنام جاوه برسیم. ملوانان با تجربه جاوه را بزرگترین جزیره^۹ دنیا می‌دانند، چرا که سه‌هزار مایل وسعت دارد.^۹ این جزیره متعلق به شاه بزرگ است که به هیچکس باج نمی‌دهد. این جزیره به گونهٔ شگفت‌آوری شروتمند است. مردم آن بتپرستند. در اینجا فلفل، جوز‌هندي، گالانگا، اسطوخودوس، میخک و دیگر ادویه‌های پرسها یافت می‌شود. کالا و ادویه‌ای که از این جزیره به نقاط دیگر برده می‌شود، سود سرشاري را از آن مردم آنجا می‌کند. بمراستی که شروت این جزیره قابل محاسبه نیست. به‌سبب دوری این جزیره، و نیز نامطمئن بودن دریانوردی، خان بزرگ هرگز موفق به تسخیر این جزیره نشد.^{۱۰} بازارگانان مانزی و زیتون، از تجارت با این جزیره، سود فراوان می‌برند.

جزایر سندور و کندور

پس از ترک جاوه و طی هفت‌صد مایل بین جنوب و جنوب خاور دو جزیره^{۱۱} سندور و کندور نمایان می‌شوند که یکی بزرگ و دیگری کوچک است. از آنجا که چیزی برای گفتن در مورد اینجا وجود ندارد، اجازه دهید پانصد مایل دیگر به پیش رویم، تا به سواحل لوکاک^{۱۲} برسیم، که ایالتی بسیار شروتمند است. این ایالت شاهی بسیار قدرتمند دارد. مردم این سرزمین بتپرستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند. آنها به هیچکس باج نمی‌دهند، و فاصله‌شان با نقاط دیگر، به اندازه‌ای است که از هیچ مهاجمی هراس ندارند. اگر ارتش کوچکی از خان به لوکاک می‌رفت، قادر بود به آسانی آن سرزمین را تسخیر کند. در این سرزمین چوب سرخ و آبنوس بسیار یافت می‌شود. طلاسی که در اینجا وجود دارد، قابل باور نیست.

در این جزیره، فیل، حیوانات وحشی گوناگون، و پرندگان نیز وجود دارند. در اینجا برای خرید و فروش از صد استفاده می‌کنند. حال لوکاک را رها کرده، و به شرح سرزمین دیگری می‌پردازیم

۱۴ جزیره پنتام و شهر مالایور

پس از ترک لوکاک، باید پانصد مایل در جهت جنوب به پیش رویم تا به جزیره پنتام برسیم، که سرزمینی بسیار وحشی است. تمامی درختان اینجا خوش بو هستند. مطلب دیگری برای گفتن وجود ندارد، پس اینجا را رها کرده و مسافت شصت مایل بین این دو جزیره را طی می‌کنیم. ژرفنای این آب بسیار کم است، یعنی چیزی در حدود چهارگام. از آنجا که کشتی‌ها بسیار بزرگ می‌باشند، باید سکانهای آن را بالا برند تا بیش از این در عمق آب فرو نرود. پس از طی این مسافت باید سی مایل دیگر سفر کنیم تا به جزیره مالایور برسیم. در این سرزمین شاه ویژه‌ای حکومت می‌کند، و مردمش به زبان خاصی سخن می‌گویند. در این شهر تجارت ادویه رونق بسیار دارد، و هر آنچه که برای زندگی لازم است، در این شهر یافته می‌شود. مطلب دیگری برای گفتن نیست، پس به سفر خود ادامه می‌دهیم.

۱۵ جاوه، کوچک

پس از ترک جزیره پنتام، باید در حدود صد مایل دیگر سفر کنید تا به جاوه، کوچک برسید. برخلاف آنچه که از نامش برمی‌آید، جاوه، کوچک، جزیره کوچکی نیست، چه پیرامونش بهدو هزار مایل می‌رسد. در این جزیره هشت حکومت و هشت پادشاه وجود دارد در هریک از این هشت جزیره، مردم به زبان مخصوص به خود سخن

می‌گویند.

در جاوه^{۱۶} کوچک گونه‌های بسیاری از ادویه‌های گرانبها یافت می‌شود که در کشور ما ناشناخته است. عود، چوب سرخ، آبنوس و بسیاری از اجناس گرانبها دیگر نیز وجود دارد.

پیش از هر چیز اجازه دهید بگویم که این جزیره آنچنان در راستای جنوب واقع شده، که ستاره^{۱۷} شمالی هرگز از آن دیده نمی‌شود. پس از این، اجازه دهید از حاکم‌نشینان، که نخستین شان فرلک نام دارد، سخن بگویم.

باید بدانید که مردمان قلمرو فرلک توسط بازرگانان مسلمان، به دین اسلام گرویده‌اند، که این تنها به شهرنشینان مربوط می‌شود زیرا برخی از آنان در کوه زندگی می‌کنند، و مانند حیوانات با خوردن هر نوع گوشتی، حتی گوشت انسان تغذیه می‌کنند. بامداد که از خواب بر می‌خیزند، اولین چیزی را که ببینند، پرستش می‌کنند. پس از فرلک به حاکم‌نشین دیگری به نام بسما^{۱۸} می‌پردازم، که خود حکومتی مستقل دارد. مردم اینجا وحشی هستند و از قانون یا مذهبی پیروی نمی‌کنند. تحت حکومت خان بزرگ زندگی می‌کنند، به هیچکس باج نمی‌دهند، و به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند. آنچنان از ایالات دیگر دور هستند که خدمتگزاران خان بزرگ نیز توانایی رسیدن به آنجا را ندارند. اما با وجود این، گاه به‌گاه هدایایی برای خان بزرگ می‌فرستند.

باید به شما بگویم آدمهای کوچکی که بازرگانان به عنوان هدیه از هندوستان می‌آورند، چیزی جز افسانه نیستند، زیرا این نوع انسانهارا در این جزیره می‌سازند. در این جزیره گونه‌ای از میمونهای بسیار کوچک زندگی می‌کنند، که بسیار شبیه به انسان هستند. آنها این میمون را می‌کشنند، سپس پوستش را خشک می‌کنند با عطرهای

خوشبو، معطرش می‌کنند، تا جاییکه چون انسان بمنظر می‌آید. آنچنان که گفتم، چنین چیزی حقیقت ندارد، و این نوع انسانها را در این جزیره می‌سازند.

۱۹ ۲۰ حکومتهای سامارا و داگرویان

هنگامی که بسما را ترک کنید، به حکومت دیگری بمنام سامارا می‌رسید. در این جزیره، مارکوپولو، به دلیل بدی آب و هوا، ناگزیر به اقامتی پنج ماهه شد. در اینجا نیز ستاره، شمالی و دیگر ستاره‌های شمال شرقی دیده نمی‌شوند. مردمانش وحشی و بتپرستند، شاهانی بزرگ و شروتمند دارند، اما می‌گویند که تحت حکومت خان بزرگ‌تر. چنانکه گفتم، پولوها به مدت پنج ماه در این جزیره اقامت داشتند. پس از پیاده شدن از کشتی‌ها، گردآورد خود خندقهایی حفر کردند، تا آنها را در مقابل ساکنین آدمخوار آنجا حفظ کند. تعداد این افراد بهدو هزار نفر می‌رسد – بهترین ماهیهای دنیا در اینجا یافت می‌شود. مردم این جزیره گندم ندارند و از برنج تغذیه می‌کنند. شراب ندارند، اما نوعی مشروب می‌سازند که نحوه ساختنش را برایتان شرح می‌دهم. در اینجا نوعی درخت یافت می‌شود، که تنها یک شاخه آن بریده و بالای ظرفی قرار می‌دهند و پس از گذشت یک روز، این طرف از یک نوع مشروب عالی پر می‌شود. این درختان شبیه به درختهای خرما هستند، اما تنها چهار شاخه دارند. هنگامی که این درخت دیگر شراب ندهد، مقداری آب در پای آن می‌ریزند، و پس از مدتی از آن درخت و شاخه شکسته می‌توان شراب تهیه کرد، با این تفاوت که این شراب برخلاف شراب اولی که سفید است، بهرنگ قرمزدر می‌آید. این مشروب بیماریهای از قبیل سل و استسقاء را درمان می‌کند. این درختان، نوعی نارگیل

دارند که بهبزرگی سر انسان می‌باشد و بسیار خوشمزه است. این نارگیل‌ها تا زمانی که تاره هستند و خنک نشده‌اند، از خود مایعی ترشح می‌کنند که بسیار شیرین و خوش‌طعم است. اکنون که از این سرزمین سخن گفتم، اجازه دهید اینجا را رها کرده و به سرزمین داگرویان بپردازیم.

این سرزمین نیز حکومتی مستقل دارد، و مردمانش به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند. اینچنین می‌گویند که به خان بزرگ وفادارند. بتپرستند و عادات بدی دارند، بدین ترتیب که اگر در میانشان کسی بیمار شود، او را نزد جادوگران می‌برند و آنان نیز با اعمال جادویی و همچنین مددجویی از بتها، می‌گویند که او باید بمیرد یا اینکه بهمود یابد. اگر جادوگران بگویند که بیمار مردنی است، اشخاص ویژه‌ای را خبر می‌کنند، تا او را بکشد، پس از آن تمامی خانواده گوشت مرده را می‌خورند، سپس استخوان‌ها یا اش را در جعبه‌ای می‌گذارند و آن را به کوهستان برده و به سقف غارهای بزرگ آویزان می‌کنند تا از دسترس جانوران وحشی دور باشد. اگر آنها کسی را اسیر کنند که از خودشان نباشد، و پولی هم برای آزاد کردن خود نداشته باشد، او را کشته و می‌خورند.

اکنون به شرح حکومت لامبری می‌پردازیم.

۲۱ ۲۲ حکومت لامبری و فن سور

در لامبری شاهی حکومت می‌کند که به خان بزرگ وفادار است. مردمانش بتپرستند و دارای چوب قرمز، کافور و ادویه‌های گرانبهایی هستند. آنها چوب قرمز را در زمین می‌کارند، و هنگامی که به اندازه کافی رشد کرد، یک شاخه کوچک آن را جدا کرده، و در جای دیگری می‌کارند، و پس از سه سال درخت را با ریشه‌هایش از خاک بیرون

می‌آورند . مارکوپولو، این چوب را با خود بهونیز آورد ، اما به‌سبب سرد بودن بیش از اندازهٔ هوا ، این گیاه خشک شد .

مورد شگفت‌انگیز دیگری که باید در موردش شرح دهم ، وجود مردانی است که در کوهستانها زندگی می‌کنند ، و دمی شبیه بهدم سگ دارند ، که در ازایش از یک وجب بلندتر می‌باشد ، و بدون مو است .^{۲۳} در اینجا پرنده ، کرگدن و دیگر حیوانات شکاری یافت می‌شود .

اکنون از حکومت فن سور برایتان می‌گوییم . فن سور حکومتی است مستقل که بهخان بزرگ نیز وفادار می‌باشد . مردمانش بست پرستند . این سرزمین بخشی از جاوه^{۲۴} کوچک است که پیشتر از آن سخن گفته‌یم . در این نقطه بهترین کافور دنیا ، بهنام فن سوری به‌دست می‌آید که مانند طلا پرارزش است و بهفروش می‌رسد . گندم ندارند و غذایشان را با برنج و شیر درست می‌کنند .

در این جزیره از نوعی درخت آرد تهیه می‌کنند ، زیرا داخل آن معلو از آرد می‌باشد ، که تنها لایهٔ نارکی روی آنها را پوشانده است . از این آرد خمیری درست می‌کنند که از آن نانی بسیار عالی بدست می‌آید . مارکوپولو مقداری از خمیر آن را به‌همراه خود به ونیز برد . نانی که بدینوسیله تهیه می‌شود ، مزهٔ نان جورا می‌دهد . از حکومتهای این جزیره ، تنها از آنهایی که دیدم سخن گفتم ، و چون از دیگر حکومتها شخصاً "بازدیدنکردم ، پس در موردشان صحبت نمی‌کنم .

۲۵ جزیره نکوران

پس از ترک جاوه^{۲۶} کوچک و گذر از لامبری باید در حدود صد و پنجاه مایل به‌سوی شمال برویم ، تا بهدو جزیره برسیم که نام

یکی از آنها نکوران است. ساکنین آنجا شاه ندارند، و لخت و عریان، همچون جانوران زندگی می‌کنند. آنها بتپرستند. در این نقاط صندل سپید و قرمز، و دیگر درختان گرانبها یافت می‌شود. چون مطلب بیشتری در مورد اینجا وجود ندارد، پس رهایش کرده و از جزیره آندامان صحبت می‌کنیم.

۲۶ جزیره آندامان

آندامان، جزیره‌ای بسیار بزرگ است که مردمانش شاهی ندارند، بتپرستند و مانند جانوران زندگی می‌کنند. مردان این جزیره، سر، چشم و دندانهای شبیه به سگ دارند. در حقیقت آنها شبیه به سگهای مستیف هستند!^{۲۷} مردم این جزیره آدمخوارند و هر کس را که دستگیر کنند، می‌خورند. غذای آنها برنج، شیر و انواع گوشتها است. افزون بر اینها، میوه‌های بسیاری نیز دارند. اکنون بدشرح جزیره دیگری بنام سیلان می‌پردازم.

۲۸ جزیره سیلان

پس از ترک آندامان، و طی مسافتی برابر با هزار مایل در جهتی متمایل به جنوب باختر، به جزیره سیلان می‌رسیم. سیلان بدراستی که بزرگترین جزیره دنیا است، چه پیرامونش بهدو هزار و چهار صد مایل می‌رسد.^{۲۹} در روزگاران پیشین این جزیره بزرگتر بوده است، زیرا که بنا بر نقشه دریانوردان، پیرامون این جزیره به سه هزار و ششصد مایل می‌رسیده، اما باد شمالی چنان سخت بر بخشی از جزیره می‌وزد، که آن را در آب فرو برده است؛ بهمین دلیل وسعت کوئی جزیره کمتر شده است. سیلان جزیره‌ای بسیار صاف است، چنانکه اگر کسی از سوی دریا به جزیره نزدیک شود،

تنها هنگامی که در ساحل آن قرار گیرد، می‌فهمد که بهخشکی رسیده است.

در این سرزمین شاهی بنام سن دمین حکومت می‌کند. مردمانش بست پرستند و لخت و عریان زندگی می‌کنند، به‌هیچکس، نیز با ج نمی‌دهند. گندم ندارند، و از گنجد، روغن تهیه می‌کنند. غذای آنها گوشت، شیر و برنج است، شراب را نیز از درخت شراب، همانگونه که پیشتر برایتان توضیح دادم، تهیه می‌کنند. مقدار بسیار زیادی از بهترین چوبهای دنیا را دارند.

در این جزیره بهترین و زیباترین یاقوت دنیا یافت می‌شود. شاه اینجا صاحب زیباترین یاقوتی است که همانندش در دنیا یافت نمی‌شود. درازای این یاقوت نزدیک بهیک وجب است و پهناهی آن بهاندازه، قطر بازوی یک مرد است. سرخی این یاقوت بهمانند آتش است، و بهاندازه‌ای گرانبها است که بهسختی می‌توان قیمتی برایش معین کرد. خان بزرگ قاصدانی برای خرید این یاقوت فرستاد، و گفت که حاضر است در مقابل آن قیمت یک شهر را بپردازد. اما شاه در پاسخ گفت که آن را از یکی از اجدادش بهارث برده و حاضر به فروش نیست.

مردمان این جزیره جنگاور نیستند، و در هنگام لزوم، از مردان دیگر نواحی، به‌ویژه مسلمانان باری می‌طلبند.^{۳۱}

۳۳ ایالت پهناور معبر

پس از ترک سیلان باید ذر حدود شصت مایل به‌سوی پیش بروید تا به سرزمین پهناور معبر برسیم. این ایالت که در کار ساحل قرار دارد، زیباترین بخش تمامی هندوستان است و بین پنج پادشاه که با یکدیگر برادرند، تقسیم شده است. اینجا، شروتمندترین و

باشکوهترین ایالت دنیا است.

در یکی از بخش‌های این ایالت پادشاهی بهنام سندر بندی ^{۳۴} دوار حکومت می‌کند، که قدرتمندتر از چهار پادشاه دیگر است. در این سرزمین مرواریدهایی بسیار عالی صید می‌شود که بسیار گرانبها هستند. شیوهٔ صید آنها چنین است. در فاصلهٔ بین خشکی و جزیره، خلیجی قرار دارد که ژرفایش ده دوازده، گام و دربعضی از نقاط، عمق آب تنها دو گام می‌رسد. در این خلیج مروارید بسیار یافت می‌شود. بازرگانان بهاتفاق هم یک کشتی بزرگ ^{۳۵} ویژه، صید مروارید را اجاره می‌کنند. هر بازرگان اثناق ویژه‌ای در این کشتی دارد، که در آن ظرفهای پر از آب و دیگر وسائل مورد نیاز را قرار می‌دهند. آنها از نقطه‌ای بهنام بتلاور حرکت کرده و حدود شصت مایل در آب بهپیش می‌روند تا بهمکانی برستند که در آن بیشترین صدفها یافت می‌شود.

این بازرگانان مردان بسیاری را استخدام کرده و به آنها پول فراوانی می‌دهند تا از اول آوریل تا ماه می‌برایشان کار کنند. هنگامی که این مردان با کشتی به نقاط مورد نظر رسیدند، هر یک از آنان در عمقهای مختلف شیرجه می‌روند. پس از آنکه به‌کف دریا رسیدند صدفها را یافتد، و مروارید داخل آنها را بر می‌دارند سپس آنها را در کيسه‌ای که به‌دن Shan بسته‌اند می‌اندازند، به‌سطح آب بر می‌گردند، و پس از خالی کردن کيسه، بار دیگر به‌زیر آب می‌روند.

۳۶

مکانی که جسد سن‌توماس حواری در آن دفن شده است جسد سن‌توماس حواری در شهری کوچک واقع در ایالت معتبر بهخاک سپرده شده است. بازرگانان به‌سبب دوری این شهر، به‌اینجا

نمی‌آیند اما مسلمانان و مسیحیان بسیاری برای عبادت به‌این سرزمین می‌آیند. چرا که مسلمانان می‌گویند او مسلمان، و پیامبری بزرگ بنام آواریان^{۳۷} بوده که این کلمه به معنای "مرد مقدس" است، مسیحیانی که به‌این مکان می‌آیند، مقداری خاک را از جایی که مرد مقدس در آن مورد هجوم قرار گرفته، بر می‌دارند و به خانه‌های خود می‌برند. اگر مقداری از این خاک را با آب مخلوط کرده و به کسی که تب دارد بدھند، بلادرنگ شفا خواهد یافت. حتی خود مارکوپولو نیز کمی از این خاک را به نیز آورده و بیماران بسیاری را شفا داده است. این خاک قرمزنگ است.

در سال ۱۲۸۸، در این شهر معجزه بزرگی رخ داد، که اینک برایتان شرح می‌دهم. در این سال فرمانروای ایالت، کلیسای سن توماس و تمامی خانه‌های نزدیک به آن را با برنج‌های خود پر کرد. مسیحیانی که خدمتگزاران کلیسا بودند، از او دوستانه خواهش کردند که ازانبار کردن برنج در خانه‌های آنها و در کلیسا خودداری کند. اما او مردی سنگدل بود و به خواهش آنان توجهی نکرد. هنگامی که کار پر کردن خانه‌ها از برنج به‌اتمام رسید، معجزه رخ داد. در همان شب سن توماس با شن‌کشی در برابر شاه نمایان شد و به او گفت که یا خانه‌ها را به صورت نخستینش در آورد، یا خود را برای بدترین نوع مرگ آماده‌سازد. در خلال صحبت‌هایش هم گلوی شاه را بین دندانه‌های شن‌کش فشار میداد، به شکلی که به نظر می‌رسید شاه در حال مرگ است. پس از این تهدید سن توماس ناپدید شد. فردای آن روز، شاه دستور داد خانه‌ها را تخلیه کنند و سپس آنچه را که برایش رخ داده بود، برای دیگران تعریف کرد. مسیحیان از این رویداد بسیار خوشنود شدند، از سن توماس تشکر کردند و همواره یادش را گرامی داشتند.

اینک به شرح چگونگی مرگ سن توماس می‌پردازم. باید بدانید که او در خلوت و تنها‌یی به سر می‌برد و در جنگل به نماز و نیایش به درگاه خداوند می‌پرداخت. روزی یکی از بت پرستان گروه گوی ۳۸ مشغول شکار طاووس بود، که اشتباها "سن توماس را هدف قرار داد. سن توماس در حالیکه در اثر زخمی شدن، در حال مرگ بود، باز هم به دعا ادامه داد، تا اینکه در اثر جراحات واردہ درگذشت.

حال از موضوع دیگری برایتان سخن می‌گوییم. در اینجا هنگامی که نوزادی به دنیا می‌آید، بدنش را هفت‌مای یک بار با روغن کنجد مالش می‌دهند تا سیاه‌تر شود. چرا که در این نواحی هر که پوست تیره‌تری داشته باشد، از احترام بیشتری برخوردار است. مردم اینجا، بت‌های خود را نیز بهرنگ سیاه درمی‌آورند و شیاطین را همچون برف سپید می‌کنند، چرا که معتقدند خداوند و دیگر مقدسین پوستی سیاه رنگ دارند و شیاطین سپیدرنگند.

آن اعتقاد بسیار زیادی به‌گاوها دارند، و به‌همین سبب به‌هنگام جنگ مقداری از پوست این حیوان را همراه خود می‌برند سواران، آن را به‌میال اسب خود می‌آویزند، و پیادگان آن را روی سپر خود می‌چسبانند. برخی نیز تکه‌ای از آن پوست را روی سرشان می‌گذارند تا آنها را از خطر حفظ کند. این پوستها بسیار گران قیمت هستند.

ایالت لار^{۴۰}

هنگامیکه مدفن سن توماس را ترک می‌کنید، لار را در سمت باخته‌می‌یابید. تمامی آبرایامانهای جهان از این نقطه بر می‌خیزند. آنها بهترین بازرگانان جهان هستند. بسیار راستگواند و در کار خود نیرنگ نمی‌زنند. گوشت نمی‌خورند و شراب نمی‌نوشند، و تنها

با زنان خود رابطه دارند. هیچ موجود زنده‌ای رانمی‌کشند و هرگز گناه نمی‌کنند.

آبرایامانها بتپرستند و بهمسائلی چون پیشگویی و برخورد با پرندگان و حیوانات توجه بسیار می‌کنند.

۴۱ شهر کایل

کایل، شهر بزرگ و باشکوهی است، که متعلق به آشاد، پیر سالترین پادشاه این جزیره است. در این شهر تمامی کشتی‌هایی که آنکه از کالا و اسب می‌باشند، از مغرب، هرمز، کیش، عدن و دیگر نقاط عربستان، به آینجا می‌آیند.

بازرگانان نیز، در این شهر توقف می‌کنند، زیرا که کایل برای تجارت شهر بسیار خوبی است. شاه کایل بسیار شروتمند است، و لباسهای خود را با گوهرهای گرانبها آراسته است. او، پادشاهی دادگستر است و به ویژه به بازارگانانی که از راه دور می‌آیند، رسیدگی می‌کند. اگر بین این پنج برادر برخوردي پیش بباید، مادر آنها وساطت کرده و آنها را با یکدیگر آشتبانی می‌دهد. اگر صحبت‌های مادرشان، برای آشتبانی دادن آنها کافی نباشد، او چاقوی را برداشته و می‌گوید اگر شما با هم صلح نکنید، من ابتدا سینه‌هایم را که با آنها، شما را شیر داده‌ام، می‌برم و سپس خود را می‌رامیم. برادران نیز هنگامی که ناراحتی عمیق مادرشان را می‌بینند، چاره‌ای جز آشتبانی نمی‌یابند. اما هنگامی که مادرشان بمیرد، مسلماً "بین آنها جنگ درخواهد گرفت.

۴۲ حکومت کویلوم

کویلوم حکومتی است که در پانصد مایلی معتبر، و درجهت

باخته قرار گرفته است مردمانش بتپرستند، اما تعدادی مسیحی و یهودی نیز در بینشان زندگی می‌کنند. مردم این سرزمین به زبان ویژه‌ای سخن می‌گویند. در اینجا چوب قرمز، و فلفل فراوانی وجود دارد.

بوته‌های فلفل را چون دیگر بوته‌های اهلی در ماههای ژوئن و ژوئیه می‌کارند و آبیاری می‌کنند. باید اضافه کنم که بازگانان مانزی، عربستان، و خاور کالاها بی‌با کشتیهای خود به اینجا می‌آورند، و پس از فروش آنها اجنباسی از اینجا می‌خرند و به دیگر نقاط دنیا می‌برند.

جانورانی که در اینجا وجود دارند، با حیوانات دیگر نقاط دنیا تفاوت بسیار دارند. در اینجا شیرهایی زندگی می‌کنند که بدنشان کاملاً "سیاه و یکدست" است. طوطی‌های این سرزمین هم پرهایی سپید، و پاهای و منقارهایی سرخ‌رنگ دارند. طاووس‌های این سرزمین بسیار زیبا و گوناگونند. در تمامی این سرزمین خود داریم متفاوت است. به سبب گرمای زیاد، به جای گندم، برنج می‌کارند. از خرما نوعی شراب تهیه می‌کنند که بسیار سکرآور است. اخترشناسان و پزشکان ماهری دارد. همه آنها موهای تیره‌ای دارند و آداب و رسوم ویژه‌ای برای ازدواج دارند. مردان با دختر عمدها و دختر دایی‌های خود ازدواج می‌کنند و اگر پدرشان بمیرد، می‌توانند با زن پدرشان ازدواج کنند. ازدواج با بیوه، برادر نیز قانونی است، و این رسمی است که در سراسر هندوستان رایج است.

اکنون به شرح شهر کوماری می‌پردازیم.

۴۳ شهر کوماری

کوماری یکی دیگر از بخش‌های هندوستان است. ستاره‌شمالی که در جزیره‌جاوه قابل مشاهده نبود، در افق اینجا دیده می‌شود. برای مشاهده آن باید حدود سی مایل در دریا به پیش بروید. در اینجا جانوران بسیاری زندگی می‌کنند. مانند میمونها یا که آنها را با انسان اشتباه خواهید گرفت! همچنین گاتپاول‌ها، شیرها، خرسها و بوزپلنگ‌های بسیار، و دیگر جانوران را خواهید یافت.

۴۵ حکومت الی

الی در حدود سیصد مایلی باختر کوماری قرار دارد، و در آن شاه و پیزه‌ای حکومت می‌کند. مردمانش بتپرستند و به زبان مخصوص خود صحبت می‌کنند. در این سرزمین بندری وجود ندارد، در آن تنها رودخانه‌ای بزرگ و عمیق وجود دارد که برای قایقرانی مناسب است. در اینجا فلفل، زنجیل و دیگر ادویه‌های گرابهای وجود دارد، و به همین سبب پادشاه الی مورد شروتنمدی است. این پادشاه سپاه ندارد، زیرا موقعیت طبیعی اش بسیار خوب است.

مطلوب دیگری که باید گفته شود، این است که، اگر کشتی‌ای از سرزمین بیگانه به دلتای رودخانه نزدیک شود، آن را تصاحب کرده و هر آنچه را که در آن وجود دارد، برای خود برمی‌دارند، چرا که اعتقاد دارند خدا آنها را به سرزمینشان فرستاده، تا اموالشان را تصاحب کنند. کشتی‌های مانزی و دیگر سرزمین‌هایی که به اینجا می‌آیند، در مدت سه، چهار، تا هشت روز بارگیری کرده و به سفر ادامه می‌دهند، چرا که توقف بیش از این خالی از خطر نیست. البته این حقیقت دارد که مردم مانزی از لنگر انداختن در این

نواحی هراسی ندارند، چرا که لنگرهایشان چنان سنگین است که در مقابل هر نوع باد و توفانی مقاومت می‌کند.
در این سرزمین شیر، و دیگر جانوران شکاری یافت می‌شوند.

۴۶ حکومت مليبار

مليبار سرزمين پهناوري است که درجهٔ باخته قرار دارد.
مردمش بتپرستند و بزبان ويزه‌ای سخن می‌گويند. در اينجا
شاهی حکومت می‌کند که به هيچکس ماليات نمی‌دهد. از اين منطقه
ستارهٔ شمالي به خوبی قابل مشاهده است. از ایالت مليبار تا ایالت
هم مرز آن که گوجرات نام دارد، هر ساله بيش از صد کشتی از
دزدان دریائی به‌کشتی‌های بازرگانی حمله می‌کنند.

در اين سرزمين بجز فلفل، زنجبيل و ادويه‌های دیگر، دارچين و
جوز هندی به مقدار فراوان یافت می‌شود. پارچه‌های زيبايی به‌نام
بوکرامی می‌بافند که زيباترين پارچهٔ دنياست.

بازرگاناني که به‌ايين سرزمين می‌آيند، با خود مس، پارچه‌های
زربيت، چوب صندل، نقره، ميخک، اسطوخودوس و دیگر ادويه‌ها
را می‌آورند. از ایالت مانزي نيز بازرگاناني به‌اينجا می‌آيند و پس
از خريد کالا، آنها را برای فروش به‌عدن و اسكندریه‌می‌برند.

حکومت گوجرات

گوجرات حکومتی بزرگ است که مردمانش مسلمانند و شاه ويزه‌ای
برآنها حکومت می‌کند. بزبان مخصوصی گفتگو می‌کنند و به‌هيچکس
هم باج نمی‌دهند. اين ایالت در سوي باخته واقع شده است.
ستارهٔ شمالي از اينجا به خوبی قابل مشاهده است. در اين سرزمين
فلفل و زنجبيل فراوان یافت می‌شود. فرآوردهٔ پنبهٔ آنها نيز

بسیار زیاد است، که تا سن دوازده سالگی برای ریسیدن و نخ کردن مناسب است.

کالاهای چرمی بسیاری نیز در این سرزمین وجود دارد، که آنها را از پوست گوزن، گاو میش و کرگدن بدست می آورند. بهترین و ظرفیت‌رین کارهای چرمی دنیا در این سرزمین انجام می‌گیرد. همچنین ناز بالشہایی بسیار عالی با نخ‌های زرین می‌دوزنند. اکنون این سرزمین را رها کرده، و به توصیف حکومت تانا می‌پردازیم.

۴۸

حکومت تانا

تانا سرزمینی بسیار پهناور و زیباست که درجهٔت باخترا واقع شده است. حاکم این سرزمین شاهی است که به هیچ‌کس باج نمی‌دهد. مردمانش بتپرستند و به زبان ویژه‌ای سخن می‌رانند. بخوری که در اینجا بدست می‌آید قهوه‌ای رُنگ و مقدارش نیز بسیار زیاد است. بازارگانی در اینجا رونق بسیار دارد، و شمار بسیاری از کشتی‌های بازرگانی برای صدور چرخهای دباغی شده، به این سرزمین می‌آیند. صادرات پارچه نیز رونق فراوان دارد.

شاه اینجا قراردادی با دزدان بسته، بدین ترتیب که اگر در کشتی‌هایی که دزدان را غارت می‌کنند اسب یافت شود، باید آن را به پادشاه دهند، اما کالاهای دیگر را می‌توانند برای خود بردارند. اکنون به شرح حکومت کامبات می‌پردازیم.

۴۹

حکومت کامبات

سرزمین کامبات در سوی باخترا قرار گرفته و شاه ویژه‌ای هر آن حکومت می‌کند، مردمانش نیز به زبان بخصوصی صحبت می‌کنند، و

بتپرستند . ستارهء شمالی ازاین سرزمین قابل مشاهده است . در اینجا بازرگانی رونق فراوان دارد ، و تولید بوکرامی و پنبه چندان زیاد است که آنها را بهدیگر ایالات هم صادر میکنند . بازرگانان باکشتهای انباشته از کالا از قبیل طلا ، مس و فرآوردهای دیگر بهاین سرزمین میآیند و بهخرید و فروشمی پردازند .

۵۰ سمنات

سمنات ایالت بزرگی است که در سوی باخترقرار دارد . مردمانش بتپرستند و بهزبان ویژهای سخن میگویند ، و بههیچکس باج نمیدهند . آمدوشد بازرگانان در این ایالت بسیار زیاد است . مردمان این سرزمین بسیار سنگدلند . مطلب بیشتری برای گفتن در مورد این سرزمین نیست ، پس رهایش میکنیم و بهسفر خود ادامه میدهیم .

۵۱ کسماکوران

کسماکوران ایالتی است که شاه ویژهای برآن حکومت میکند . مردمان آن زبان بخصوصی صحبت میکنند . مردمانش مسلمانند اما تعدادی نیز بتپرست در میان آنها یافت میشود . ساکنین اینجا از راه تجارت و صنعت زندگی میکنند .

این سرزمین درسمت خاور و شمال خاور هندوستان قرار دارد . تمامی ایالات و سرزمینهایی که از معبیر تا این ایالت از آنها صحبت کردیم ، متعلق به هندوستان بزرگ است .

حال به صحبت از چند جزیره که آنها هم متعلق به هندوستان میباشند میپردازیم .

۵۲ جزیرهٔ مذکرو منث

در فاصلهٔ پانصد مایلی جنوب کسماکوران جزیره‌ای واقع شده بهنام جزیرهٔ مذکر. ساکنین آن مسیحیانی هستند که غسل تعمید داده شده‌اند و براساس اصول کتاب عهد عتیق زندگی می‌کنند. هیچ زنی در این جزیره وجود ندارد، بلکه همگی آنها در جزیره‌ای بهنام جزیرهٔ منث سکونت دارند. مردان این جزیره، تنها سه ماه مارس، آوریل و مه را به‌جزیرهٔ منث می‌روند و با همسرانشان زندگی می‌کنند. در انتهای این سه ماه به‌جزیرهٔ مذکر برگشته و به‌کارهای خود می‌پردازند.

در این جزیره نوعی کهربای بسیار زیبا و ظریف یافت می‌شود مردانش صیادانی ماهرند و از دریای پیرامون خود ماهیهای بسیار صید می‌کنند

فاصلهٔ این دو جزیره با هم، در حدود سی مایل است. می‌گویند مردان به‌این دلیل جدا از زنانشان زندگی می‌کنند که آذوفهٔ کافی برای خوردن ندارند. پسریجه‌ها نیز تا سن چهارده‌سالگی در جزیرهٔ منث می‌مانند، و پس از آن به‌جزیرهٔ مذکرو نزد پدرانشان می‌روند در طول سه‌ماهی که مردان در جزیرهٔ منث هستند، برای زنان حبوبات را می‌کارند تا زنها محصولات آن را جمع‌آوری کنند. اکنون به‌شرح جزیرهٔ سکوترا می‌پردازیم.

۵۳ سکوترا

پس از ترک این دو جزیره و سفری در حدود پانصد مایل در جهت جنوب، به‌جزیرهٔ بزرگ و شروع‌مند سکوترا می‌رسیم. ساکنین این جزیره مسیحیان تعمید داده شده هستند.

در شکم بالن و نهنگ‌های این جزیره کهربای بسیاری یافت می‌شود. در این جزیره پارچه‌های پنبه‌ای بسیار عالی یافت می‌شود. از دیگر فرآورده‌های آن می‌توان نوعی ماهی شور را نام برد که گوشت بسیار لذیذی دارد. غذای آنها برنج، گوشت و شیر می‌باشد. کشتی‌های بازرگانی بسیاری برای خرید و فروش به‌این جزیره می‌آیند. حال برایتان از کارهای جادوگران اینجا را تعریف می‌کنم برای این جادوگران هر کاری ممکن است، برای مثال، اگر کشتی بادبانی درحال حرکت باشد و باد مساوی در جهت آن بوزد، می‌توانند کاری کنند که باد تغییر جهت داده، و بهباد مخالف تبدیل شود. آنها قادر به تولید توفانها و بادهای سهمگین هستند کارهای دیگری نیز انجام می‌دهند، که برای جلوگیری از وحشت خوانندگان از ذکر آنها خودداری می‌کنم. در این جزیره سخن دیگری برای گفتن وجود ندارد، پس به‌شرح جزیرهٔ موگادیشو می‌برداریم.

۵۴ جزیرهٔ موگادیشو

موگادیشو جزیره‌ایست که در سوی جنوب قرار دارد و فاصله‌اش با سکوترا هزار مایل است. مردمانش مسلمانند و چهار شیخ پیر سال بر آنها حکومت می‌کنند. موگادیشو جزیره‌ای به راستی زیباست و یکی از بزرگترین و مهمترین جزایر دنیا به‌شمار می‌رود. پیرامون این جزیره نزدیک به‌چهار هزار مایل است.

مردمش از راه تجارت و هنر زندگی می‌کنند. می‌گویند در این جزیره بیشتر از هر نقطهٔ دیگر جهان، فیل یافت می‌شود، و حقیقتاً در هیچ کجا به‌غیر از اینجا و جزیرهٔ زنگبار به‌این اندازه عاج فیل وجود ندارد. مردم اینجا گوشت شتر می‌خورند، چرا که معتقدند

گوشت شتر، سالم ترین و بهترین گوشتهاست.
در این جزیره درختان صندل بلند بالای وجود دارد. همچنین
جانورانی از قبیل پلنگ، سیاه‌گوش، و تعداد زیادی شیر در اینجا
یافت می‌شود.

کشتی‌های بازرگانی که باینجا می‌آیند، بجز این جزیره و جزیره زنگبار، به‌دیگر نقاط جنوب نمی‌روند، زیرا که از اینجا چنان باد
شدیدی به‌سوی جنوب می‌وزد که به‌سختی بسیار می‌توان این راه را
برگشت، تا جاییکه کشتی‌ها فاصله‌ای از معبرب تا اینجا را در مدت
بیست روز طی می‌کنند، اما برای بازگشتن از همین راه سه‌ماه وقت
صرف می‌شود.

می‌گویند در این جزیره، پرندۀای بهنام گویفون^{۵۵} یافت می‌شود
و بزرگی اش به حدی است که می‌تواند یک فیل را به آسمان برده و
پس از رها کردن و تکه‌تکه شدنش، آن را بخورد.
حال به‌شرح جزیره زنگبار می‌پردازیم.

جزیره زنگبار^{۵۶}

زنگبار، جزیره‌ای بزرگ و با شکوه است، که پیرامونش بهدو هزار
مايل می‌رسد. مردمش بتپرستند و بهزبان ویژه‌ای سخن می‌گویند.
مردان این جزیره بلند بالا و تنومندند. سیاه‌پوستند و لخت و عربان
راه می‌روند. دهانی بزرگ، دماغی سربالا، چشمانی از حدقه‌بیرون
زده، و لبانی آویخته‌دارند. آنچنان وحشتناکد که اگر در سرزمینی
بجز اینجا نمایان شوند، مردم آنها را با اهریمن اشتباه خواهند
گرفت!

در اینجا حیوانات بسیاری وجود دارند، از قبیل زرافه، که
اکنون شکل آن را برایتان شرح می‌دهم. این حیوان بدنه کوتاه

دارد که از قسمت پشت کمی متمایل به پائین می‌باشد، و گردنها بسیار دراز دارند. رنگ پوست زرافه بسیار زیباست زیرا که آمیخته‌ای از رنگهای سپید و زرین می‌باشد، که بر آنها لکه‌هایی سیاهی نقش بسته.

زنان این جزیره بسیار زشت هستند. دهانی گشاد، چشمانی از حدقه بیرون زده و دماغی کشیده دارند. سینه‌هایشان چهار برابر زنان دیگر است. برنج، شیر، گوشت و خرما می‌خورند و شراب را نیز از خرما، برنج شکر و ادویه‌های خوشبو می‌سازند. تجارت در این جزیره رونق فراوان دارد، و از این رو کشتی‌های زیادی در این جزیره لنگر می‌اندازند. محصولات عدهه، این جزیره عاج فیل و کهرباست. جنگاورانی ماهرند، اما بهجای اسب از شتر و فیل استفاده می‌کنند. در جنگها، از فیل بدین شکل استفاده می‌کنند، که ابتدا اتفاقی بر پشت آن ساخته، و سپس شانزده تا بیست مرد داخل آن می‌نشینند. در نبردها، از نیزه شمشیرو قمه و سپرهای چرمی استفاده می‌کنند. بهنگام جنگ، بهفیلها شراب می‌دهند، تا در جنگ جسورتر شوند.

آنچه را که ما در این کتاب راجع به هند گفتیم، تنها منحصر به میالات بزرگ، و حاکم‌نشین‌های مهم بود، چه هیچ جهانگردی نمی‌تواند گزارش کاملی از آن تهیه نماید. در حقیقت در دریای هند ۱۲/۷۰۰ جزیره وجود دارد.

در اینجا به گزارش هند بزرگ که از معبر تا کسماکوران امتداد یافته، خاتمه می‌دهیم. در این سرزمین پهناور سیزده حاکم‌نشین وجود دارد، که من از ده تای آن برای شما صحبت کردم. هند کوچک از چامبا تا موتوفیلی امتداد یافته و مجموعاً "از هشت حاکم نشین تشکیل می‌شود.

حال، برایتان از هند میانی صحبت می‌کم.

۵۷

حبشه

حبشه، یا هند میانی، ایالتی بزرگ است. شاه این ایالت مسیحی است و شش شاه دیگر تحت فرمان او می‌باشند. سه نفر از این شاهان مسیحی و سه نفر دیگر مسلمانند.

مسیحیان اینجا بر روی چهرهٔ خود، سه نشان دارند، یکی از روی پیشانی تا میان بینی امتداد یافته، و دو نشان دیگر، روی دو گونهٔ چپ و راست هستند. این نشانها را با آهن گداخته بر چهره‌شان می‌گذارند که به منزلهٔ غسل تعمید آنها محسوب می‌شود. یهودیان اینجا دو نشان به چهره‌شان دارند، و مسلمانان تنها یکی، که از روی پیشانی تا نیمهٔ بینی شان کشیده شده. شاه بزرگ در بخش مرکزی ایالت و مسلمانان در سوی دیگر عدن قرار دارد. سن توماس، در این مناطق تبلیغات مذهبی کرده است. حکومت حبشه جنگاوران ماهری را تربیت کرده که پیوسته به همراه شمار زیادی از سربازان، در حالت آماده‌باش بسر می‌برند. آنها اسبهای بسیار خوبی دارند و این به سود شان است، چراکه پیوسته باید با پادشاههای عدن، نوبیا و دیگران جنگ کنند.

در سال ۱۲۸۸ اتفاقی افتاد، که اکنون برایتان می‌گوییم. یکی از هفت پادشاه حبشه تصمیم گرفت که به زیارت آرامگاه حضرت عیسی مسیح (ع) به بیت المقدس برود. سردارانش به هوی گوشزد کردند که این سفر خطناک است و به جای خود، یک کشیش بزرگ را به زیارت بفرستد. او نیز پذیرفت و چنین کرد. پس از اینکه به بیت المقدس رسید، از جانب پادشاه به درگاه حضرت مسیح (ع) نیایش کرد. سپس برای بازگشت به سرزمینش راه عدن را در پیش گرفت. مردم

عدن نیز از مسیحیان متفرق نشد، و با آنها آنچنان دشمنی داردند که نمی خواهند حتی صورتشان را ببینند. پادشاه عدن همینکه از حضور اسقف فرستاده، شاه بزرگ آگاهی یافت، دستور دستگیری او را صادر کرد، و به او گفت چنانچه از دین خود برنگردد، رسوایش خواهد کرد. اسقف نیز در پاسخ گفت پیش از آنکه من اگربری بهانجام اینکار شود، خود را خواهد کشت. پادشاه عدن نیز عصبانی شد و دستور داد تا او را ختنه کنند. بهنگام بازگشت، اسقف با کمال شکیبایی این درد و رنج را تحمل کرد و به خود گفت که این درد را به خاطر دین مسیح متحمل می شود. هنگامیکه به سرزمین خود رسید، شاه با سور فراوان از او استقبال کرد و جویای گزارش سفر راهش شد. اسقف نیز تمامی رویدادهارا شرح داد و گفت که چگونه پادشاه عدن آبرویش را برده، و او را ختنه کرده است. پادشاه حبشه، با شنیدن این سخنان بسیار خشمگین گشت و در صدد انتقام جویی برآمد. پس پلادرنگ سپاه عظیمی گرد آورد، و به سوی عدن روانه شد. هنگامیکه پادشاه عدن از این لشگرکشی آگاه شد، از دوشاه همسایه خود یاری طلبید. آنها نیز برای کمک به او اعلام آمادگی کردند، اما در جنگی که بین این دو، در گرفت، پادشاه حبشه به پیروزی رسید و دستور ویرانی مملکت عدن را صادر کرد.

در این سرزمین آنچه که برای زندگی کردن لازم است، یافت می شود. همچنین فیل، زرافه، شیر، پلنگ، سیاهگوش، گورخر و زیباترین مرغهای جهان را دارا می باشدند.

حال این بحث را رها کرده و به شرح حکومت عدن می پردازیم

ایالت عدن ۵۸

پس از حبشه، به شرح سرزمین عدن می پردازیم. در عدن

پادشاهی زندگی می‌کند که به‌او سلطان عدن می‌گویند. مردمانش مسلمانند. این سرزمین شهرها و روستاهای بسیاری دارد. اینجا بندری است که کشتی‌هایی که از هند می‌آیند در آن لنگر می‌اندازند. از عدن نیز بازرگانان با کشتی‌های مملو از کالا به‌سوی هندوستان می‌روند. آنها زیباترین اسبهای عربی را از اینجا خریداری کرده به‌هندوستان می‌برند و با بهای گرافی به‌فروش می‌رسانند. شاه عدن از رفت‌وآمد این کشتیها سود فراوان می‌برد، چه از هر کدام از آنها مالیات زیادی می‌گیرد.

۵۹ شهر عشیر

عشیر شهری بسیار بزرگ است که در شمال باختر عدن قرار دارد، و چهارصد مایل با عدن فاصله دارد. این شهر حاکم دادگستری دارد، که خود تحت حکومت سلطان عدن زندگی می‌کند. اهالی این سرزمین مسلمانند. کشتی‌های پرباری از اینجا به‌هندوستان، و از هندوستان به‌اینجا می‌آیند. بازرگانان اسب، از این بندر، اسب را به‌هندوستان می‌برند.

در این ایالت بخور سپید و خرمای بسیار یافت می‌شود، اما علوفه و گندم ندارند، تنها مقدار کمی برنج تهیه می‌کنند. گندم را با بهای گرافی می‌خرند. ماهی تن آنچنان زیاد است که با یک سکه و نیزی می‌توان دو ماهی خرید. مردم مشیرنج، گوشت، شیر و ماهی می‌خورند. شراب برنج ندارند، و شراب را از شکر و خرما تهیه می‌کنند. در این سرزمین قوچهایی پیدا می‌شوند که گوش و سوراخ گوش ندارند، بلکه به‌جای آن شاخهای کوچکی دارند. آنچه در مورد این حیوانات شگفت‌انگیز است، این است که شترها، گاوها، قوچها و اسبان کوچک، همه ماهی می‌خورند.

در این سرزمین بخور چنان زیاد است که حاکم عشیر هر سینی آن را بهبهای ده بیزانسی می خرد و بهجهل بیزانسی می فروشد .
اکنون بهشرح شهر ظفار می پردازیم .

٦٥
ظفار

ظفار شهری بزرگ و با شکوه است ، که در جهت شمال باخته - عشیر ، و با فاصله پانصد مایل از آن قرار دارد . مردمش مسلمانند و حاکم این شهر خود تحت حکومت سلطان عدن است . این شهر در کنار دریا است و بندری دارد که کشتی های تجاری بسیاری در آن لنگر می اندازند . اسباب اصیل عربی را به دیگر نواحی آنجا می آورند و از فروش آنها سود بسیار می برند . حاکم این شهر ، روستاهای و شهرهای بسیار دیگری را تحت نظر دارد . در اینجا نیز بخورهای خوبی یافت می شود ، که آن را از درختهای نه چندان بزرگی که شبیه به کاجهای کوچک هستند تهیه می کنند . چند نقطه از ساقه و شاخه این درخت را زخمی می کنند که از آن قطرات بخور خارج می شود . البته بدون زخمی کردن درخت نیز می توان آن را بدست آورد ، زیرا این درختان نوعی صمغ چسبناک تولید می کنند که از آن بخور متصاعد می شود و سبب گرمای زیاد این نواحی همین صمغ هاست . از فروش این بخورها نیز ، سود بسیاری عاید بازگانان می شود .

اکنون از شهر کالاتو صحبت می کنیم .

٦٤
شهر کالاتو

کالاتو شهری بزرگ و با شکوه است که در کنار خلیجی به همین نام قرار گرفته است^{۶۲} . این شهر در ششصد مایلی شمال باخته ظفار

قرار دارد. کالاتو بندری پیر رفت و آمد است، مردمانش هم مسلمانند. این شهر به شهر هرمز وابسته است و هنگامی که شاه هرمز با دشمنی نیرومند در حال جنگ است این شهر از او پشتیبانی می‌کند. موقعیتی مستحکم دارد و مردمش از محاصره شدن و مورد هجوم قرار گرفتن باکی ندارند. در این جا گندم کاشته نمی‌شود، و ناگزیرند گندمshan را از کشورهای دیگر وارد کنند. این شهر، بندری بسیار خوب است که بسیاری از کشتی‌های هندی در آن لنگر می‌اندازند. از این بندر اسبهای بسیار خوب و عالی را به هند می‌فرستند.

سلطان کرمان، گاه به گاه برای حاکم هرمز و یا بردارانش، مالیات تعیین می‌کند.

مردم این نواحی از خرما و آب شور تغذیه می‌کنند، اما در میانشان بزرگزادگانی نیز هستند که خوراک مناسبتری دارند. حال به صحبت از شهر هرمز می‌پردازیم.

شهر هرمز

پس از ترک کالاتو و طی مسافتی نزدیک به سیصد مایل بین شمال و شمال باختر به شهر هرمز می‌رسیم. حاکمی که بر هرمز حکم‌فرمایی می‌کند، شهرها و روستاهای بسیاری را تحت نظر دارد. مردم اینجا نیز مسلمانند. در هرمز گرما چنان زیاد است که غیر قابل تحمل می‌باشد، از این رو وسایلی مانند بادبزن دارند که باد را به درون خانه‌شان می‌آورد. دیگر سخنی از این شهر نمی‌گوئیم، و به شرح ترکستان بزرگ می‌پردازیم.

یادداشت‌های کتاب سوم

۱ - سیستم جلوگیری از ورود آب به کابین‌ها، که از سده نوزدهم مورد استفاده اروپائیان قرار گرفت، از دیرباز، نه تنها در کشتی‌های اقیانوس پیمای چینی‌ها، بلکه در قایقهای ویژه رودخانه‌های شان نیز، به کار برده می‌شد.

پانویس متن کتاب

۲ - Chipangu: چیپانگو، شیوه نگاشتن نام ژاپن به زبان چینی است: (Jih-Pen-Kwe)، که معنایش "منشاء خورشید"، یا مکانی که خورشید از آن سربرمی‌آورد است واژه نپین (Nippin) یا نیهون (Nihon) که در ژاپن مورد استفاده قرار می‌گیرد، از اختلاف لهجه با همان واژه چینی سرچشمه می‌گیرد.

پانویس متن کتاب

ژاپن :

تاریخ ژاپن

— تاریخ اوایل و دوره‌های شوگونها

برطبق روایات، امپراطوری ژاپن در ۶۶۰ ق م بوسیلهٔ جیمو تنو از اعقاب الاهی خورشید، ناسیس گردید. طرح امپراطوری جنبه‌ی الاهی داشت، و امپراطورهای دیگر ژاپن از اعقاب جیمو محسوب می‌شدند (این عقیده تا سال ۱۹۴۵ از اصول عقاید رسمی بود) . در واقع ، مدارک مورد اعتماد در باب تاریخ ژاپن متعلق به حدود ۴۰۰ ب م است . در قرون اولی مسیحی ، قبایل مختلف در این سرزمین سکنی داشتند، و حکومت قلمرو هر یک در دست کاهنان بود . مهاجمین کره‌ای ابزار مفرغی و آهنی را بدانجا وارد کردند (احتمالاً در قرن اول ب م) . در قرن ۵ م ، قبیله‌ی یاماتو، که ظاهراً "مسکن اصلی آن کیوشو بود ، در مجاورت کیوتوی حالیه سکنی داشت ، و تا حدی بر سایر قبایل قسمتهای مرکزی و غربی ژاپن مستولی بود ، و بدینگونه، مملکت ژاپن را بنیاد نهاد . از قرن ۶ م تا قرن ۸ م ، جامعه‌ی ژاپن به سرعت رشد کرد ، و تمدن ژاپنی از نفوذ فرهنگی شدید چین دوره‌ی درخشان سلسله‌ی تانک بهره‌مند گردید . آینه‌ی بودا به ژاپن وارد شد ، و طبقات عالیه با رغبت تمام به تحصیل زبان ، ادبیات ، فلسفه ، هنر ، و معارف و مملکت‌داری چینی و اقتباس از آنها پرداختند . اقداماتی که برای ناسیس حکومتی مرکز مانند حکومت چین به عمل آمد تا حدی به نتیجه رسید . رئیس کاهن قبیله‌ی یاماتو مقام امپراطوری یافت

و پایتخت با شکوهی ، به تقلید پایتخت سلسله‌ی تانگ ، در نارا تاسیس گردید . که بعداً "کیوتو جای آن را گرفت . در آغاز قرن ۹ م دربار امپراطوری تحت استیلای خاندان فوجیوارا بود . نفوذ این خاندان و قدرت کهنه بودائی سبب ضعف امپراطورها گردید ، و در ولایات هم قبایل مخالف فوجیوارا گردن برافراشتند ، و عاقبت ملوک الطوایفی برقرار شد . تقریباً " در سراسر قرن ۱۲ م ژاپن گرفتار جنگهای داخلی بود . خاندان میناموتو بر رقبای خود پیروز شد ، و رئیس این خاندان ، یوریتمو ، با عنوان شوگون قدرت را بدست گرفت ، و کاماکورا را کرسی خود قرار داد ، و حکومت دیکتاتوری نظامی برقرار نمود . از آن به بعد تا مدت ۷۰۰ سال حکومت ژاپن در دست جنگجویان بود . قدرت خاندان میناموتو دیری نپائید ، و خاندانهای دیگر به شوگونی رسیدند در ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱ مغلولان به سرگردگی قوبلای قاآن در صدد لشکرکشی به ژاپن برآمدند ، ولی توفیق نیافتند در ۱۳۳۸ شوگونی به خاندان آشیکاگا رسید ، و آنان کیوتو را مقر خود قرار دادند ، ولی نتوانستند قدرت خود را مستقر کنند . از آن به بعد تا ۲۵۰ سال ژاپن گرفتار جنگهای داخلی بود ..

دایره المعارف فارسی

3-Abacan

4-Vonsainchin

۵ - بت . بت ، تمثالی که ، بتصور معتقدان باان ، جایگاه قوای فوق طبیعی است ، و بهمین جهت توانایی انجام دادن کارهای فوق طبیعی دارد . بت نماینده‌ی استقرار نیروئی روحانی در جسمی مادی است و با آثار بازمانده‌ی قدیسان و فتیش‌ها از این جهت متمایز است که بت را به صورت حیوان

یا انسان می‌سازند فتیش (مثلاً "طلسمی سنگی) ذاتا" نیروی فوق طبیعی همراه دارد، ولی در مورد بت، بیش از پرستیدن آن، باید با انجام مراسم و مناسک خاص این نیرو را با آن وارد کنند. این عمل از راههای مختلف صورت می‌گیرد مثلًا چینیان با گذاردن جانور زنده‌ای در سوراخ پشت مجسمه چنین می‌کردند، و هندوان را رسم آن است که کاهن ارواح را به داخل شدن در تمثال دعوت می‌کند. بت‌های را که بصورت حیوان یا انسان هستند دارای حیات می‌شمارند، به آنها خوراک می‌دهند، و شست و شو رو غنم‌الشان می‌کنند، و بر آنها لباس می‌پوشانند، و تاج بر سرشان می‌گذارند، و حتی همسری برای آنها انتخاب می‌کنند. در گذشته، فاتحان بت‌های ملل مغلوب را می‌گرفتند، و گاهی آنها را زنجیر می‌کردند. بت‌پرستی منشاً بسیاری از آثار بزرگ هنری بوده، و در مواردی، توجه به زیبائی بت اعتقادات دینی را تحت الشاعع قرار داده است. در بعضی از دینهای بت پرستی قدیم، هنگامی که تلطیف بت به حد اعلا رسیده، عکس العملی دینی ایجاد شده، و مثلاً "در دوره‌ی هلنیسم یونانیان دوباره به پرستش خدایان ابتدائی باستان بازگشتند. پرستش تمثال‌های انسان و حیوان به‌عصر حجر قدیم میرسد و هم‌اکنون در قسمتهای بزرگی از جهان رایج است.

در زبان عربی لفظ صنم، که جمع آن اصنام است، بهر چیزی، جز خدا، که مورد پرستش قرار گیرد اطلاق می‌شود، و تقریباً مطابق وشن است، و هر دو لفظ در قرآن آمده‌است. اعراب در دوره‌ی جاهلیت بت‌پرست بودند، و بعضی از اصنام آنها مجسمه‌های تراشیده بود، مانند هبل، اساف،

ونائله (nāela) ، وبتهایی که در خانمی کعبه‌می گذاشتند بعضی دیگر درختانی بوده است ، مانند عزی ، وبسیاری از آنها پاره‌سنگی بیش نبوده مانند لات . سنگهایی نیز که از حیث شکل یا رنگ یا بزرگی خصوصیتی داشت مورد پرستش قرار می‌گرفت ، و آنها را منصب می‌نامیدند (جمع آنالنصاب) و این کلمه نیز در قرآن آمده است . هر صنم متولی خاصی داشت بنام سادن ، که قربانی کردن برای صنم توسط او صورت می‌گرفت ، و وی خون قربانی را به صنم می‌پاشید ، و این منصب اغلب موروشی بود .

دایرهالمعارف فارسی

6-Chamba

7-Sagatu

ـ Java: جاوه ، جزیره (۱۲۶، ۵۰۰ کیلومترمربع ، اندونزی ، جنوب شرقی سوماترا و جنوب بورنئو (از آن بوسیله دریای جاوه جدا می‌شود) ، مرکز سیاسی ، اقتصادی ، و فرهنگی اندونزی است . سلسله کوههای آتش‌فشانی آن باارتفاع ۳،۶۷۵ متر می‌رسد . محصولاتش شکر ، کائوچو ، کوپرا ، قهوه ، چای ، گنگنه و چوبهای استوائی است . از مصنوعاتش سیگار و سیگار برک و کاغذ و منسوجات است ، در لش منابع نفت دارد . بزرگترین شهر جاوه جاکارتا (پایتخت اندونزی) و از دیگر شهرهایش جوگجاکارتا و سولو است .

جاوه مسکن انسان اولیه بوده ، بقایای انسان جاوه یا پیتاکانتروپوس ارکتوس در ۱۸۹۱ در آنجا پیدا شد . مذهب غالب اسلام است ، ولی آیینهای هندو و بودا در فرهنگ بومی اثر زیاد گذاشته است . جاوه از مهمترین مراکز هنری اندونزی است ، و مخصوصاً "ازلحاظ موسیقی و هنرهای نمایشی

اهمیت بسیار دارد. سازهای کوبی و سازهای بادی خیز رانی که معمول ارکسترها جاوه است به موسیقی این جزیره رنگ و امتیازی خاص می‌بخشد. از انواع هنرهای نمایشی جاوه وايانگ یا سایمبازی است، و آن چنین است که چند عروسک را دربرابر نور به بازی می‌گیرند، و حرکت سایمی آنها را با موسیقی همراه می‌سازند، و بدین ترتیب نمایشی را اجرا می‌کنند.

هندیان در قرن ۷م در قسمت مرکزی و شرقی جاوه مهاجرنشین‌های تاسیس کردند. در دوره‌ی سلسله‌ی هندی ماجاپاهیت (تأسیس ۱۲۹۳) جاوه به‌موقع ترقی رسید، و بر قسمت زیادی از اندونزی و شبه‌جزیره مالی فرمانروائی یافت. در قرن ۱۳م دین اسلام وارد شد، و دولت اسلامی ماتارام تشکیل گردید. هلندیها بدنبال پرتغالیها در ۱۵۹۶م وارد شدند، از ۱۶۱۹م بعد شرکت هند شرقی هلند بتدریج بقایای امپراطوری جاوه را تصرف کرد.

۹ - گزارش‌گویی اینچنین در مورد اندازهٔ جاوه قابل توجیه با این حقیقت است که دریانوردان آن زمان با جزایر جنوبی جاوه آشنایی نداشته‌اند، و وسعت آن را بیش از آن چه که به‌راستی هست، برآورد کرده‌اند.

پانویس متن کتاب

۱۰ - قوبیلای قآن پس از مرگ مارکو، پدر، و عمومیش، بار دیگر کوشید تا جاوه را تسخیر کند.

پانویس متن کتاب

11-Sondur

12-Condur

• امروزی Locac - ۱۳ : تایلند

پانویس متن کتاب

- ۱۴ : Pentam "احتالا" همان بینتان (Bintan)

است، که جزیره‌ای است در منتهی‌الیه جنوبی شبه‌جزیرهٔ
مالاکا (Malacca) ، در مقابل سنگاپور.

پانویس متن کتاب

- ۱۵ : Malaiur "احتالا" یکی از جزایر سنگاپور

است، یا شاید هم جزیره‌ای در حوالی سوماترا باشد.

پانویس متن کتاب

- ۱۶ : Java the less "همان سوماترا" است.

پانویس متن کتاب

- ۱۷ : Ferlec "ساحل شمال خاور سوماترا" ، که

دریانوردان اروپائی، به آن "نوك الماس" می‌گفتند.

پانویس متن کتاب

- ۱۸ : Basma "حکومت امروزی پاسیو (Passier)

در سواحل باختر سوماترا .

پانویس متن کتاب

۱۹ - Samara: همان سوماترا است.

پانویس متن کتاب

20-Dagroian

۲۱ - Lambri: کاملاً مشخص نیست، اما احتمالاً بخش شمالی، از سواحل باختر سوماترا است.

پانویس متن کتاب

22-Fansur

۲۳ - در دیگر سرزمینهای نیز داستانهایی در مورد مردمان "دمدار" یا "پشمالو" یافت می‌شود.

پانویس متن کتاب

۲۴ - نویسنده‌گان عرب، دست کم از سدهٔ نهم، در کتابهایشان از این نوع کافور، نام برده‌اند.

پانویس متن کتاب

۲۵ - Necuveran: جزیرهٔ نیکوبار (Nicobar) که در خلیج بنگال قرار دارد.

پانویس متن کتاب

26-Angamanain, Andamad

۲۷ - Mastiff: کونهای هستند از سگهای بزرگ، با موهای نرم، که از آنها به عنوان سگ نگهبان استفاده می‌کنند.

۲۸ - سیلان (Ceylon = Ceilan) ، سانسکریت

سینهاله در ادبیات برهمنی لنکه یا لنکا، نام باستانی یونانی آن تاپروبانه (معربش طبروبانی، در مأخذ اسلامی سرندیب، جزیره‌ای (۵۹۰ کیلومتر مربع) در جش هند، که کشوری مستقل و عضو ملل مشترک المนาفع بریتانیا، و پایتختش کولومبو می‌باشد. جزیره‌ی سیلان گلابی شکل و منتهای عرضش ۲۲۵ کیلومتر و طولش ۴۳۵ کیلومتر است. از جانب شمال بهوسیله‌ی تنگه‌ی پالک، به عرض حدود ۶۵ کیلومتر از جنوب ش هند جدا می‌شود، در این تنگه‌رسته‌ای که از آبتلها به طول حدود ۳۰ کیلومتر قرار دارد، که پل طبیعی بین هند و سیلان است، و به پل آدم یا پل راما معروف می‌باشد، و زمانی برزخی بین هند و سیلان بوده، و برطبق افسانه‌ها، راما آن را ساخت تا از آن طریق از هند به سیلان لشکر کشد، و زوجه‌ی خود را نجات دهد.

قسمت شمالی و سواحل جزیره دشتی پست و هموار، و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. معروفترین قله‌ی آن قله‌ی آدم (۲،۲۴۵ متر) است، که کوهی مقدس و زیارتگاه بودائیان، هندوان، و مسلمانان می‌باشد، بر قله‌ی آن فلات کوچکی واقع است که جای پای عظیمی (به مساحت حدود ۱ متر مربع) بر آن دیده می‌شود، و آنرا بودائیان جای پای بودا، هندوان جای پای شیوا، و مسلمانان جای پای حضرت آدم می‌دانند.

اقليم سیلان گردмداری است. از جنبه‌ی اقتصادی کشوری زراعتی است. صادرات عمده‌ی آن چای، کائوچو و نارگیل است، برنج، میوه، و سبزیجات نیز برای مصرف

داخلی به عمل می‌آید. مهمترین صنعت معدنی آن استخراج گرافیت است، منابع میکا، سنگ آهک، و سنگ آهن نیز دارد. استفاده از رودهای پرشیب آن برای تولید نیروی برقابی با کمک خارجی شروع شده است. سواحل آن بندر-گاههای مناسب دارد، ولی فقط قسمت جنوبی آن درمسیر خطوط اصلی کشتیرانی جهانی است. بندر کولومبو کانون بیشتر خطوط آهن و جاده‌های سیلان است، و قسمت اعظم تجارت خارجی در آنجا صورت می‌گیرد. از شهرهای عمدۀ دیگر کندی، کال، و ترینکومالی را می‌توان نام برد.

سکنه‌ی عمدۀ سیلان سینه‌الیها ("سیلانیان") هستند که بودائی می‌باشد، تاملیهای هندو مذهب اقلیت بزرگی از سکه را تشکیل می‌دهند، از اقلیتهای کوچکتر مورهای مسلمان و اعقاب مهاجرین هلندی و پرتغالی می‌باشد.

تاریخ

قدیمی‌ترین سکنه‌ی سیلان احتمالاً "نیاکان و داها" بوده‌اند، و این بومیان اصلی اکنون حدود ۳۰۰۰ تن می‌باشد، و در نواحی دورافتاده‌ی کوهستانی زندگی می‌کنند، در قرن ۶ م ق م سینه‌الیها، که اصلاً "از هند شمالی بودند، آنها را مغلوب کردند (حمامه‌ی راما یانا احتمالاً "بازگوی این پیروزی است) .

برطبق روایات، اولین پادشاه سینه‌الی ویجا یه بوده است، که ورودش را در ۴۸۳ ق م گفته‌اند، سیلانیها، آنوراده‌پورا را پایتخت خود قرار دادند، که پس از ورود

آئین بودا در قرن ۳ م ق م از هند ، از مراکز اصلی این آئین در جهان گردید . بهسب نزدیکی سیلان با هند جنوبی این جزیره مورد حملات مکرر تامیلها واقع شد ، که در قرن ۱۲ م مملکتی در قسمت شمالی جزیره تشکیل دادند ، و سینهالیها را بطرف ج غ راندند .

عربها حتی پیش از ظهور اسلام جزیره‌ی سیلان را بهسب مروارید و سنگهای قیمتی و ادویه و مواد معطره‌ی آن می‌شناختند ، و قرنها پیش از اسلام در آنجا تاسیسات تجاری داشتند . از قرن ۳ م هق بعد ، ذکر سیلان مکرر در مأخذ جغرافیائی اسلامی آمده است . سکنه‌ی مسلمان سیلان اعقاب سوداگران مسلمانی هستند که در قرون ۱۲ م و ۱۳ م برای تجارت ادویه بین جزیره آمدند . تجار مسلمان ، تا پدید آمدن پرتغالیها در آب‌های هند در اوایل قرن ۱۶ م ، تجارت جزیره را بلا منازع در دست داشتند . در اوایل این قرن ، پرتغالیها نواحی ساحلی سیلان را فتح کردند ، و آئین کاتولیک را رواج دادند ، در اواسط قرن ۱۷ م ، هلندیها جایگزین پرتغالیها بودند ، و تجارت پرفایده‌ی ادویه را در دست داشتند ، بدینگونه ، قدرت تجار مسلمان را در هم شکست ، و حتی آنان را از دارا بودن اموال غیر منقول و اجرای علنی عبادات اسلامی منوع کردند

دایرة المعارف فارسي

۲۹ – اندازه راستین پیرامونش ، تنها ۷۰۰ مایل است .

پانویس متن کتاب

30-Sendemain

۳۱ - چنین بهنظر می‌رسد که دست کم از سده ششم، در میان مسافرین هندی، گفتگوهایی در مورد یاقوت، یا یاقوتهای پادشاه سیلان می‌شده است.

پانویس متن کتاب

۳۲ - همچنین باید بدانید که در این سرزمین کوهی آنچنان بلند وجود دارد، که هیچکس قادر به صعود از آن نیست. برای رسیدن به قله، این کوه تنها یک راه وجود دارد که اینک برایتان می‌گوییم. اهالی آنجا مقداری زنجیر آهنی بلند آویزان کرده‌اند، تا دیگران بتوانند به قله، آن برسند. بر فراز این کوه آرامگاه حضرت آدم (ع)، واقع شده است.

آمیخته‌ای از پانویس و متن کتاب

33-Maabar

34-Senden Bandi Devar

35-Bettelar

36-St.Thomas the Apostle

37-Avarian

38-Govi

۳۹ - البته استفاده از پوست گاوها به عنوان نوعی حفاظ، رابطه‌ای با مسلک برهمن‌ها که گاورا مقدس می‌شمرند، ندارد.

پانویس متن کتاب

40-Lar

41-Cail

42-Coilum =Quilon

43-Comari

- ۴۴ : احتمالاً "نوعی میمون هستند . Gatpaul

پانویس متن کتاب

45-Eli

46-Melibar

47-Gozurat

- ۴۸ : شهر تانا ، هنوز وجود دارد ، و در

بیست مایلی بمبئی واقع شده است . پادشاهی تانا ، احتمالاً همان کونکان (Konkan) است .

پانویس متن کتاب

- ۴۹ : شهر باستانی کامبات ، نزدیک

شهر امروزی کامبای (Cambay) است .

پانویس متن کتاب

- ۵۰ : سومنات ، واقع در جنوب شبه

جزیره گجرات است .

پانویس متن کتاب

- ۵۱ : واقع در باختر رود ایندوس Kesmacoran

۵۲ - در سرزمین مارکان (Indus) ، (Markan) ، با نویس متن کتاب

چنین جزایری هرگز شناخته نشد ، و چنین بنظر می‌رسد که این گفتار برگرفته از افسانه‌های باستانی و مشهور قوم آمازون (Amazon) باشد .

پانویس متن کتاب Amazon: قومی بوده‌اند متشکل از زنان جنگجو و نیرومند ، که بدون وجود مردان زندگی می‌کرده‌اند . . .

۵۳ - در سوکوترا (Socotra) ، واقع در سواحل شمالی اتیوپی .

۵۴ - مارکوپولو ، نخستین نویسنده Madeiiascar: اروپایی و آسیائی است که شرح روشی در مورد ماداگاسکار می‌دهد . با اینحال ، گزارش او ، در بخشی جاها ، اشتباه است . در این مکان هیچگونه فیل ، شتر ، و یا خرسی ، یافت نمی‌شود .

پانویس متن کتاب

55-Gryphon

۵۶ - زنگبار ، مملکت مستقل (Zanghibar) ، ۶۴۰ کیلومتر مربع) ، در مجاور ساحل تانگانیکا ، شمال آفریقا عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا ، پایتحت و شهر عمده‌اش زنگبار . تا ۱۰ دسامبر ۱۹۶۳ تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود .

مشتمل است بر دو جزیره‌ی زنگبار (۶۵۸، ۱ کیلومتر مربع) و پیما و جزایر کوچک واقع در آبهای ساحلی آنها، عمده‌ترین محصول اقتصادی آن میخ است، قسمت اعظم میخ ک صرفی جهان از زنگبار می‌آید. زنگبار زیبائی غریبی دارد، مناره‌های مساجد و بازارهایش، در زمینه‌ی آفریقای استوائی منظره‌ای بدیع دارد.

وقوع زنگبار در مجاورت ساحل شرقی آفریقا در تاریخ آن تاثیری بسزا داشته است. از ایام قدیم با هند و نواحی اطراف خلیج فارس و بحر احمر ارتباط داشته. در اوایل دوره‌ی اسلامی، سواحل شرقی آفریقا مطمح نظر دولتهای گوناگون بود، و سلسله‌های رقیب عرب و ایرانی بر جزایر زنگبار سلطنت کردند. در ۱۵۰۳ پرتغالیها زنگبار را گرفتند، و آنرا پایگاه تجاوزات خود به آفریقای شمالی قرار دادند. در ۱۶۹۸ نیروهای اعزامی امام عمان (یا مسقط) دز پرتغالیها را در مومباسا تصرف کردند، و زنگبار بدست عربها افتاد. پس از ضعیف شدن دولت عمان، فرمانروای آن، بهنام سعید ابن سلطان، پایتخت خود را به زنگبار منتقل کرد.

دایره‌المعارف فارسی

۵۷ - Abash : یا اتیوپی یا آبیسینیا (تحریف اروپائی لفظ عربی حبس)، امپراطوری حدود تخمیناً "۱۸۴، ۳۲۰ کیلومتر مربع، شمال آفریقای مرکزی، پایتختش آدیس آبابا، از ل ش به بحر احمر، از غرب به سودان، از جنوب به کنیا، و از جنوب ش ول ش به سومالی محدود است. مشتمل

است بر ایالت خود اختار اریتره (کرسی آن اسمرا) ، چهار مملکت مستقل سابق – تیگره در شمال ، امهرآ در ل غ : گوجم یا (حبسی) گوئدیام ، در شمال قسمت مرکزی ، و شوا (مشتمل بر آدیس آبابا) در قسمت مرکزی – و نواحی دیگر . سرزمین‌های گالاهای (در جنوب) و دنقليها یا دنائل (در شمال) را پادشاهان حبشه در طی دوران اخیر تصرف کرده‌اند . شهرهای عمدتی آن ، علاوه بر آدیس آبابا ، عبارتند از اسمرا ، مصوع ، دسیه ، هرار (عمدت‌ترین مرکز مسلمانان حبشه) ، دیردوی ، گندر ، و جمه ، پیش از الحاق (۱۹۵۲) اریتره به حبشه ، حبشه راهی به دریا نداشت ، ولی حالیه از طریق بنادر مصوع و عصاب به بحر احمر راه دارد .

سرزمین حبشه مشتمل بر بیابان‌های پست ، و یک رشته فلات‌های وسیع کوهستانی است . ارتفاع متوسط فلات‌مرکزی از ۱۰۵۰ تا ۲۰۰۰ متر است : کوههایی که از آن سر بر افراشته مشتمل بر قله‌ی (یا راس) داشان ، واقع در ل ش دریاچه‌ی تانا ، است که مستور از برف می‌باشد ، و ارتفاعش به حدود ۴۶۰ متر می‌رسد ، این فلات را نیل ازرق و رود تاکازه (– مخوف) زهکشی می‌کنند . بیابان دنائل بین فلات مرکزی و اریتره قرار دارد . ناحیه‌ی بیابانی اوکادن کنار مرز سومالی است . دره‌ی نشستی بزرگ فلات مرکزی را به دو منطقه تقسیم می‌کند .

سکنه‌ی حبشه از گروههای نژادی مختلف هستند . نخستین ساکنین آن اقوام کوشی (منصب به کوش ، پسر حام) بودند ، که چند هزار سال قبل از میلاد به‌این سرزمین تاختند ، و دنقليها و گالاهای سومالیه‌ای از اعقاب آنها

هستند. هجوم دیگر در اولین هزاره‌ی قمری داد، و مهاجمین عمدۀ سامی‌های عربستان جنوبی بودند، و آنان با کوشی‌ها درآمیختند، و زبان خود، گئز یا جعز، را بر آنها تحمیل کردند، و شهرهای تازه‌ای مانند اکسوم تاسیس نمودند. امهریها از اصل مختلط سامی و حامی هستند، و امروزه طبقات حاکمه و بیشتر مامورین دولت از این گروه است، که به اتفاق گروه سامی تیگرهای حدود ۱/۳ سکنه را تشکیل می‌دهند. قریب ۴۰٪ سکنه از قبایل حامی‌الاصل گالا هستند، و بیشتر آنها مسلمانند. سومالیها مسلمان متعصب، و دنناقل سیاهپوست و مسلمان‌اند. فلاشاها یا یهودیان سیاه در جنوب تیگره زندگی می‌کنند.

مذهب رسمی کلیسای ارتدوکس حبشه است، که وابسته به کلیسای قبطی است. تقریباً همه امهریها و تیگرهایها و جمعی از گالاهای پیرو مذهب رسمی‌اند، ۱۷٪ سکنه مسلمان و ۲۵٪ بتپرست‌اند.

زبان ملی زبان امهری است، که قریب ۴۰٪ مردم آن تکلم می‌کنند، ولی در قسمت اعظم حبشه زبانهای مختلطی رایج است، زبان جعز، که زبان مذهبی کلیسای حبشه است و در قرن ۱۴ م ملغی شد، منشاء شاخه‌های از زبانهای سامی از جمله امهری گردید.

اقتصاد حبشه فلاح‌تر و شبانی است. به‌سبب بارانهای منظم و شرایط مساعد زمین، قسمت زیادی از اراضی حبشه بسیار حاصلخیز است، ولی زراعت در شرایط بدبوی صورت می‌گیرد. مهمترین صادرات حبشه قهوه است (۶۵٪ کل صادرات کشور در سال ۱۹۵۵)، صادرات دیگر شغلات،

پوست، و طلا است. یگانه راه عمدی ارتباط حبشه با خارج راه آهنی است که آدیس آبابا را به جیبوتی مرتبط می‌کند.

تاریخ

حبشه یکی از قدیمی‌ترین ممالک زمین است. بنقل روایات، ملکه سبا که به دیدار سلیمان پیغمبر رفت حبسی بود، و از وصلت آنها پسری بنام منلیک بوجود آمد، که نیای داستانی شاهان حبشه است، و مملکت اکسوم را تاسیس کرد. (اگر هم قصه سلیمان و ملکه سبا حقیقت داشته باشد، ملکه سبا از عربستان جنوبی بوده است.) یونانیان قسمت لش آفریقا (مشتمل بر مصر، سودان، و حبشه کنونی) را آیتیوبیا می‌خواندند، که ریشه‌ی نام رسمی کنونی حبشه (ایتیوبی) است، و به معنی "سرزمین صورت سوختگان" بوده است. حبشه مطابق مملکت کوش عه قیا جزئی از آن است. تقریباً مسلم است که قسمتی از سکنه‌ی حبشه یهودی بودند. مسیحیت (قبطی) (بوسیله‌ی قدیس فرومانتیوس) (وفات حدود ۳۸۰) (ابا سلمه در مأخذ حبشه) وارد حبشه شد. وی برده‌ی پادشاه اکسوم بود، و نزد او تقرب یافت، و به ترویج مسیحیت پرداخت. رواج مسیحیت به‌کندی صورت گرفت، در قرون ۵ و ۶ م بود که حبشه یک سرزمین مسیحی شد. با فتوحات مسلمانان در مصر و نوبی، از ۶۷۵ رابطه‌ی آنان با عالم مسیحیت قطع شد. برای مهاجرت مسلمانان به‌حبشه در زمان پیغمبر اسلام – محمد.

تاریخ سجدید حبشه از قرن ۱۲ م شروع می‌شود که

شایعاتی در باب مملکتی مسیحی در آفریقا و پادشاه آن پرسترجان بهاروپا رسید، که بر ۷۲ پادشاه سلطنت می‌کرد و هند نیز جزء قلمرو او بود. چندین پوینده‌ی پرتغالی در صدد رسیدن به دربار این پادشاه افسانه‌ای برآمدند، تا سرانجام یکی از آنان بنام کوویلیائو در ۱۴۹۰ وارد حبشه شد، و نامه‌ای از ژان John (شاه پرتغال) بعنوان پرستره جان تقدیم فرمانروای حبشه یا نگوس نمود. گزارش‌های وی دربار پرتغال را بفکر عقد قراردادی با حبشه بر ضد مسلمانان انداخت، در ۱۵۲۰ سفیری از پرتغال به دربار حبشه آمد، و با نگوس وقت پیمانی منعقد نمود. کمی بعد هجوم احمد ابن محمد معروف به گران، فرمانروای سومالی، به حبشه، به کمک سپاهیان و توپخانه‌ی پاشای دولت عثمانی در زیلع، آغاز گردید، و او قوائی را که شاه پرتغال به کمک نگوس فرستاده بود مغلوب کرد، و بیشتر پرتغالیها به قتل رسیدند. اما مرگ گران مانع شد که مهاجمین از موقعیت خود استفاده کنند، و حبشیان آنها را دفع کردند. در قرن ۱۷ م یکی از کشیشان کلیسای کاتولیک موفق شد که نگوس وقت را به کیش کاتولیک درآورد. ولی شور و تعصّب جانشین وی چنان خشمی در مردم برانگیخت که نگوس او را از حبشه اخراج کرد، و کیش کاتولیک را در حبشه ریشه‌کن نمود (۱۶۳۳)، کلیسای قبطی دگربار استقرار یافت، و خارجیها از حبشه اخراج شدند.

در دو قرن بعد حبشه اغلب گرفتار جنگهای داخلی بود، و شاهنشاهی نگوس فقط جنبه‌ی اسمی داشت. قدرت عمده در دست فرمانروایان دو مملکت امhera و تیگره بود

که پیوسته برای تثبیت تفوق خود در جنگ بودند. در طی "این جنگها تقریباً" همهی بناهای بزرگ حبشه نابود شد...
دایره المعارف فارسی

Aden - ۵۸

است نزدیک گوشمی جغ شب‌جزیره‌ی عربستان بر کنار خلیج عدن به فاصله‌ی حدود ۱۶۰ کیلومتری ش باب المندب (مدخل بحر احمر)، که در ۱۸۳۹ به تصرف بریتانیا درآمد، و بعدها مرکز مستعمره‌ی فرمانگزار عدن و تحت الحمایه‌ی عدن گردید مستعمره‌ی فرمانگزار عدن (۱۹۴ کیلومتر در ۱۹۶۳) یا کشور عدن در ۱۹۳۷، که اداره‌ی آن از حکومت بریتانیا در هند به وزارت مستعمرات بریتانیا منتقل گشت. عنوان مستعمره‌ی فرمانگزار یافت. این مستعمره مشتمل بود بر شهر و شبه جزیره‌ی عدن، شهر شیخ عثمان و نواحی مجاور آن، و جزیره‌ی بريم و جزایر خوریان موریان، ولی این جزایر را در سال ۱۹۶۳ از کشور عدن جدا کردند، و تحت اداره‌ی مامور عالی‌مقام بریتانیا در عدن قرار دادند. شهر شیخ عثمان در حدود ۱۵ کیلومتری شمال بندر عدن است، و در ۱۸۸۲ برای سکونت دادن مازاد جمعیت عدن از سلطان لحج خریداری شد. در ۱۹۵۵، جمعیت مستعمره ۱۳۸،۴۴۱ (۹۰٪ مسلمان) بود، که ۱۵۳،۸۷۹ تن از آنان عرب، و سایرین هندی، سومالیائی، اروپائی، یهودی، و جز آنها بودند. آب و هوای آن در ماههای فروردین، مهر گرم و مرطوب است و در زمان بادهای موسمی لش نسبتاً خنک می‌شود. ریزش باران کم است و در بعضی از سالها اصلاً

باران نمی‌بارد.

شبه جزیره‌ی عدن از دو شبه‌جزیره‌ی آتشفشاری تشکیل شده است، و ارتفاعش به ۵۵۰ متر می‌رسد. شهر و بندر عدن بر شبه جزیره‌ی شرقی واقع است، و این شبه جزیره با پیشکرانهای شنی به شبه جزیره‌ی غربی یا "عدن کوچک" پیوسته است. شهر کهن‌های عدن بردگاهی یک آتشفشار خاموش در شمال شرق شبه جزیره‌ی شرقی ساخته شده و سه طرف آن را شیبه‌های تنگی فرا گرفته است. بندرگاه قدیمی دور از شهر است، ولی بندر جدید بر کنار لغ شبه‌جزیره قرار دارد. در طرف ل، برزخ خورمکسرواقع است، که حدود ۱۱ کیلومتر مربع از بندر فاصله دارد، و فرودگاه غیرنظمی عدن در آن قرار دارد. در قسمت شمالی‌تر، شهر شیخ عنثان واقع است، که رنگرزی پنبه و باعهای آن مشهور است. در نزدیکی آن، شهر جدید منصوره در حال رشد است. چاههای آرتزین حفر شده در شیخ عنثان آب عدن را تأمین می‌کند. آثاری از رسم ساختن سدها و مخازن آب، که در تمدن سبائی رایج بود، در سرزمین عدن هست. بقایای قریب ۵۰ مخزن آب، که ظاهراً بدست ایرانیان اهل سیراف ساخته شده است، در سراسر شبه جزیره باقی است.

عدن بندر آزاد و مرکز سوختگیری مهم نفتکشها، وبار اندازموقت و از مراکز عمده‌ی توزیع برای نواحی مجاور (یمن و عربستان سعودی) و برای جمهوری سومالی، حبسه و قسمتهای دیگر ساحل آفریقا است. عدن کوچک پالایشگاه نفت دارد.

تاریخ

– عدن تا استیلای بریتانیا. برطبق روایات، بانی عدن شداد بوده است. و نیز گویند که قabil، پس از کشتن برادرش هابیل، با خواهر خود از هند باینجا گریخت، و در اینجا ابلیس با اوی ملاقات کرد، و نواختن ساز را بهما آموخت (اکنون محلی رادر شبے جزیره گور قabil می‌دانند) همچنین، بئر معطله (قرآن حج ۴۴) و ارم ذات العمار (قرآن فجر ۶) را در عدن یا نزدیک آن می‌دانند. تاریخ قدیم عدن درست معلوم نیست. گویا در نیمه اول قرن اول پم بهدست مهاجمین ویران شده بوده است. اما، در زمان قسطنطین، امپراتور روم، شکوه قدیم را باز یافت، در حدود ۳۴۲، اسقف تئوفیلوس، که از جانب قسطنطین بهدربار پادشاه حمیری عصر اعزام شده بود، کلیسايی آنجا دایر کرد، که یکی از قدیمی‌ترین کلیساهاي بوده است که در عربستان تاسیس شده. از ۵۲۵ به بعد، ایرانیان به فرهنگ ناحیه‌ی یمن کمک کردند، و مخازن آب و حمامها و دباغخانه‌ها ساختند. باذان، آخرین فرمانروای ساسانی یمن، اسلام آورد، و در سال ۱۵ هق، علی ع از عدن دیدار و مردم را موعظه کرد. عمرابن عبدالعزیز در عدن مسجدی ساخت. در ۴۵۴ هق، علی ابن محمد صلیحی داعی فاطمیان مصر، عدن را گرفت. در ۵۶۹ هق، تورانشاه برادر صلاح الدین ایوبی آن را تسخیر کرد. دوره‌های ایوبیان تا (۶۲۵ هق)، رسولیان (تا ۸۵۸ هق)، و بنو

طاهر (تا ۹۲۳ هق) دوره‌های زرین تجارت عدن بود. با اکتشاف راه دریائی هند و طلوع دولت عثمانی، تجارت عدن رو به انحطاط گذاشت. دریاسالار پرتغالی، آلبوکرگ، در ۱۵۱۳ (۹۱۸ هق) با ۲۰ کشتی به تسخیر آن کوشید و کامیاب نشد. از ۱۵۳۸ تا مدت ۱۰۵ سال یمن تحت استیلای ترکان عثمانی بود، ولی در ۱۵۶۸ امام زیدی صنعاً عدن را گرفت، و عاقبت در ۱۶۳۰ دست ترکان از این نواحی کوتاه شد. در ۱۷۳۵، سلطان عبدالی لحج عدن را گرفت، ولی عاقبت یکی از اعاقاب اوناچار آن را به بریتانیا واگذاشت ...

دایره المعارف فارسی

59 - Esher

Dufar - ۶۰: ظفار، پایتخت باستانی مملکت حمیر، که ویرانه‌های آن در یمن جنوبی، در حدود ۱۶ - کیلومتری آبادی کنونی بیریم، باقی است. پلینی و بطليموس از آن نام برده‌اند، و ذکر شد در بعضی دیگر از مآخذ یونانی و رومی آمده است. قصر سلطنتی مشهور ریدان ظاهر "در ظفار بوده است، و به قول دیگر، ریدان نام سابق ظفار بوده است. بقول ادريسی، ظفار از مهمترین و مشهورترین بلاد یمن و مقر شاهان حمیر بوده است، و در ناحیه‌ی يحصب که ظفار نیز خوانده میشده، قرار داشته است. درنتیجه‌ی استیلای حبسیان بر یمن و خاصه بعد از ظهور دین اسلام ظفار بتدریج رو به ویرانی گذاشت، و سبب عمدۀ این امر قطع ارتباط آن از شاهراه‌های تجاری بود. دو محل دیگر بنام ظفار در یمن هست، یکی ویرانه‌ای

در جنوب غربی صنعا، و دیگری تلی در حدود ۳۲ کیلومتری شمال غربی صنعا نزدیک کوکمان.

ظفار، شهر ویران باستانی و دشت اطراف آن، در گوشمی ج ش جزیره‌ی عربستان، کنار قهنا، بین حضرموت و عمان که جزء مهره به شمار می‌آید ظفار در ناحیه‌ی تولید بخور قرار داشته است. و به احتمال قوی، از ظفار پایتخت شاهان حمیر قدیمی‌تر بوده. بعضی از جغرافیانویسان مسلمان از جاده‌ی ساحلی عدن - ظفار - عمان نام برده‌اند. احمد ابن عبدالله در ۱۶۱ هـ ظفار را ویران کرد، و شهری بنام منصوره در مجاورت آن بنا نهاد، که بعداً "به همان نام ظفار معروف شد. در ۱۶۴ هـ، محمود ابن احمد، از ملوک هرمز، ظفار را گرفت و تاراج کرد.

دایره‌المعارف فارسی

61-Calatu

. ۶۲ - منظور، خلیج عمان (Oman) است.
پانویس متن کتاب

کتاب چهارم

ترکستان بزرگ^۱

در ترکستان بزرگ، شاهی بمنام قایدو حکومت می‌کند، که برادرزادهٔ خان بزرگ است. او سربازان جنگاوری دارد که در بکار بردن اسلحه مهارت بسیار دارند. بین قایدو و خان بزرگ جنگهای بسیاری در گرفته که علتش را برایتان می‌گوییم.

قایدو پیوسته به خان بزرگ اصرار می‌کرد که سهمش را از فتوحات تاتارها بمناو بدهد. او می‌خواست که خان بزرگ ایالات ختنا و مانزی را بهموی واگذار کند. خان بزرگ نیز می‌گفت اگر هر بار که او را به حضور خویش فرا خواند، او نیز مانند دیگر فرزندان و سرانش اطاعت کرده و بد دربار برود، تقاضایش را خواهد پذیرفت. اما قایدو به خان بزرگ اعتماد نمی‌کرد و از این بیم داشت که بد دربار خان برود و بر اثر توطئه‌ای کشته شود. همین دو گونگی

بین قایدو و خان بزرگ باعث جنگهای بسیاری بین آنها شد، خان بزرگ، همواره سرزمینهای قایدو را محاصره می‌کرد، تا او نتواند به مردم آن سرزمین‌ها ستم کند.

حال برایتان از برخی جنگها که بین این دو در گرفت صحبت می‌کنم. در سال ۱۲۶۶ شاه قایدو با همیاری پسرعمویش بهنام یزودار^۲، سربازان بسیاری را آماده ساخت تا به دوتن از پسرعموهایش که تابع خان بزرگ بودند، حمله کند. یکی از آنها چیباي^۳ و دیگری چیبان^۴ نام داشت. بین این دو سپاه نبرد بزرگی در گرفت، زیرا که هریک از آنان در سپاه خود صد هزار سرباز داشتند. در این جنگ قایدو به پیروزی رسید و دو برادر که پسرعموهای شاه بودند به مکان امنی گریختند. قایدو پس از این پیروزی بسیار خوشود شد و در پایان این آرامش دو ساله، شاه قایدو آگاه شد که یکی از پسران خان بزرگ بهنام نوموگان^۵ و پسر کشیش جوانی بنام جورج^۶ با سپاه عظیمی در قره‌قوروم مستقر شده‌اند. پس سپاهی فراهم کرد و بسوی آنها شتافت. هنگامیکه نوموگان و جورج از نزدیک شدن او آگاه شدند، هراسی به خود راه نداده و سپاه خود را که از شصت هزار سوارتشکیل شده بود، آماده ساختند، و در فاصلهٔ ده مایلی شاه قایدو اردو زدند. پس از گذشت سه روز همگی برای جنگ آماده شدند و افراد هر دو سپاه که خیلی زیاد هم نبودند به انواع وسایل جنگی مجهز شدند. هریک از طرفین به شش گروه تقسیم شدند که هر گروه از ده هزار نفر تشکیل شده بود که فرمانده‌ای شایسته بر آنها حکم می‌راند.

همینکه آوای طبل جنگ برخاست، نبرد آغاز شد، و آسمان از پرواز تیرهایی که به سوی مردان و اسبان فرستاده می‌شد، تیره گشت. سروصدادها و فریادها آنچنان بلند بود که صدای خداوند رعد و برق

نیز شنیده نمی‌شد. یقیناً "این نبرد زیر نفوذ ستاره‌ای شوم آغاز شده بود، چه لاشمار کشته‌شدگان و زخمیان هر دو طرف بسیار زیاد بود.

شهامت شاه قایدو سبب شد که سپاهیانش با دلاوری به جنگ ادامه دهند، چه اگر او نبود سپاهیانش جنگ را باخته بودند. نبرد تا شب به درازا کشید اما هیچ‌کدام موفق به پیشروی در صفوف یکدیگر نشدند. خورشید می‌رفت که غروب کند، و در اینحال فرماندهان دو طرف نیکوتر آن دیدند که جنگ رامتوقف کنند، چرا که تعداد بسیار کمی از سپاهیانشان زنده‌مانده بودند. تعامی آنها شب هنگام به خواب عمیقی فرو رفتند. صبح روز بعد به شاه قایدو گزارش دادند که خان بزرگ به همراه سپاه عظیمی به اینجا خواهد آمد تا او را دستگیر کند. قایدو سربازانش نیز راه بازگشت را در پیش گرفتند و پسر خان بزرگ و پسر کشیش جوانی هم از رفتن آنها جلوگیری نکردند. شاه قایدو و سربازانش آنقدر رفتند تا به شهر سعرفند در ترکستان بزرگ رسیدند.

دلگیری خان بزرگ از قایدو
خان بزرگ از کارهای قایدو بسیار ناراحت بود، چرا که او همیشه به خان و مردمش ضربه زده بود. خان بزرگ می‌گفت که اگر قایدو برادرزاده‌اش نبود او را به بیرحمانه‌ترین شکلی از بین می‌برد. اما چون با او هم خون بود از اینکار اجتناب می‌کرد. بدین ترتیب قایدو از دست خان بزرگ نجات پیدا کرد.

دختر نیرومند شاه قایدو
قايدو دختری داشت به نام آی جاروک که مفهومش به زبان تاتاری

"ماه درخشان" است. قایدو اصرار زیادی داشت که او ازدواج کند، اما آی جاروک نمی‌پذیرفت و می‌گفت تنها با نجیبزاده‌ای ازدواج خواهد کرد که در کشتی گرفتن از او برتر باشد. شاه قایدو نیز کتبای چنین اجازه‌ای را بمناو داد. آی جاروک پس از گرفتن این اجازه بسیار خوشحال شد، و هنگامی که شیوه^۱ برگزیدن شوهرش را اعلام کرد، جوانان بسیاری از اطراف جهان برای زورآزمایی با او، به این سرزمین آمدند. اگر در این تبردها آی جاروک پیروز می‌شد صد راس اسب می‌گرفت، و بدین ترتیب او صاحب ده هزار اسب شد، زیرا هیچکس قادر به شکست دادن او نبود.^۲

در سال ۱۲۸۵ یکی از جوانان زیبا و شروعتمد به همراه هزار راس اسب و همراهان بسیارش به این سرزمین آمد^۳. او به مخفی وزودش اعلام کرد که آماده^۴ مبارزه با آی جاروک است. شاه قایدو نیز از این موضوع خوشحال شد، چرا که می‌دانست او پسر شاه پومار^۵ است و می‌تواند همسری خوبی برای دخترش بیاورد، و به همین سبب در نهان به دخترش گفت که در این مسابقه مخصوصاً "شکست بخورد تا این پسر، شوهرش شود، اما آی جاروک قبول نکرد.

در روز مبارزه، تمامی حاضرین در مجلس می‌خواستند که پسر شاه پومار در این نبرد پیروز شود. هنگامی که آن دودرمیان تالار حاضر شدند، مبارزه آغاز شد و دو جوان، با نیروی بسیاری یکدیگر را بعهر سو می‌کشیدند، اما در انتها این آی جاروک بود که شاههای پسر شاه پومار را بمزین کوبید. پس از این شکست پسر شاه پومار با خجالت به سوی سرزمین خود رفت، در حالیکه هزار راس اسب را نیز باخته بود. اما هیچکس از نتیجه این مبارزه خوشنود نشد.

^۱ شیوه: روشی که برگزیدن شوهر انجام می‌گیرد. ^۲ این اتفاق در سفرهای مارکوپولو در کتاب فصل ۲۰ آمده است. ^۳ این اتفاق در سفرهای مارکوپولو در کتاب فصل ۲۰ آمده است. ^۴ آماده: آماده شدن برای مبارزه. ^۵ پومار: نامی است که در اینجا برای شاهزاده ای از ایل خوشی نوشته شده است.

۱۵ آباقا، پرسش ارغون را به جنگ قایدو فرستاد

آباقا، خانی بود که برایالات و شهرهای بسیاری حکمرانی می‌کرد، و برای دفاع از حکومت و سرزمین‌هایش پرسش ارغون را به همراه سپاه بیرونی به سرزمین‌های اطراف درخت تنها فرستاد. شاه قایدو نیز سپاهی فراهم کرد و به جنگ ارغون فرستاد. رهبر این سپاه شخصی بود به نام برآک^{۱۱}. آن‌هادر فالله یک مایلی ارغون اردو زدند، و پس از سه روز جنگ سختی بین آنان در گرفت، که در این جنگ ارغون به پیروزی رسید.

ارغون قدرت را در دست گرفت

پس از پیروزی ارغون به برآک، خبر مرگ آباقا به گوش ارغون رسید، و او نیز با افسردگی فراوان به سوی پایتخت روان شد، اما در این هنگام یکی از برادران آباقا به نام احمد سلطان (که مسلمان شده بود) از مرگ آباقا با خبر شد و تصمیم گرفت پیش از رسیدن ارغون به پایتخت حکومت را در دست بگیرد. پس از رسیدن به پایتخت و جلب اعتماد درباریان، خود را به عنوان خان معرفی کرد، اما کاری بسیار رشت انجام داد و آن اینکه تمامی زنان آباقا را به همسری خود در آورد.

۱۶ نبرد احمد و ارغون

در این تعقیب ارغون دستگیر شد. بلا فاصله پس از دستگیری ارغون، جنگ به پایان رسید، و سپاهیان احمد با خوشبودی بسیار بهاردوگاه خود باز گشتد. احمد دستور داد تا برادرزاده‌اش را بمزنجیر کشیده و تحت نگهبانی قرار دهند. پس از این پیروزی،

احمد تصمیم گرفت به دربار، جائیکه زنان زیبایش در انتظارش بودند، بازگردد. بدین ترتیب به همراه سپاهیانش به سوی دربار حرکت کرد. ارغون نیز آنچنان افسرده بود که آرزوی مرگ می‌کرد.

چگونه ارغون از اسارت خارج شد

در این هنگام یکی از سرداران بزرگ و پیرسال تاتار، به فکر ارغون افتاد و چنین اندیشید که این کار بسیار پلییدی است که سرور خود را در اسارت ببیند. هنگامیکه این موضوع را با سرداران دیگر در میان گذاشت، آنها هم به سبب آشنازی با خرد و دانش او، پیشنهادش را پذیرفتند. نام این سردار بوقا^{۱۳} بود و نام آنها یی که با او هم اندیشه بودند، الجیدای، توغان، تکانا، تاگاچار،^{۱۴} اولادتای و ساما تار بود. پس همگی نزد ارغون رفته‌اند، و بوقا چنین گفت:

"سرور ما، ارغون، ما بخوبی آگاهیم که رفتار ناپسندی داشتیم و اسیر کردن شما کاری بسیار ناشایست بوده است، پس شما را آزاد کرده و به عنوان خان خود می‌شناسیم." پس از آن بوقا خاموش شد و سخن دیگری نگفت.

آزادی ارغون

ارغون پس از شنیدن سخنان بوقا، تصور کرد که آنها قصد مسخره کردنش را دارند پس چنین پاسخ داد:

"آقایان، شما به اندازه کافی مرا ناراحت کرده‌اید، و اکنون نیز با مسخره کردن من، کار بسیار ناپسندی انجام می‌دهید." اما بوقا و دیگر سرداران تاتار سوگند یاد کردند که از اوا اطاعت کنند و ارغون نیز سوگند یاد کرد که از آنان انتقام نگیرد. پس از

آن، ارغون را آزاد کرده و به عنوان خان، به سپاهیان معرفی اش کردند. ارغون دستور داد تا تعدادی از افراد مسلح به محلی که او در آن زندانی بود بروند، پس از اجرای این دستور، فرمانده سپاه احمد کشته شد.

سرانجام ارغون قدرت را در دست گرفت
اینک بار دیگر ارغون فرمانده تاتارها بود، و به همین سبب
بی درنگ به سوی پایتخت حرکت کرد.

هنگامی که احمد در کاخ خود مشغول خوشگذرانی بود، قاصدی در دربار حاضر شد و رویدادها را برایش شرح داد و در آخر اضافه کرد که فوراً "از کاخ خارج شود و جان خود را نجات دهد. احمد نیز سوار بر اسب شد و با تنی چند از سرداران و فادارش، به سوی بابل رفت که حاکمش از دوستان دیرین او بود.

پس از شش روز سواری، احمد به گذرگاهی رسید که باید از آن عبور می‌کرد، اما محافظ آنجا او را شناخت و دستگیرش کرد. احمد از او خواست تا در مقابل پاداش بزرگی، او را آزاد سازد، اما چون تمامی مردم به ارغون عشق می‌ورزیدند، محافظ گذرگاه پاسخ داد که حاضر است از شروت تمامی دنیا در مقابل خوشنودی ارغون چشم بپوشد. پس همراهان بسیاری آماده کرد و احمد را با خود به نزد ارغون برد.

مرگ احمد

بدین ترتیب نگهبان گذرگاه، احمد را نزد ارغون برد. ارغون نیز از این رویداد بسیار خوشنود شد، پس بی‌آنکه با کسی مشورت کند، دستور قتل او را صادر کرد، و کسی که امور قتل احمد بود،

او را به جایی برد و کشت که هیچکس از محلش باخبر نشد.

بار دیگر سوداران بغارغون احترام می‌گذارند

پس از رویدادهایی که برایتان گزارش کردم، ارغون موقعیت خود را مستحکم ساخت. پس از آن پرسش غازان سان^{۲۱} را به همراه سی هزار سرباز برای دفاع از سرزمین درخت تنها فرستاد. بدین ترتیب در سال ۱۲۸۶، ارغون بار دیگر حکومت را کامل^{۲۲} در دست گرفت. سلطان احمد تنها به مدت دو سال حکومت کرد، حال آنکه ارغون شش سال بر تخت سلطنت تکیه زده بود، و پس از این شش سال درگذشت، البته برخی می‌گویند که به او زهردادند.

گیخاتو پس از ارغون حکومت را در دست گرفت

پس از مرگ ارغون، یکی از برادرانش به نام گیخاتو به حکومت رسید، چون غازان، پسر ارغون از پایتخت دور بود و در ناحیه درخت تنها بسر می‌برد. پس از اینکه غازان از مرگ پدر و همچنین به حکومت رسیدن عمویش آگاه شد، بسیار خشمگین شده و اعلام کرد که انتقامی شبیه به آنچه پدرش از احمد گرفت، از عمویش می‌گیرد. اما از بیم آنکه میادا پس از ترک سرزمین درخت تنها مهاجمین به آن حمله کنند، همچنان در جای خود مستقر ماند. گیخاتو همه را (به جز غازان) مجبور به فرمانبرداری از خود نمود، و همسر ارغون رانیز به همسری برگزید.

گیخاتو پس از دو سال حکومت مرد، اما باید بدانید که او را هم مسموم کردند.

پس از گیخاتو، بایدو حکومت را در دست گرفت

۲۳

پس از مرگ گیخاتو، پسرعموی مسیحیش بهنام بایدو در سال ۱۲۹۴ به حکومت رسید. تمامی سرداران بمحض غازان خان از بایدو اطاعت کردند. پس از اینکه غازان خان از مرگ گیخاتو آگاه شد و دانست که بایدو به حکومت رسیده، بسیار خشمگین شد و گفت انتقامی از او خواهد گرفت که خاطره‌اش در تمام دنیا باقی بماند. بایدو نیز از تصمیم غازان خان آگاه شد، پس سپاهی گرد آورد و به انتظار غازان خان ماند. در جنگی که بین ایندو درگرفت، بسیاری از سپاهیان بایدو به سور پیشینیان پیوستند و به همین دلیل بایدو شکست خورد و کشته شد. پس، غازان به دربار بازگشت و در سال ۱۲۹۴، خان قانونی سرزمهنهایش شد.

۲۴

شاه کانچی، حاکم شمال دور

در شمال دور شاهی بهنام کانچی فرمانروایی می‌کند که خود نثار است و براساس آداب و رسوم نثارهای نخستین زندگی می‌کند. اکون من برخی از عادات آنها را برمی‌شمرم.

آنچنانکه می‌دانید این مردم از پارچه، بتی می‌سازند بهنام ناتیگای. برای این بت همسری نیز می‌سازند و می‌کویند که این دو بت متعلق به سرزمهنهایی هستند که دام، گندم و فرآورده‌های خوب زمین در آنها می‌رویند. اگر بخواهند خوراک خوبی بخورند، ابتدا مقداری از آن را بهدهان خدایان خود می‌مالند.

شاه کانچی تحت حکومت هیچکس نیست، و از تبار چنگیزخان است. این شاه جزو خانان نیست و مردمش در شهرها و روستاها زندگی می‌کند، بلکه در دشت‌ها پهناور، دره‌ها و کوه‌ها بسر می‌برند و

تعداد بیشماری از شتر، اسب، گاو، گوسفند و دیگر حیوانات را در اختیار دارند. در اینجا خرسهای بزرگی وجود دارند که رنگشان سپید است و بیش از بیست گام طول دارند. روباههای بزرگ و گورخرهای فراوان هم دارند. از تعداد بسیار زیاد سمورهایی که در اینجا وجود دارند، اجناس گرانبهایی می‌سازند.

در این سرزمین مناطقی آنچنان باطلاقی و بخزده وجود دارد که هیچ اسی قادر به گذر از آن نیست. دستیابی به مناطق دورافتاده نیازمند سیزده روز راهپیمایی است و در انتهای هریک روز راهپیمایی بمیک ایستگاه برخورد می‌کنید. در هریک از این ایستگاهها چهل سگ بسیار بزرگ که به اندازه «الاغ هستند» وجود دارد. از این سگها برای رساندن پیام استفاده می‌کنند، چون همانگونه که گفتم در این سرزمین راههایی وجود دارد که هیچ اسی قادر به گذر از آنها نیست، به همین دلیل سورتمههایی می‌سازند و از سگها برای کشیدن آنها استفاده می‌کنند. بدین ترتیب که شش سگ را به سورتمه می‌بندند و روی سورتمه هم پوست خرس می‌اندازند تا قادر روی آن بنشینند.

به سبب سرمای زیاد خانه‌های مردم اینجا در زیر زمین ساخته شده است. مطلب دیگری در مورد اینجا وجود ندارد، پس بشرح سرزمینی می‌پردازیم که هواش همیشه تاریک است.

سرزمینی تاریکی

در دوره‌ستهای شمال، مکانی وجود دارد که به آن سرزمین تاریکی می‌گویند. زیرا که خورشید، ماه و دیگر ستارگان هرگز در آسمان آن نمایان نمی‌شوند، و یک نوع تاریکی، مانند تاریکی ابتدای غروب در آن سرزمین حکمران است.

اینجا هیچ شاه و یا خانی ندارد، و مردمش مانند حیوانات زندگی می‌کنند، اما پوستهای بسیار گرانبهایی از حیواناتی از قبیل سمور، قاقم، سنجاب، روباه سیاه و دیگر جانوران تهیه می‌کنند. مردم کشورهای همسایه، این پوستها را خریداری کرده و از فروش آنها سود بسیار می‌برند. مردم این سرزمین از نژادی بلند قامت و با اندامی موزون هستند. پوست بدنشان سپید، و پوست رخسارشان بی‌رنگ است.

۲۵ روسيه و مردمانش

روسيه سرزمینی است بسیار پهناور که درجهٔت جنوب واقع شده است. مردمش مسیحی‌اند و از کلیساهای یونانی پیروی می‌کنند. در این سرزمین شاهان بسیاری وجود دارند، و مردمش به زبان ویژه‌ای صحبت می‌کنند. تمامی آنها، چه مرد و چه زن، زیبا هستند، سپید پوستند و موهایی روش و بلند دارند. گذرگاههای این سرزمین غیر قابل عبور است، و بهمین دلیل دفاع از این کشور بسیار آسان است. مردم این سرزمین به کسی مالیات نمی‌دهند، به جز بخش کوچکی از آن که بهیکی از شاهان باخته بنام تفتای مالیات می‌دهند. اگرچه در این سرزمین پوستهای گرانبهایی همچون پوست سمور، قاقم، سنجاب سیبری و روباه به مقدار زیاد یافت می‌شود، اما مردم اینجا به تجارت نمی‌پردازند. در اینجا معادن نقره نیز وجود دارد و هر ساله نقره بسیاری از آن استخراج می‌کنند. در متورد این سرزمین، مطلب گفتگی دیگری وجود ندارد، پس اینجا را رها کرده و بهسوی دریای بزرگ پیش می‌رویم و از سرزمینها و مردمی که در اطرافش هستند صحبت کنیم. پس، از قسطنطینیه آغاز می‌کنیم. گرچه ابتدا باید از ایالاتی که بین شمال و شمال باخته قرار گرفته‌اند

سخن بگویم . در این نواحی ، ایالتی بهنام ^{۲۷} لاک قرار دارد ، که با روسیه هم مرز است ، و شاه ویژه‌ای بر مردم آن که مسلمان و مسیحی هستند ، حکومت می‌کند . بهسبب پوست زیادی که در اینجا یافت می‌شود ، مردمش از راه تجارت و بازرگانی زندگی می‌کنند .

در مورد روسیه مطلبی را فراموش کردم ، که اینکه رایتان باز میگوییم . در این سرزمین سرمایی بسیار سخت وجود دارد ، که نظیرش را در کشور دیگری نمی‌توان یافت .

این سرزمین آنچنان پهناور است که به دریای اقیانوس می‌پیوندد . در این دریا جزایر بسیار زیادی است که در آنها شاهین و قوش ^{۲۸} بسیار یافت می‌شود . راهی که بین روسیه و اوروخ وجود دارد ، چندان طولانی نیست ، و اگر سرما شدید نباشد ، می‌توان آن را در مدت کوتاهی پیمود .

خانهایی که بر تاتارهای مستقر در باخته حکومت می‌کنند .

نخستین خانی که بر تاتارهای باخته حکومت کرد ، شاه بزرگ و قدرتمندی بهنام ^{۲۹} ساین بود . این شاه ، روسیه ، کومانیا ، آلانیا ، ^{۳۰} لاک ، منجار ، زیک ، کوتیا ، و گازاریا را فتح کرد . این ایالات پیش از آنکه فتح شوند ، تحت حکومت کومانی‌ها اداره می‌شدند ، اما بهسبب از هم گسیختگی ، سرزمین‌ها یاشان را از دست دادند .

پس از ساین ، باتو ، بارکا ، مونگوتمور ، تودای مانگکو ، و سرانجام ^{۳۱} تفتای که امروز هم حکومت را در دست دارد ، به سلطنت رسیدند .

جنگ بین هلاکو و بارکا

دو سال ۱۲۶۱ ، بین هلاکو خان تاتارهای خاور، و بارکا ، خان تاتارهای باخته ، اختلافی پیش آمد و سببش هم ایالتی بود که در

همسایگی و مرز دو کشور قرار داشت، و هر یک از آنها این ایالت را از آن خود می‌دانستند. پس برای تصرف این ایالت سپاهی متشكل از صد هزار سوار مسلح فراهم کردند. هلاکو، با سپاهیان خود به پیش رفت، تا اینکه به دشتی رسید که بین دروازه‌های آهنین و دریای سراین^{۳۷} قرار داشت. هلاکو در این دشت اردو زده و به انتظار سپاهیان بارکا نشست.

در مورد بارکاوسپاهیانش

بارکا با سپاهیانش که از سیصد و پنجاه هزار سوار تشکیل شده بود، در ده مایلی هلاکو اردو زد و به مرداش گفت که از دشمن بسیار نیرومندترند، و پنجاه هزار سرباز بیشتر از سپاهیان هلاکو دارند، پس سه روز دیگر نبرد را آغاز خواهند کرد.

جنگ بزرگ، بین هلاکو و بارکا

شیوه، جنگ آنها، آنچنان است که پیشتر نیز در موردش شرح دادم، پس لزومی به بازگویی آن نمی‌بینم، تنها دانستن این نکته کافی است که این جنگ با پیروزی هلاکو، و بهجای گذاشت کشتگان بسیاری به پایان رسید.

توتامانگو، خان تاتارهای باختر.

باید بدانید که پس از مرگ مونگو تمور، سرور خان باختزه، حکومت به جوانی بمنام تولوبوقا رسید، اما مرد قدرتمندی بمنام تو تامانگو بمبایاری شاه دیگر تاتارها بمنام نوگای، تولوبوقا را کشت و قدرت را در دست گرفت. پس از او تفتای بمحکومت رسید. تفتای مرد خردمند و با ارزشی بود که تمامی سرزمین تو تامانگو را تحت

سلط خود در آورد.

دو تن از پسران تولوبوقا، شاهی که در جوانی به قتل رسید، هنگامی که بهمنی رسیدند که قادر به حمل اسلحه بودند، ارتضی بزرگ فراهم کرده و بهسوی دربار تفتای رفتند. سپس به حضور تفتای رسیده و نزدش زانو زدند و تفتای نیز به گرمی آنها را پذیرفت و از روی زمین بلندشان کرد، سپس برادر بزرگتر شروع به صحبت کرد و گفت: "سرور من، ما فرزندان تولوبوقا هستیم که بوسیله تو تامانگو و نوگای کشته شده است، در مورد فرد نخستین صحبتی نداریم، زیرا که مرده است، اما تقاضا داریم که در مورد نوگای، عدالت را اجرا کنید. ما تنها بهاین منظور به دربار شما آمدہ‌ایم."

جوان خاموش ماند و دیگر سخنی نگفت. تفتای نیز قاصدی را نزد نوگای فرستاد و او را به دربارش فرا خواند، اما نوگای از آمدن اجتناب ورزید.

دومین پیغام تفتای برای نوگای

نوگای به پیام دوم نیز اهمیتی نمی‌دهد، پس دو طرف برای جنگ آماده می‌شوند، اما نیروهای تفتای بیشتر هستند.

نبرد تفتای و نوگای

تفتای بوسیله دو پسر تولوبوقا همراهی می‌شد و از سپاهیان خوبی برخوردار بود. آنها در ده مایلی سپاهیان نوگای دردشت نرگی^{۴۰} اردوزدند.

صحبت تفتای و نوگای برای سپاهیانشان

صحبت آنان نیز برپایه شیوه‌ای همیشگی استوار بوده است.

سپاهیان نوگای از مردان کارآزموده‌تر و جنگاورتری تشکیل شده بود. اما تفتای نیز از خود شهامت بسیار نشان داد.

ارزش شهامت نوگای

در این جنگ نوگای به پیروزی رسید، اگرچه شصت هزار نفر از سربازانش کشته شدند، تفتای و دو پسر تولو بوقا نیز فرار کردند.

و سرانجام

اینک، از تمام آنچه که در مورد تاتارها، مسلمانان، مسیحیان و آداب و رسومشان دیده و یا شنیده بودم، و همچنین از کشورهایی که تا دوردستها امتداد یافته‌اند آگاه شدید. تنها در مورد دریای بزرگ و سرزمینهایی که در اطرافش بودند، صحبت نکردم، چونکه در مورد آن اطلاعات کافی داریم. زیرا به‌نظر من صحبت از مکانی که هر روزه بوسیلهٔ بازارگانان و نیزی، زنوابی و بیزانستی مورد بازدید قرار می‌گیرد، کاری بیهوده است. به‌همین خاطر بود که از آن صحبتی نکردم.

آنچنان که در کتاب نخست از آن صحبت شد، ماتئو، نیکولو و مارکو پولو در راه رسیدن به دریار خان، با سختیهای بسیاری مواجه شدند، و باید بگوییم که این خواست خداوند بود که ما به‌چنین سفری بسرویم و دانسته‌های بسیاری در مورد مردم و سرزمینهای

گوناگون را با خود به همراه آوریم . زیرا آنچنانکه در ابتدای کتاب آمده است ، از زمانی که خداوند گل انسان را سرشت ، تاکنون هیچکس ، از مسیحی گرفته ، تا مشرک و تاتار و هندی ، و یا از هر نژاد دیگر وجود نداشته که مانند مارکوپولو سرزمهنهای گوناگون را دیده باشد و تجربه‌هایی چنین شگرف داشته باشد .

بادداشت‌های کتاب چهارم

Grear turkey - ۱
مرکزی است که تحت حکومت جفتای بوده است .

۰ - م

ترکستان (= سرزمین ترکها) ، ناحیه‌ای جزء شوروی مشتمل بر چشمه‌های ترکمنسان ، ازبکستان ، تاجیکستان ، قرقیزستان ، و قسمت جنوبی شوروی قزاقستان . این ناحیه را گاهی ترکستان غربی یا ترکستان روس می‌خوانند تا با ترکستان شرقی یا ترکستان چین (فعلاً "جزء ایالت سینکیانگ ، چین") اشتباه نشود . جزء اعظم قسمت غربی ترکستان روس را دو بیابان قراقوم و قزل قوم فرا گرفته است . قسمت شرقی آن ناهموار است ، و رفته رفته ارتفاعش زیاد می‌شود ، و مشتمل بر قسمتهای کوهستانی پامیر و تین‌شان می‌باشد ،

درهی فرغانه در این قسمت ممتد و یکی از حاصلخیزترین نواحی آسیا است. تقریباً همهی سکنهی ترکستان ترک زبان‌اند.

از جنبه‌ی تاریخی، ترکستان پلی رابط بین شرق و غرب و عبور بسیاری از کشورگشایان و اقوام مهاجر بوده است. بعلاوه، چون کانون دادوستد بین آسیا و اروپا بود، ثروت فراوان شهرهای معتبر (مانند بخارا، سمرقند و مردو) داشت، که مطمحل نظر کشورگشایان آزمند بود. احتفالاً نخستین دولتی که تمام ترکستان را در زیر فرمان واحد درآورد امپراطوری ایران بود، که در ۵۵۰ ق م دست امپراطوری لیدیا را از ناحیه‌ی اطراف دریای خزر کوتاه کرد. اسکندر مقدونی دولت ایران را برانداخت، و پس از مرگ وی، ترکستان جزء سهم سلوکوس گردید، اما در نیمه‌ی قرن ۲ ق م، این ناحیه بین دولتين پارت و باکتریا منقسم بود. پارتیان بتدربیج، با تسخیر متصروفات دولت باکتریا، بطرف شرق پیش رفتند. در حدود ۱۳۰ ق م، باکتریا از طرف مشرق هم مرز چین بود، و دولت اخیر بیشتر اراضی ممتد از دریاچه بالخاش به‌طرف ج تا هندوکش را در تصرف داشت. در اواخر قرن اول ب م، متصروفات باکتریا بدولت کوشان انتقال یافت، و هونها بر سر اراضی مجاور دریاچه بالخاش یا چین در کشمکش بودند. با سقوط (۲۰۰ ب م) سلسله‌ی هان، دست چین از ترکستان شرقی کوتاه شد.

برای ایرانیان مرز جنوبی ترکستان، که طبعاً "تابع اوضاع سیاسی بوده‌اهمیت داشته است. در قرن عم، که ترکهای نخستین بار در آسیای مرکزی ظاهر شدند، تا

آمو دریا پیش رفتند ، و در نتیجه ، در دوره‌ی ساسانیان ، ترکستان بلا فاصله از آمودریا به‌جانب شمال شروع می‌شده (در داستانهای ملی ایران ، مرز بین سرزمین ایران و سرزمین ترکان با تیری که آرش انداخت تعیین شد .) . کشور گشایان عرب ، ترکها را از آمودریا به‌جانب شمال راندند ، و بهمین جهت است که در اصطلاح جغرافی دانان ، مسلمان قرون ۳ م و ۴ هـ ق ، ترکستان از شمال موارء النهر آغاز می‌شده است . با فتوحات مسلمانان ، دین زردشتی از این ناحیه رخت برپست ، و اسلام جایگزین آن گردید ، و آن هنوز دین اکثریت این سرزمین است . در اواسط قرن ۹ م ، که دستگاه خلافت عباسی ضعیف بود ، و چین هم متصرفات شرقی خود را از دست داده بود ، دولتهای چندی از جمله خوارزمشاہیان و مملکت خوارزم قسمتهایی از ترکستان را متصرف شدند . تمام ترکستان در اواخر قرن ۱۳ م مسخر مغلان شد ، و بیشتر آن به‌جغتای تعلق یافت . امیر تیمور در اوخر قرن ۱۴ م ، ترکستان را تسخیر کرد ، و پس از مرگ (۱۴۰۵ ب م ، مطابق ۸۰۷ هـ ق) وی ، تیموریان تا مدت یک قرن بربیستر اراضی ترکستان تسلط داشتند . با فتوحات ازبکان در قرن ۱۶ م ، ترکستان درج آمودریا نیز بسط یافت . تاریخ داخلی متاخر ترکستان بیشتر مربوط است به کشمکشهای طولانی میان خانات خیوه ، بخارا ، و خوقند ، و اقوام بیانگردان ناحیه (مخصوصاً "قرقیزها ، قزاقها ، و ترکمنها") .

دایرهالمعارف فارسی

3-Chibai

4-Chiban

5-Nomogan

6-George

7-Aijaruc

8-Pumar

۹ - Abaga : ابا قاخان، یا ابقا خان (وفات: ۶۰

ذوالحجه ۶۸۰ هـ، دومین پادشاه (۶۶۳ - ۶۸۰ هـ)

از سلسله ایلخانیان، پسر و جانشین هولاکو خان مغول.

بعد از پدر به سلطنت نشست. دختر میخائیل ۷۱۱ (پالا

یولوگوس)، امپراتور بیزانس، را که مریم نام داشت و بعداً معروف به دسپینا (- شاهزاده خانم) شد، به زنی گرفت.

نسبت به عیسویان محبت تمام داشت، و با پاپها و سلاطین

مسیحی اروپا مناسبات دوستانه برقرار نمود، و گویند غسل

تعمید کرد. شمس الدین جوینی وزارت او داشت و در آخر،

به سعایت مجددالملک یزدی، بین ایلخان و وزیر و حاشیه و

کدورت پدید آمد. ابا قاخان یک چند در خراسان و خوارزم

با مدعايان خویش که امرای مغول بودند جنگید، و یک بار

نیز در حدود آسیای صغیر با بیبرس، سلطان مصر، جنگ

کرد. ابا قاخان در همدان وفات یافت.

دایره المعارف فارسی

۱۰ - Argon : ارغون خان، (وفات ۶۹۰ هـ)

چهارمین پادشاه (۶۸۳ - ۶۹۰ هـ) از سلسله ایلخانیان

پسر ابا قاخان . ارغون خان در ۲۷ جمادی الثانیه ۶۸۳ به ایلخانی نشست . حکومت مازندران و خراسان را به پرسش غازان داد . و خود سیاست پدر را در جلب عیسیویان و ایجاد روابط با سلاطین عیسیوی بر ضد مصر دنبال کرد . ارغون خان در ۵ شعبان ۶۸۳ فرمان داد تا شمس الدین جوینی صاحب دیوان را کشتند و عده‌ای از فرزندانش را نیز هلاک نمود . سعدالدوله^۱ یهودی در دوره^۲ او وزارت یافت ، وقدرت و نفوذ او ، لطمه^۳ بسیاری به مسلمین زد . ارغون عده‌ای از شاهزادگان و نزدیکان خود را نیز هلاک کرد ، و در آخر به سختی مریض شد و در مرض موت او ، سعدالدوله^۴ یهودی به دست مخالفین کشته شد و چند روز بعد ارغون خان نیز وفات یافت (۷ ربیع الاول سنه^۵ ۶۹۰ هـق) .

دایره المعارف فارسی

11-Barac

12-Acomat Soldan

۱۳ - شرح این نبرد بسیار کسل کننده است ، و بسیار شبیه به جنگهایی است که در کتاب دوم از آنها سخن رفت . این جنگ با تارومار شدن سپاه ارغون به اتمام رسید ، و ادامه^۶ آن ، در متن کتاب آمده است .

پانویس متن کتاب

14-Boga

15-Elchidai

16-Togan

17-Tegana

18-Tagachar

19-Ulatai

20-Samagar

۲۱ - Casan : غازان خان ، ۶۷۰ - ۷۰۳ هق ،

مین پادشاه (۶۹۴ - ۷۰۳ هق) از سلسله ایلخانیان، پسر ارغون خان، متولد مازندران، بعد از باید و خان، در ۱۵ ذیحجه ۶۹۴ هق در تبریز به سلطنت نشست، و چون تحت تاثیر و تربیت امیر نوروز بہا سلام علاقه یافته بود، در ۶۹۴ هق به آئین اسلام درآمد، و خود را محمود نام نهاد. غازان در ترویج اسلام و تخریب معابد بت پرستان و عیسیویان و یهود اهتمام بسیار بجای آورد، اما اسلام آوردن او مورد پسند عده‌ای از امرا و شاهزادگان مغول نیفتاد، و ازین رو، بیش از ۵ نفر از شاهزادگان و قریب ۳۷ نفر از امرای مغول به قتل آمدند. غازان در ۶۹۹ هق به شام لشکر کشید، و سپاهیان مصری را شکست داد، و وارد دمشق شد. اما بلافاصله پس از بازگشت وی به ایران در جمادی الاول ۶۹۹ هق، سپاهیان ممالیک مصر دمشق را تصرف کردند. غازان در صدد اتحاد با مسیحیان برآمد، نامه‌ی مورخ ۱۲ آوریل ۱۳۰۲ او به پاپ بونیفاسیوس که در ضمن آن پاپ را به برانگیختن فرمانروایان مسیحی بر ضد ممالیک تشویق می‌کند، در واپیکان موجود است. لشکر کشی مجدد غازان در ۲۰۲ هق صورت گرفت، و منجر به شکست قطعی مغول در نزدیکی دمشق گردید (۲ رمضان

۶۰۲ هـ ق) . غازان خان در آخر کار با توطئهای امراو شورش آلافرنگ مواجه گشت ، و از شدت تاثر و اندوه بیمار شد ، و در ۱۱ شوال ۷۰۳ هـ ق وفات یافت .

غازان پادشاهی خردمند و شجاع و باکفایت بود ، و با وجود کمال شدت و صلابت به ضعفا و رعایا محبت و عطوفت داشت . بعد از قتل جمال الدین دستجردانی و صدر جهان زنجانی ، وزارت خویش به سعد الدین محمدآوجی و نیابت وزارت را به مرشد الدین فضل اللهداد . در ایجاد امنیت و اصلاح مالیات و رفع احجاف از رعیت اهتمام و مراقبت کم نظیر و بی سابقه داشت . به ترویج علوم و صنایع علاقه میورزید ، و خود از احوال و تاریخ و اوضاع ملل و ممالک مطلع بود ، و گویند علاوه بر زبان مغولی ، به فارسی ، عربی ، هندی ، کشمیری ، چینی ، تبتی ، و فرنگی (فرانسوی یا لاتینی) آشنایی داشت . به ساختن بناهای خیر و تعمیر مساجد و بقاع متبرکه نیز علاقه مند بود ، و شب غازان ، که به امرواه اهتمام او در تبریز بنا شد ، مشهور است در باب عدل و باس او حکایات بسیار در کتابها ذکر شده است .

دایرةالمعارف فارسی

۲۲ - Kiacatu : گیخاتوخان وفات ۶۹۴ هـ ق ، پنجمین پادشاه (۶۹۰ - ۶۹۴ هـ ق) از سلسله ایلخانیان ، کوچکترین پسران ابا قاخان ، گیخاتو چندی بعد از وفات برادرش ، ارغون ، به مسند ایلخانی نشست (۲۳ ربیع ۶۹۰ هـ ق) . وزارت خود را به صدر جهان زنجانی سپرد ، و خود

به عشرت و طرب پرداخت . بوالهوسی و شهوترانی و ولخرجی او سبب شد که خزانه خالی شود ، و ناچار ، به تدبیر صدر جهان ، به ترویج چاوه پرداخت . اما آن پول کاغذی مورد قبول عامه واقع نشد و ناچار متروک شد . گیخاتو موردنفرت ارکان دولت خویش شد ، و بایدوخان ، نواحه‌ی هولاکو ، که در مستی مورد اهانت و تحقیر او واقع شده بود ، بر روی بشورید . و از بعداد به جانب او تاخت . گیخاتو در همدان شکست خورد (۳ جمادی الاول ۶۹۴ هق) ، و سه روز بعد دستگیر شد و به قتل رسید . پادشاه خاتون زوجه‌اش بود . بعد از او بایدوخان به سلطنت نشست ، ولی بعد از ۶ ماه مغلوب غازان خان شد .

دایرةالمعارف فارسی

۲۳ - Baidu : بایدوخان ، ششمین پادشاه از سلسله ایلخانیان ، پسر تراغای ابن هولاکو خان . در ۶۹۴ هق به جای گیخاتوخان به سلطنت نشست . طفاجار نویان را حکومت روم و دیار بکر با منصب امیر الامرائی و خواجه جمال الدین دستجردانی را وزارت خویش داد . اما سلطنت او طولی نکشید و بعد از ۶ ماه از غازان خان ، پسر ارغون خان شکست خورده ، دستگیر و کشته شد .

دایرةالمعارف فارسی

24-Conchi

۲۵ - Rosia : تاریخ اوایل روسیه تا برآمدن مسکو : بقایای متعدد حاکی از این است که حتی در عصر حجر قدیم

مودمی در ل و ج روسیه می زیستند . در جنوب ، سکنهای بومی استپها از ش و غ در معرض هجوم اقوام مختلف بودند . در قرن م ق م ، سواحل شمالی دریای سیاه و کریمه تحت استیلای سکوتها بود . در قرن ۳ م ق م ، سرمتها جای سکوتها را گرفتند . بعدها استپهای روسیه میدان تاخت و تاز اقوام متعدد دیگر گردید ، که از آن جمله‌اند گوتها (قرن ۳ م ب م) ، هونها (قرن ۴ م) ، و آوازهای ترک نژاد (قرن ۶ م) . در قرن ۷ م خزرها مملکت مقندری در ج روسیه تاسیس کردند ، و در قرن ۸ م بلغارهای شرقی دولتی در ناحیه‌ی ولگا برقرار نمودند . در قرن ۹ م ، اسلامهای شرقی در اوکرائین ، در روسیه سفید ، و در نواحی نووگورود و سمو لنسک مستقر بودند ، و در جانب شرق بر رودهای آکا و ولگای علیا مهاجر نشینهای داشتند . قبایل عمدہای اسلام و ج روسیه تحت استیلای خزرها بودند .

در قرن ۹ م ، سوداگران و جنگجویان اسکاندیناوی ، معروف بهوارانگیان یا وارگها ، وارد روسیه شدند ، و تا سرزمین خزرها و حتی تا قسطنطینیه پیش رفتند . بنقل روایات ، یکی از سرکردگان وارانگیان بنام روریک در ۸۶۲ نوو گورود مستقر شد . نام روس احتمالاً " در اصل به وارانگیان یا قسمتی از آنها اطلاق میشد ، ولی در همان اوایل امر اسلامهای شرقی را نیز فرا گرفت ، واسم عمومی سرزمین مسکونی آنان گردید . بهرحال ، نام " روس " در قرون وسطی اطلاق میشد به ممالک اسلامی واقع در قسمت جنوب روسیه ، که عمدت‌ترین آنها مملکت کیف بود ، و سپس این نام به قلمرو دلت‌مسکو تعلق گرفت .

اولگ، جانشین روریک، مقر خود را به کیف منتقل کرد و این شهر تا ۱۱۶۹ پایتخت مملکت کیف بود. اولگ اسلام‌های شرقی را متحد کرد، و آنانرا از قید اطاعت از خزرها رهائی بخشید. او و جانشینش ایگور به قسطنطینیه حمله کردند، و پیمانهای بدسواد روسها با امپراتور بیزانس بستند. اولگ زوجه‌ایگور، دریکی از سفرهای خود به قسطنطینیه به مسیحیت گروید. در دوره‌ی حکومت (۹۶۴ – ۷۲) سویاتوسلاو، دو کنشین کیف بماوج قدرت خود رسید، و دامنه‌ی استیلای روسها از نووگورود تا دانوب در طرف غ و تا ولگا در طرف ش منبسط بود. پسر و جانشینش ولادیمیر کلیسا‌ای ارتدوکس شرقی را مذهب رسمی قرار داد، و این امر بستگی کیف و دولت بیزانس را تقویت کرد (بطوریکه کلیسا‌ای مذکور در قسطنطینیه مقدراً است). و فرهنگ بیزانس را در دولت کیف نفوذ تمام بخشید. بعد ازوفات (۱۰۵۴) یاروسلاو، دولت کیف به چند امیرنشین تقسیم شد، که شعبه‌هایی از خاندان روریک بر آنها حکم‌فرمایی می‌کردند. تفوق سیاسی از کیف به امیرنشینهای گالیج و ولادیمیر و سوزdal و لادیمیر منتقل کشت. در ۱۱۶۹، امیر سوزdal کیف را گرفت، و مرکز قدرت از کیف به مولا دیمیر انتقال یافت. اما در حقیقت، قدرت مركزی از روسیه رخت بر بسته بود. در ۱۲۳۷ – ۴۰، تاتارها (مغولان) به سرکردگی با توان شاهراهی عمدی روسیه را جز نووگورود و پسکوف ویران کردند. خانات اردوی زرین تشکیل گردید و امراض روس را خراجگزار ساخت. روسها از جانب شمال نیز مورد حمله بودند، و اگرچه آلکساندر نفسکی سوئدیها و شهسواران توتونی را شکست داد، عاقبت در قرن ۱۴ م سرزمینهای

پهناوری از روسیه (روسیه‌ی سفید، بیشتر اوکرائین، و قسمتی از غ روسیه) جزء لیتوانی گردید. در اوایل قرن ۱۴ م، امیر مهین دو کنشین ولادیمیر، که ارشد امرا بود، از جانب تاتارها مامور وصول خراجها از امرای دیگر بود. اما در ۱۳۲۸ ایوان، مهین دوک مسکو، که تا آن زمان امیرنشین کوچکی جزء امیرنشین سوزdal بود. امتیاز وصل خراجها را خریداری کرد. به‌سبب این همکاری با تاتارها، امیرنشین مسکوبین شهرهای روسیه اهمیت یافت. و در ۱۳۲۵ که مرکز کلیساي روسیه به مسکو منتقل شد، بر اهمیت مسکو افزوده شد. در ۱۳۸۰، امیر وقت مسکو علنا "با تاتارها به مخالفت برخاست، و آنان را در نبرد کولیکووا مغلوب کرد، و پس از این واقعه، مهین دوکنشین ولادیمیر، بدون تصویب اردوی زرین، به پسر دمیتری بنام واسیلی رسید، و امرای آن عنوان مهین دوک مسکو یافتند . . .

دایرةالمعارف فارسى

26-Toctai

27-Lac

28-Oroech

۲۹-Sain : نامی که بر باتو (Batu) نهاده بودند، سین خان (Sain khan)، یا "پادشاه خوب" بود. ترتیب راستین پادشاهانی که بر تاتارهای مستقر در باختر حکومت می‌کردند، چنین بود: باتو (Batu)، سوتک (Sartak)، اولاگچی (Ulaqchi)، بارکا (Barka)، مانگ کوتیمور (Manaku timur)، تودای (Todai)

مانگ کو (Tulabugha) ، تولوبوقا (Tudai Mangku)
و تغتای (Toktai)

پانویس متن کتاب

30-Comania

31-Alania

32-Menjar

33-Zic

34-Gothia

35-Gazaria

. ۲۹ - نگاه کنید به یادداشت شماره ۳۶

• م

37-Sarain

38-Totamangu

39-Nogai

40-Nerghi

انتشارات کوشش منتشر گرده است.

کاترین (کلیسا نورت هنگر)

اثر: جین اوستن

مطلوب داستانهای او را عمدتاً "تجارب زندگی طبیعی انسان و رفتارهای اجتماعی ناشی از تأثیر محیطی تشکیل میدهد.

نویسنده‌ی را بسیار زود آغاز نمود، ولی هنگامی که نخستین کتابش به مرحله چاپ میرسید، سی و چهار بهار از عمرش گذشته بود.

داستان قصر قدیمی نورت هنگر یک سال پس از درگذشت نویسنده انتشار یافت.

از پیشگفتار مترجم

انتشارات گوشش منتشر گرده است :
زندگی جورج اوروول
تالیف و تلخیص : ب. اوکسلی

در مورد جورج اوروول، نویسنده‌ای که در دیدگاه‌هاش از ابتدای فعالیت ادبی تا انتهای تحولاتی ژرف به چشم می‌خورد او سیمای استعمار بریتانیا را با پیروزی مبارزات مردم هند و کسب استقلال و اخراج انگلیسی‌ها از آن کشور، متحول شده می‌نمایاند. گوئی که پس از این واقعه ماهیت سلطه طلبانه انگلستان، به ماهیتی آزادیخواهانه تغییر یافته است. و دیگر انگلستان مهد آزادی است. اوروول در مجموعه آثار خود پس از گشمکش بسیار بر سر اعتقاد به جهان دیگر و عقاید مذهبی در مورد زندگی می‌نویسد.

از پیشگفتار مترجم

انتشارات گوشش منتشر گرده است .

پسر عموم پونس

اثر : اونوره دو بالزاک

او یک آدم استثنائی است . موزیسین حساس و هنرشناس برجسته‌ای است که عاشق و پرستنده زیبائی‌های هنر بوده و انسانی معتقد به معنویات می‌باشد که نتیجتاً " با اجتماع مادی که به هر چیزی با دید گاسبکارانه مینگرد ، در تضاد است . رویه‌هرفته عشق به هنر و ستایش آن تمی است که به این کتاب جای بلندی در بین آثار بالزاک میدهد . در کتاب حاضر نیز مثل اغلب رمان‌های بالزاک قدرت طلا و حرص مال‌اندوزی و دست یابی به پول بیداد گرده و قهرمانان کتاب درگیر یک گشمکش بزرگ و خانمان برانداز می‌گند .

از پیشگفتار مترجم

کرمان

انتشارات گوشش منتشر کرده است.

تنفس

اثر: جورج اوروول

"دیوید" در اطاق بالا و پائین می‌رود. دستهایش را به پیشانی می‌گذارد. او از خبری بسیت زده شده است و برای مدتی نمی‌تواند آنرا باور کند. "شیلا" به او نارو زده است، نه نمی‌توانست اینطور باشد. اما یکمرتبه خود را رویاروی واقعیت تلخ می‌بیند و چون تاب تحمل از گف داده است سر به گریه بر میدارد.

بخشی از متن کتاب

